

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**همگام با نبی رحمت**

**در**

**سه سفر سرنوشت‌ساز**

**ایوب گنجی**

۱۳۸۵

**همگام با نبی رحمت  
در  
سه سفر سرنوشت‌ساز**

۱- مکه تا طائف

۲- مکه تا مدینه (سفر هجرت)

۳- مدینه تا مکه (حجۀ الوداع)

## تقدیم به:

خورشید فروزان حجاز، که با نور و گرمایش بشریت سرگردان در تاریکی  
جهل و یخزده در گناه و معصیت را نجات بخشید.  
و به ستارگان زینت بخش آسمان هدایت و رحمت که نورشان را از آن  
خورشید معرفت اخذ کرده‌اند.  
و به رهروان و پیروان راستین آن عزیزان که در هر قرن بشریت را به  
سوی استفاده از آن نور و گرمای نجات‌دهنده و حیات بخش راهنمایی می‌کنند،  
به حضرت سید ابوالحسن ندوی - رحمه الله - امام دعوت و مصلح مشفق  
در قرن بیستم که بشریت معاصر را با زیبایی تمام به سوی زندگانی و سیره  
نبوی فرا خواند.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### پیش سخن

الحمد لله رب العالمين، الذي بعث محمداً رحمةً للعالمين وأرسله بالحق بشيراً ونذيراً إلى المكلّفين هدايتهم و بيان شرائع الدين بالدلائل القطعية وواضحات البراهين، أحمدته على جميع نعمه وأسأله المزيد من فضله وكرمه، وأشهد أن لا إله إلا الله الكبير المتعال وأشهد أن سيدنا محمداً عبده ورسوله وحبّيه وخليله، أفضل المخلوقين المكرّم بالقرآن العظيم وبالسنن المستنيرة للمُسْتَرشدين، صلوات الله وسلامه عليه وعلى سائر النبيين والمرسلين وعلى آله وأصحابه وأتباعه إلى يوم الدين، أما بعد؛

انسان موجودی است که برای رسیدن به زندگی مطلوب و پر از موفقیت، سعی می کند از الگوهای موفق و برتر جامعه اش درس بگیرد و روش آنان را سرمشق خویش در زندگی قرار دهد.

پروردگار مهربان، حضرت رسول اکرم - ﷺ - را به عنوان الگوی نیکو و برتر برای مسلمانان و جامعه‌ی اسلامی معرفی می نماید و حتی تبعیت و پیروی از این «اسوه» را بر مسلمانان واجب می گرداند.

آشنایی بیشتر با شیوه‌ی زندگانی این «اسوه‌ی حسنه» از راه مطالعه‌ی سیره‌ی نورانی آن حضرت - ﷺ - مقدور می باشد که اکثر علما و اندیشمندان اسلامی در پرتو احادیث صحیح و گرانقدر ایشان، آن را جمع و ضبط نموده اند، که مطالعه‌ی آن برای فرد امت اسلامی واجب و لازم است.

سیره‌ی رسول اکرم - ﷺ - ابعاد مختلفی دارد که هر یک از مورخان و سیره‌نگاران آن را از زاویه‌ای مورد بررسی قرار داده و دُرّهای گران‌بهای را برای طالبان به ارمغان آورده اند.

کتابی که پیش روی دارید، فقط به یک زاویه از زندگانی پیامبر - ﷺ - پرداخته است و آن سفرهای مهمّ و تاریخی رسول الله - ﷺ - می باشد که سراسر درس و پند است برای امتش. این تحقیق گزیده‌ای است از تلاش مورخان و سیره‌نگاران - که

خداوند بهترین پاداش را به آنان عنایت فرماید - که از صحیح‌ترین آنان انتخاب شده و مبنای اصلی این کار «نبی رحمت» (اثر امام سید ابوالحسن ندوی با ترجمه‌ی مولانا محمد قاسم قاسمی)، «خورشید نبوت» (اثر شیخ صفی‌الدین مبارکپوری با ترجمه دکتر محمد علی لسانی فشارکی)، «سیره‌النبی» (با ترجمه عبدالرؤف مخلص)، «فروغ جاویدان» (اثر علامه شبلی نعمانی و علامه سید سلیمان ندوی، با ترجمه عبدالمجید مرادزهی) و «سیرت مصطفی» (اثر علامه محمد ادریس کاندهلوی، با ترجمه محمد امین حسین‌بر) می‌باشد.

در این کتاب جدای از اینکه جریان این سه سفر مهم از سیره‌نویسان نقل گردیده، هدف اصلی متوجه نمودن خواننده به سوی درس‌های مهم و حیاتی این سفرها می‌باشد که در بعضی از موارد به صورت خاص مشخص گردیده و در بعضی جاها نیز به دلیل اینکه تمام مطالب مهم و سراسر درس بوده، جدا کردن نکات غیرممکن بوده است همانند سفر سوم و حجه‌الوداع که تمامی این سفر درس‌های مهم را در بردارد.

در پایان نیز بخشی اضافه گردیده که نگاهی گذرا به کارنامه‌ی پر از موفقیت رسول‌الله - ﷺ - و نیز ارمغان‌های ماندگار نبوت ایشان برای جامعه‌ی بشریت دارد. هدف از این نوشتار آشنایی بیشتر نسل جوان با گوشه‌های مختلف زندگانی رسول‌الله - ﷺ - و تشویق نمودن آنان به سوی مطالعه‌ی بیشتر سیره‌ی نبوی و زندگی کردن در پرتو آن می‌باشد.

به امید آنکه این کار کوچک در این برهه از زمان که دشمنان پیامبر، علم مخالفت و مسخره کردن پیامبر رحمت را در قالب کشیدن کاریکاتور و نقاشی‌های مسخره‌آمیز نسبت به ساحت پاک آن حضرت - ﷺ - به دست گرفته‌اند، در بارگاه پروردگار مورد قبول واقع و موجب شادی روح رسول‌الله - ﷺ - گردد.

ایوب گنجی - سنندج، مسجد جامع قبا

ربیع‌الاول ۱۴۲۷ - فروردین ماه ۱۳۸۵

## مقدمه

### انتخاب برای رسالتی بزرگ

او از جهل و گمراهی مردم زمان، زنده به گور کردن دختران، افتخار و مباهات به ثروت و اولاد و مردگان، بت پرستی و فساد عقیدتی، خسته شده بود، به همین علت به غاری در خارج از شهر پناه برده و خلوت می‌گزید تا از آن همه خرافات و فساد دور باشد و در خلوت به خویشتن برسد؛ چراکه در خلوت اسرار عجیبی نهفته است و چه رازهایی که بر آدمی نمایان می‌شوند!

«شب‌های متوالی آنجا درنگ می‌نمود و توشه‌اش را با خود می‌برد. در آنجا به روش ابراهیمی و فطرت سلیم، عبادت و نیایش می‌کرد»<sup>(۱)</sup>.

او در این خلوت‌ها و مطالعه‌ی قلبش پی به وجود پروردگاری توانا برده بود که می‌تواند «معبود» و «فریادرس» کائنات باشد.

«نگرانی او بنا به مشاهده‌ی جهل و جاهلیت و خرافات و بت پرستی به اوج خود رسیده بود، او امیدوار بود که از جانب آفریدگار جهان، آسمان‌ها و زمین، راهنمایی و هدایتی شامل حال گردد، گویی چیزی او را برانگیخته می‌کند. در همین دوران، خلوت‌گزینی چنان مورد علاقه‌اش واقع شد که هیچ چیز از آن پسندیده‌تر نبود.

از مکه خارج می‌شد و دور می‌رفت تا اینکه خانه‌ها از نگاهش ناپدید می‌گشت، هنگامی که از وادی‌ها و دره‌های مکه عبور می‌کرد، از کنار هر سنگ و درختی که می‌گذشت بر وی سلام می‌گفتند: «السلام علیک یا رسول‌الله!» او به اطراف خود، و چپ و راستش می‌نگریست، اما جز درختان و سنگ‌ها چیز دیگری نمی‌دید»<sup>(۲)</sup>.

---

(۱) نبی رحمت، ص ۱۰۸.

(۲) سیره ابن‌هشام، ج ۲، ص ۲۳۴-۲۳۵، به نقل از نبی رحمت.

«هنگامی که چهل بهار از عمرش را پشت سر گذاشته بود، جهان بر لبه‌ای از آتش قرار داشت، بشریت با سرعتی سرسام‌آور به سوی انتحار و خودکشی پیش می‌رفت، اینجا بود که صبح سعادت طلوع نمود و آثار آن هویدا گشت و وقت بعثت فرا رسید»<sup>(۱)</sup>.

﴿أَقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿۱﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿۲﴾ أَلَمْ يَكُنْ الْأَكْرَمُ

﴿۳﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿۴﴾ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿۵﴾ [علق: ۱-۵].

«بخوان به [یمن] نام پروردگارت که [سراسر هستی را] آفرید \* انسان را از خونپاره‌های بسته آفرید \* بخوان و پروردگارت بس گرامی است \* کسی که [نوشتن] با قلم آموخت \* به انسان آنچه را که نمی‌دانست، آموخت».

ای محمد! قانون و آیین زندگی را برای انسان‌های اسیر در دام بلاهای نفسانی و شهوانی، بخوان!

راه رستگاری و آزادی از قید و بندهای دنیوی و رهایی از غرق شدن در غرقاب فساد و فحشای اخلاقی را برای بشریت بخوان!

روش تربیت نسل‌های پویا، راه رسیدن به جامعه‌ی مدنی، و آرمان‌های اجتماعی را برای بشریت بیان کن!

روش دست یافتن به فضایل اخلاقی و رهایی از رذایل اخلاقی را برای جامعه بیان کن!

و طریق رسیدن به پروردگار، و آیین با او دوست شدن را برای علاقمندان بخوان!

بخوان! بخوان! بخوان! که پروردگارت تو را کمک می‌کند! بخوان که پشتیبانت، «قوی» و «آگاه» است! برای سالکان راه، این نامه را بخوان؛ چراکه در روش آموزشی‌ات هیچ‌گونه عیب و نقصی یافت نمی‌شود، و به راستی دارای روش زیبای

---

(۱) نبی رحمت، ص ۱۰۷.

آموزشی و اخلاقی هستی: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾<sup>(۱)</sup>.

پس بلند شو! کمر همت را محکم ببند! که تو را برای مأموریتی مهم و بزرگ و به عنوان «شاهدی» عظیم برای بشریت که «مژده‌رسان» به اهمیت ارتباط و «ترساننده» از نتیجه‌ی غفلت می‌باشد، برگزیده‌ایم تا عاشقان را به سوی «محبوب» حقیقی فراخوانی و در پیچ و خم و تاریکی‌های پستی و بلندی‌های این راه طولانی و پرخطر، همانند چراغی فروزان و مشعلی فرا راه آنان باشی.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ  
وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾.

[احزاب: آیه ۴۵-۴۶].

«ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم. و به عنوان دعوت‌کننده‌ی به سوی خدا طبق فرمان الله، و به عنوان چراغ تابان».

پس درنگ مکن و این خورشید تابان درونت را نپوشان!

﴿يَتَأْتِيهَا الْمُدَّثِرُ﴾ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ﴾

[مدثر: آیه ۱-۲].

«ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده!) برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان!».

افشاندن نور هدایت را بر جامعه و بر تمام انسان‌ها بی‌آغاز که برای تمامی اقشار، مایه‌ی سعادت و خوشبختی و خیر و برکت هستی.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾

[انبیاء: آیه ۱۰۷].

«(ای پیغمبر!) ما تو را جز به عنوان رحمت برای جهانیان نفرستاده‌ایم».

بلند شو، ای محمد! تو نیز پیغام‌رسان ما به سوی انسان‌ها هستی، همان‌گونه که پیش از تو نیز به افرادی دیگر این مأموریت را داده بودیم، اما تو مهر تأیید نامه‌های پیشین و سرور پیغام‌رسانان پیش از خود هستی.

در این دور انبیاء چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند



وز ایشان سید ما گشته سالار همو اول، همو آخر در این کار<sup>(۱)</sup>.  
پس تو آخرین پیامبران پروردگار هستی، هر چند «خاتم»ی اما در حقیقت اوّل و  
افضل آنانی.

بهر این خاتم شدست او که به جود مثل او نبود و نخواهد بود  
چون که در صنعت برد استاد دست نه تو گویی: ختم صنعت بر تو  
است؟<sup>(۲)</sup>.

آری! محمد - ﷺ - فرشته‌ی نجات بشریت و آخرین پیام‌آوران الهی می‌باشد.  
چون پروردگارش او را فرمود:

﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [مائده: آیه ۶۷].  
«آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم)  
برسان!».

دعوتش را از میان خانواده‌اش آغاز کرد.

مخلصانی چون «ابوبکر»، «خدیجه»، «علی» و «زید» - رضی الله عنهم - یعنی  
نمایندگان تمام اقشار جامعه به او پیوستند؛ نماینده‌ی زنان جامعه‌ی آن روز،  
حضرت خدیجه‌ی کبری - رضی الله عنها - نماینده‌ی مردان آزاده و جانفدای جامعه،  
حضرت ابوبکر صدیق - ﷺ - نماینده‌ی نوجوانان و نیروهای آینده‌ی جامعه،  
حضرت علی مرتضی - ﷺ - و نماینده‌ی قشر ضعیف و مستضعف جامعه، حضرت  
زید بن حارثه - ﷺ - در مکتبش ثبت‌نام کردند تا هر یک در آینده گروه خویش را  
رهبری نمایند؛ چه ترکیب مبارک و حیرت‌انگیزی، زنان و جوانان هم در همان  
روزهای آغازین، خود را به این دانشگاه عظیم انسان‌سازی رساندند. فقرا و  
مستضعفین جامعه در کنار بازرگانان و تاجران چون ابوبکر - ﷺ - هم‌کلاس شدند.

---

(۱) گلشن راز.

(۲) مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۱ و ۱۷۲.

صحنه‌ای از رعایت حقوق بشر به طور کامل و نمونه‌ای از جامعه‌ی دمکراتیک اصولی و دینی.

این ترکیب چهار شاگرد اول را می‌توان از زوایای گوناگون نگاه کرد و بنای کار این استاد توانا و معلّم مُشفق بشریّت را بررسی نمود. مجلسی متشکل از چهار قشر مختلف موجود در آن دوران؛

از گروه ثروتمندان و سرمایه داران، ابوبکر صدیق رضی الله عنه.

از گروه فقرا و مساکین و قشر ضعیف جامعه، زید بن حارثه رضی الله عنه.

از گروه زنان که در آن دوران بیشترین ظلم‌ها به آنان می‌شد، خدیجه -رضی الله عنها-.

از گروه نوجوانان که باید در اداره‌ی امور مشارکت داده شوند، علی مرتضی -

رضی الله عنه -.

### مشارکت تمام اقشار:

این ترکیب برای جامعه دو پیام را دارد؛ یکی نشان دهنده‌ی توجه و اهتمام رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نسبت به تمام اقشار جامعه، و دوم اینکه هر حرکت و نهضتی برای موفقیت و رسیدن به قله‌های پیروزی نیاز به چنین ترکیبی (مشارکت همه‌ی قشرها) دارد.

پس از چندی، دشمنان «آزادی» که همیشه‌ی تاریخ، «بیداری» جامعه را خطر بزرگی برای خویش دانسته و برای ماندگاری در «جهل» و جلوگیری از رشد جامعه، جهت ابقای ظلم و ستم خویش، تلاش کرده‌اند، و هرگاه کسی دم از آزادی و روشن‌فکری زده باشد با حربه‌های گوناگون سعی در نابودی و ترورش نموده و می‌نمایند، با پیامبر - صلی الله علیه و آله - نیز به مقابله برخاستند و همانند امروز با تهمت‌های مختلف برای نابودیش از هیچ تلاشی دریغ نورزیدند.

اما محمد - ﷺ - تسلیم نمی‌شود؛ چراکه پشتیبان او پروردگار آسمان‌ها و زمین است. حامی او صاحب تمام قدرت‌هاست؛ دعوتش را شروع می‌کند. یکی یکی افراد نخبه و صاحب اندیشه‌ی مکه را به مکتب خویش می‌کشاند؛ افرادی همچون، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی‌وقاص، سعید بن زید، عبدالرحمن بن عوف و... (رضی الله عنهم اجمعین).

از آن طرف هم دشمنان آزادی و یکتاپرستی، فشار و آزارشان را بر مردم جامعه چند برابر می‌کنند، اما با وجود تمامی این دسیسه‌ها، این «فرشته‌ی نجات» تسلیم نمی‌شود و برای گسترش دعوت خویش به خارج از مکه برنامه‌ریزی می‌کند؛ در تلاش است که افراد صاحب فکر و اندیشه‌ی شهرهای مختلف را با این آیین آشنا سازد.

### **تسلیم نشدن:**

هرگاه در شهر و دیاری ظالمان و ستمکاران عرصه را بر داعی دین تنگ نمودند نباید ناامید و مأیوس گردد و تسلیم ظالمان شود، بلکه دعوت خویش را در شهرها و کشورهای دیگری اعلان نماید.

## بخش اول اولین سفر از مکه تا طائف

### از مکه تا طائف اولین سفر تبلیغی:

#### طائف و اولین سفر تبلیغی

پیامبر - ﷺ - وقتی وضعیّت مکه را نامناسب و فشارهای فراوان بی‌خردان جامعه را احساس کرد، برای نشر اندیشه‌ی خویش و ابلاغ دعوتش خارج از مکه را در نظر گرفت، به همین علّت رخت سفر را به مقصد «طائف»<sup>(۱)</sup> بست. در این سفر، همراه و خادم آن حضرت - ﷺ - زید بن حارثه - رضی الله عنه - بود.

#### چرا طائف؟

شاید این سؤال به ذهن خطور کند که در میان شهرهای عربستان، چرا طائف را برگزیدند؟

انتخاب طائف به چند دلیل بود؟

۱- پیامبر - ﷺ - دوران کودکی و شیرخوارگی را در قبیله‌ی «بنی‌سعد» در نزدیکی طائف گذرانده بود، به همین علّت از مردم آنجا برای قبول دعوتش توقع و انتظار زیادی داشت.

۲- طائف دومین شهر بزرگ عربستان بعد از مکه به شمار می‌آمد.

۳- طائف منطقه‌ی بیلاقی خوبی بود که ثروتمندان مکه و اطراف، در آنجا برای گذراندن تابستان، ویلا و کاخ‌هایی را ساخته بودند.

#### هجرت و توکل:

---

(۱) این سفر در سال دهم بعثت برابر با ۶۱۹ میلادی انجام شد.

برای اعلاى كلمه الله و نجات جامعهى بشریت از بت پرستی و فساد عقیدتی و اخلاقی، باید هرگونه سختی و مشکلی را با جان خرید، و به خاطر بیداری مردم، «هجرت» کرد و در این راه با نیروی «توکل» بر انواع مشکلات و ناملايمتی‌ها غالب آمد.

«رسول اکرم - ﷺ - به خوبی می‌دانست که روابط مکه و طائف بسیار مستحکم است، و گزارش‌های تکذیب و اذیت و آزار مکيان هم به طائف رسیده بود، با وجود این، علاقه‌ی شدید به تبلیغ و دعوت و هدایت انسان‌ها، آن حضرت را به طرف طائف کشانید. این اقدام رسول خدا - ﷺ - همانا بر همت بلند و پیامبرانه‌ی وی و نیروی «توکل» و اعتمادش بر خداوند متعال دلالت می‌کند و مبین این امر است که نباید از فطرت سلیم بشری نومید شد»<sup>(۱)</sup>.

### اطلاعاتی در مورد طائف:

شهر طائف در فاصله ۷۵<sup>(۲)</sup> مایلی جنوب شرقی مکه بر بالای کوه «غزوان» قرار دارد. ارتفاع این کوه حدود شش هزار پا است. دیوار بزرگی تمام شهر را احاطه کرده بود، گویی دور تا دور شهر را طواف می‌کند، به همین دلیل نام این شهر را «طائف» گذاشته بودند. نام قدیمی‌اش «هروج» بود.

ثروت‌های هنگفتی که در طائف وجود داشت، سبب فساد اجتماعی شده بود، معروف بود که ثروتمندان طائف اهل ربا، زنا، مشروب و فساد هستند و در آنجا مشروب‌سازی، دباغی پوست و عطرسازی نیز رواج داشت. با توجه به حاصل‌خیزی زمین و کثرت آب، باغ‌های میوه فراوان بود و کشاورزی و درختکاری رونق داشت. امروز نیز طائف منطقه‌ای شاداب و آباد به حساب می‌آید. طائف مرکز عبادت «لات» بود. مردم از هر سو برای پرستش این «بت» روی می‌آوردند، همچنان که مکه مرکز عبادت «هبل» بزرگ‌ترین بت قریش بود.

(۱) نبی رحمت، ص ۱۳۸.

(۲) در برخی از کتاب‌ها ۶۰ یا ۶۵ مایلی نیز ثبت شده است.

قبیله‌ی «ثقیف» بُت خود «لات» را رقیب «هبل» که در کعبه بود می‌پنداشتند؛ در اطراف آن حرمی ساخته بودند. کلیه‌ی مظاهر تقدیس و تعظیم را که مختص کعبه بود، برای «لات» انجام می‌دادند.<sup>(۱)</sup>

### در طائف چه می‌گذرد؟

پیامبری که برای جهانیان رحمت و برکت است می‌خواهد تمامی سرزمین‌ها را از این رحمت و لطف بهره‌مند گرداند، به همین علّت سختی راه سفر طائف را به جان می‌خرد تا انسان‌های غرق در معصیت و غفلت را بیدار کند و آنان را با معبود حقیقی آشنا گرداند؛ البته اگر خواهان باشند و بپذیرند!

بزرگ‌ترین پیام‌آور الهی همراه زید بن حارثه -رضی الله عنه- در جلسه‌ای سه تن از سرداران قبیله‌ی «ثقیف» را ملاقات می‌کند؛ «عبدیاللیل»، «مسعود» و «حبیب» فرزندان «عمرو بن عمیر ثقفی» بودند، که پیامبر -صلی الله علیه و آله- آنان را انسان‌های آگاه و روشن‌فکری تصوّر می‌کرد!

رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- با استعانت از پروردگار و با نام او تعالی لب به سخن می‌گشاید و از عظمت، یگانگی و قدرت «الله جل جلاله» سخن می‌گوید:

برادران! معبود حقیقی و حاجت‌روای واقعی و فریادرس مطلق، همان خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده، ماه و ستارگان را به وجود آورده است؛ همان پروردگار برای راهنمایی انسان‌ها به سوی حقیقت، در هر عصری یکی از بندگانش را به عنوان پیامبر خویش برگزیده است و الان نیز مرا به عنوان پیام‌آورش برای جامعه‌ی بشریت انتخاب نموده و مرا مأموریت داده تا انسان‌ها را از گمراهی و تاریکی به سوی هدایت و نور ارشاد نمایم...

در این لحظه، آن جاهلان بدون تفکر و تعقل شروع به سخن کردند، به این

ترتیب:

اولی: اگر خدا تو را فرستاده باشد، پرده‌ی کعبه را پاره می‌کند!

(۱) منبع سابق، ص ۱۳۵ - ۱۳۶.

دومی: آیا خدا کسی دیگر را به جز تو نیافت که به عنوان پیامبر انتخاب کند؟!

سومی: به خدا سوگند پس از این مجلس، هرگز با تو سخن نخواهم گفت؛ چراکه اگر پیامبر خدا باشی خیلی بالاتر از آن هستی که با تو بنشینیم و سخت را رد کنیم و اگر دروغگو هستی نیز شایسته نیست که با تو سخن بگوییم!

پیامبر - ﷺ - وقتی به جهالت این بی‌خردان پی برد، فرمود:

پس حداقل در مورد این جلسه با کسی صحبت نکنید!

چراکه پیامبر - ﷺ - فهمید وقتی سرداران این قوم تا این اندازه جاهل‌اند، از

مردمان و زیردستانشان نمی‌توان انتظار داشت!

اما آنان نپذیرفتند و هنگام خروج پیامبر - ﷺ - دو صف طولانی تشکیل دادند که رسول‌الله - ﷺ - مجبور به گذشتن از میان آن دو صف بود، همان‌گونه که مرسوم است برای استقبال افراد صاحب‌نام دو طرف جاده را صف می‌کشند و خوش آمدگویی می‌کنند، این جاهلان دو صف از اراذل و اوباش و کودکان و... تشکیل داده که هر یک سنگ و چوب و اشغالی به دست داشتند و بدین شکل پیامبر عظوفت و مهربانی را بدرقه کردند!

رسول اکرم - ﷺ - از آنجا می‌گذرد و هر یکی سنگی و ضربه‌ای بر سر و صورت و پاهای ایشان می‌زند. گاهی از شدت ضربات و درد بر زمین می‌نشینند، که باز هم آنان دستانش را گرفته و وادار به راه رفتن می‌کنند.

سر و صورت خون‌آلود و نعلین و پاها کاملاً غرق خون شده‌اند، به هر ترتیبی خود را از دست آن جاهلان نجات داد و به باغی در آن نزدیکی‌ها پناه برد.

این لحظه‌ای است که تمام فرشتگان آسمان و تمام وجدان‌های بیدار، فریاد می‌زنند و اشک حسرت بر آن مردم جاهل که با محبوب حجازی این طور برخورد کردند، باریدن می‌گیرد؛ فریاد فرشته‌ها در آسمان مانند رعد و برق پیچیدن گرفته که ای بی‌خردان! با محبوب زمین و زمان، با سرور هر دو جهان، چنین بی‌ادبی؟!

تحمل شکنجه و آزار در راه الله:

درس دیگری از این سفر دردناک پیامبر ﷺ - تحمل شکنجه و آزاری است

که از جانب جاهلان و بی‌خردان برای داعی الی الله پیش می‌آید. هر چند تحمل آزار و شکنجه از سوی کسانی که دلسوز و مُشفق آنها باشی و هدفت نجات آنان باشد، بسیار طاقت‌فرسا، سخت و رنج‌آور است، اما باز هم در این کار نیز باید از پیامبر دلسوز و مهربان درس گرفت.

پیامبر ﷺ - با زحمت و رنج خود را به باغ رساند و از دست آن جاهلان رهایی یافت. سر و صورت غبارآلود، پاهای مبارکش خونین و زخمی، با چشمان اشک‌بار دست به دعا برداشت و با پروردگار و فریادرس حقیقی به مناجات پرداخت:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي، وَقِلَّةَ حِيلَتِي، وَهَوَانِي عَلَى النَّاسِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ!  
أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَأَنْتَ رَبِّي، إِلَى مَنْ تَكَلِّمُنِي؟ إِلَى بَعِيدٍ يَنْجِهْهُنِي، أَمْ إِلَى عَدُوِّ مَلَكَتَهُ  
أَمْرِي؟»

إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أَبَالِي، وَلَكِنَّ عَافِيَتِكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي.  
أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَفَتْ لَهُ الظُّلُمَاتُ، وَصَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنْ أَنْ  
يُنْزَلَ بِي غَضَبُكَ، أَوْ يَحِلَّ عَلَيَّ سَخَطُكَ، لَكَ الْعُسْبَى حَتَّى تَرْضَى، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا  
بِكَ»<sup>(۱)</sup>.

پروردگارا! ای مهربان‌ترین مهربانان! من از ضعف و ناتوانی و کمی تدابیر و ذلت خود نزد مردم، به تو شکایت می‌آورم.

تویی پروردگار مستضعفان و مظلومان و تویی پروردگارم. پس مرا به چه کسی می‌سپاری؟! آیا مرا به کسی واگذار می‌کنی که بر من - جهت نابودی‌ام - هجوم می‌آورد؟ یا به دشمنی که کارم را در اختیار او قرار داده‌ای؟!

(۱) سیره النبی ﷺ، ابن هشام ص ۱۸۹.



اگر این ناشی از خشم تو بر من نباشد، باکی ندارم. لیکن عافیت تو بر من، سهل تر و با گشایش تر است.

پناه می‌جوییم به آن نور جمال تو که تاریکی‌ها را به روشنایی مبدل ساخت و به سبب آن امور دنیا و آخرت سامان یافت و از این که خشم تو بر من فرود آید، و از من ناخشنود شوی (به تو پناه می‌آورم). و از تو آن قدر پوزش می‌طلبم که خشنود گردی؛ چراکه جز از سوی تو توان و قدرتی وجود ندارد.

### ارتباط با پروردگار در تمامی احوال:

درس دیگری که رسول الله - ﷺ - به ما می‌آموزد، «دعا» و مناجات در تمامی احوال، مخصوصاً هنگامی که داعی الی الله، دل شکسته و پریشان گردد و مظلوم واقع شود. در این لحظات به جای بی‌تابی و ناراحتی باید ارتباط محکمی با عالم بالا برقرار نماید و درد دل را با صاحب دل بیان کند که اوست شنوای دانا و بینای قادر.

### رضایت پروردگار:

درس دیگری که از این صحنه‌ی دردناک می‌آموزیم این است که رضایت و خشنودی پروردگار بر هر چیزی برتری دارد، و اگر محبوب حقیقی از داعی خشنود و راضی باشد، تحمل هر ناراحتی سهل و آسان می‌گردد، اما اگر نارضایتی پروردگار و خشم و غضب او در کار باشد، هیچ موفقیتی ارزش ندارد.

باغی که پیامبر - ﷺ - به آنجا پناه برد متعلق به «عُتبه» و «شیبه» فرزندان «ربیع» بود. آن دو مدتی پیامبر - ﷺ - را نگریستند که در حال دعا بود و با سر و صورت خونین و غبارآلود در سایه‌ی درخت پناه گرفته بود، عاقبت احساسات و عواطف‌شان تحریک شد و قلبشان به رحمت روی کرد.

مقداری انگور به غلامشان، «عداس» که فردی مسیحی بود، دادند تا برای پیامبر

- ﷺ - ببرد.

«عداس» انگور را جلوی پیامبر گذاشت. وقتی پیامبر - ﷺ - به سوی انگورها دست دراز کرد فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سپس انگور را خورد.

«عداس» به سیمای نورانی آن حضرت - ﷺ - به دقت تمام نگریست، سپس گفت: قسم به خدا مردم این سرزمین با این کلام آشنایی ندارند و تا به حال این جمله را از کسی نشنیده‌ام.

پیامبر - ﷺ - فرمود: ای عداس! اهل کدام سرزمینی و دینت چیست؟

عداس گفت: اهل نینوا و پیرو دین مسیح هستیم.

پیامبر - ﷺ - فرمود: اهل آن سرزمینی هستی که آن مرد صالح، «یونس بن متی» از آنجاست.

عداس گفت: شما یونس را از کجا می‌شناسید؟

آن حضرت - ﷺ - فرمود: برادرم یونس، پیامبر خدا بود، من هم پیامبر الهی هستیم.

عداس مجذوب گشت و بر دست و پای آن حضرت افتاد و آن را بوسید. (و مشرف به اسلام شد).

یکی از دو برادر به دیگری گفت: این مرد، غلامت را به فسادی و گمراهی کشاند! <sup>(۱)</sup>

فرزندان ربیعه از این صحنه در شگفت افتادند ولی از دین خود دست بر نداشتند و همین که عداس پیش آنها برگشت بدو گفتند: این مرد تو را از دینت باز ندارد! دین تو از دین او بهتر است!

اذیت و آزاری که محمد - ﷺ - از ثقیفیان دید، خشم آنها را تخفیف داد، اما از جمودشان نکاست و به پیرویش تن ندادند. <sup>(۲)</sup>

---

(۱) حیاة الصحابه، ص ۳۲۵.

(۲) زندگانی محمد، ص ۲۶۲.

## استفاده کردن از فرصت‌ها:

داعی حقیقی باید از تمامی فرصت‌های ممکن و پیش آمده، کمال استفاده را ببرد و با دیده‌ی تحقیرآمیز کسی را ننگرد. در این صحنه، پیامبر - ﷺ - با وجود خستگی و ناراحتی زیاد، از عرضه کردن اسلام بر «عدّاس» غلام، کوتاهی نمی‌کند، که در اثر همین اخلاق کریمانه و مشفقانه، فردی مسیحی به آغوش اسلام می‌آید. پس داعی باید تمام انسان‌ها را با دیده‌ی احترام و اعزاز بنگرد و برای نجات آنها از آتش جهنّم از هیچ کوششی دریغ نرزد.

## قبول کردن هدیه به امید...:

درس دیگری که پیامبر - ﷺ - در اینجا به ما می‌آموزد اینکه برای جلب مخالفان و تألیف قلوبشان و به امید هدایت‌شان، دعوتی و هدیه‌ی آنان را باید پذیرفت.

رسول اکرم - ﷺ - هر چند فهمید که این باغ و این انگورها متعلق به افراد بی‌دین است و پذیرایی کننده نیز فردی مسیحی است، اما با دیده‌ی گشاد و با آغوش باز آن را قبول کرد و نتیجه، هدایت یک انسان شد، که بسیار اهمیّت دارد.

پس از خوردن انگور و خداحافظی از «عدّاس»، پیامبر - ﷺ - افسرده و محزون بطرف مکه رهسپار شد. چون به منطقه‌ی «قرن‌المنازل» رسید، خداوند، جبرئیل را همراه ملک کوه‌ها نزد پیامبر - ﷺ - فرستاد؛ فرشته از پیامبر - ﷺ - اجازه خواست تا دو کوهی را که طائف در میان آن قرار گرفته به هم بکوبد تا همگی نیست و نابود شوند، اما پیامبر مشفق و مهربان - ﷺ - اجازه نداده و فرمودند:

«خیر! من امیدوارم از نسل‌های آینده‌ی اینها کسانی پیدا شوند که خدای یگانه را پرستش کنند و با وی احدی را شریک نسازند»<sup>(۱)</sup>.

و نهایتاً هم این گونه شد، «محمد بن قاسم رضی الله عنه فاتح «سند» و «هند» از فرزندان

(۱) نبی رحمت، ص ۱۳۹.

همین افرادی بودند که رسول اکرم - ﷺ - را با این وضعیّت شکنجه داده و از طائف اخراج کردند.

### **ناامید نشدن از هدایت انسان‌ها:**

آخرین درس در اولین سفر تبلیغی پیامبر - ﷺ - این است که داعی نباید از هدایت انسان‌ها ناامید شود و رو به بد دعایی آنها بیاورد، بلکه باید همواره امیدوار باشد، تا از نسل آن افراد کسانی این دعوت را بپذیرند و مرهمی باشد بر زخم‌های وارده از سوی پدران و نیاکان آنان.

### **پیامبر - ﷺ - بعد از واقعه‌ی طائف:**

تلخی و رنج واقعه‌ی طائف هر چند قلب نازنین این پیام‌آور عطوفت و مهربانی را غمگین و اندوهناک گرداند، اما از صلابت و استقامت و اخلاص و للهیت ایشان نکاست و بیش از پیش برای هدایت انسان‌ها تلاش می‌نمود؛ که نتیجه‌ی آن، ایمان آوردن قبایلی از شهر مدینه می‌باشد.

پس از این سفر غم‌افزا و تأسف‌بار، پروردگار خواست با یک مهمانی آسمانی قلب محزون حبیبش را شاد گرداند، به همین علّت او را به آسمان‌ها برد تا برتری مقامش را بر ملائکه و فرشتگان و دیگر انبیا ثابت نماید.

این سفر آسمانی رسول‌الله - ﷺ - به واقعه‌ی «اسراء و معراج» مشهور است که در اینجا مجال بیان آن نیست<sup>(۱)</sup>.

---

(۱) در این مورد به مبحث «معراج» از کتاب‌های سیره و حدیث مراجعه شود و رساله‌های

مستقلی که در مورد آن نوشته شده است.

**بخش دوم**  
**دومین سفر**  
**از مکه تا مدینه**  
**سفر هجرت**

از مکه تا مدینه (سفر هجرت):

هنگامی که «قریش» فهمیدند پیامبر - ﷺ - نتوانسته است در طائف هوادارانی برای خویش بیابد، بر اذیت و آزار ایشان و یارانش افزودند تا جایی که ماندن برایشان در مکه بسیار سخت می‌نمود. اما پروردگار سنتش را بر این گذاشته که پس از هر سختی و رنجی، آسایش و راحتی از راه می‌رسد، همان‌طور که رنج سفر طائف را با سفر آسمانی معراج از دل پیامبر - ﷺ - بیرون کرد، حالا هم می‌خواهد مسلمانان ستم‌دیده را پس از این همه اذیت و آزار مکه به راحتی و آرامش برساند.

**مدینه پناهگاه مطمئن برای مسلمانان:**

پیامبر - ﷺ - به مسلمانان و یارانش در مکه فرمود:  
«خداوند متعال برای شما برادران و جایگاهی مهیا فرموده است که شما در آنجا امنیت خواهید یافت».  
به همین علت مسلمانان گروه گروه و فرد فرد به سوی «مدینه» هجرت کردند.

**اما چرا مدینه؟**

پیش از آنکه به واقعه‌ی هجرت خود رسول الله - ﷺ - پردازیم، ضرورت دارد که به چگونگی نشر اسلام در مدینه اشاره‌ای داشته باشیم که قوی‌ترین تصویر را در این زمینه در «نبی رحمت» سید ابوالحسن ندوی - رحمه الله - تشخیص دادم

که عیناً نقل می‌شود.

در مدینه دو قبیله‌ی بزرگ «اوس» و «خزرج» خودنمایی می‌کردند که هر ساله برای مراسم حج همراه دیگر قبایل عرب به مکه می‌آمدند. پیامبر - ﷺ - از این فرصت استفاده کرده و به میان قبایل مختلف رفته، آنان را به اسلام دعوت می‌دادند و می‌فرمودند:

«ای بنی‌فلان! من پیام‌آور پروردگار جهانیان برای شما هستم. خداوند به شما دستور می‌دهد که فقط او را بپرستید و با وی احدی را شریک نسازید و از عبادت تمامی شریکان دست بکشید و به او ایمان آورید و سخنش را باور دارید، مرا مورد حمایت قرار دهید تا پیام خداوند را به مردم برسانم»<sup>(۱)</sup>.

### آغاز اسلام در میان انصار:

پیامبر - ﷺ - در موسم حج در کنار «عقبه» با گروهی از قبیله‌ی «خزرج» ملاقات کرد. آنان را به سوی خدا دعوت نمود و اسلام را به آنان عرضه کرد و آیاتی چند از کلام الهی را برای آنان تلاوت نمود.

آنها چون در «مدینه» همسایه‌ی یهودیان بودند و از آنها در مورد پیامبری که زمانش فرا رسیده، سخن بسیار شنیده بودند، با خود گفتند: می‌دانیم قسم به خدا! این همان پیامبری است که یهود ما را از او می‌ترسانیدند، مبادا از ما سبقت بگیرند، اینجا بود که دعوتش را پذیرفته و به او ایمان آوردند، سپس به آن حضرت - ﷺ - گفتند:

«ما قوم خود را در حالی رها کرده‌ایم که هیچ قومی مانند آنها با هم دشمنی و عداوت ندارند. شاید خداوند متعال به وسیله‌ی شما آنها را با هم متحد گرداند، ما اینک نزد آنها می‌رویم و آنها را به آیین شما دعوت می‌کنیم، اگر خداوند متعال آنها را توسط آیین شما متحد کند هیچ شخصی (نزد آنان) از شما

---

(۱) نبی رحمت، ص ۱۴۲.

گرامی تر نخواهد بود.»<sup>(۱)</sup>

این چند نفر از طایفه «خزرج» که ایمان آورده بودند به «مدینه» برگشتند و برای قوم خود از رسول خدا - ﷺ - تعریف کردند و آنان را به اسلام فرا خواندند، سرانجام اسلام در میان آنها انتشار یافت، به طوری که هیچ خانه‌ای از خانه‌های «مدینه» باقی نماند، مگر اینکه در آن صحبت از رسول خدا می‌شد.<sup>(۲)</sup>

### بیعت عقبه اولی:

سال بعد، دوازده نفر از انصار؛ در موسم حج، نزدیک «عقبه اولی» با رسول اکرم - ﷺ - ملاقات کرده و با آن حضرت - ﷺ - بیعت نمودند و عهد کردند که احدی را با خداوند شریک نسازند، از دزدی و زنا پرهیز کنند، از کشتن فرزندان دست بکشند و در معروفات از رسول اکرم - ﷺ - کاملاً اطاعت نمایند: وقتی این گروه انصار اراده‌ی بازگشت نمودند، حضرت رسول اکرم - ﷺ - «مصعب بن عمیر - ؓ» را همراه آنان به «مدینه» اعزام نمود و به او دستور داد که به آنها قرآن یاد بدهد و اسلام را به آنها بیاموزد و مسایل دین را به آنها تعلیم دهد. «مصعب بن عمیر - ؓ» در «مدینه» به «مُقریء» معروف گشت. او نزد «اسعد بن زراره» مقیم بود و همه به امامت وی نماز به جای می‌آوردند.<sup>(۳)</sup>

### عوامل آمادگی انصار برای اسلام:

به راستی این از عنایات الهی بود که «اوس» و «خزرج» را که دو طایفه‌ی بزرگ در «مدینه» بودند، برای نصرت و حمایت پیامبر اکرم - ﷺ - و دین مبین اسلام آماده کرد تا قدر این نعمت را که نعمتی بزرگ‌تر از آن وجود نداشت،

---

(۱) سیره ابن‌هشام، ق ۱، ص ۴۲۸ - ۴۲۹، به نقل از نبی رحمت.

(۲) همان.

(۳) منبع سابق: ص ۴۳۱ - ۴۳۴.

بدانند و در پذیرش اسلام و خدمت به آن از کلیه اهل زمان خود و ساکنان شبه جزیره سبقت بگیرند، آن هم در شرایطی که قبایل عرب، و در رأس آنها «قریش»، از اسلام روگردان شده، و به مخالفت برخاسته بودند. آری، «تا یار که را خواهد و میلش به که باشد».

﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [بقره: آیه ۲۱۳].

«خداوند هر کسی را که بخواهد به سوی راه راست هدایت می‌بخشد».

البته عوامل زیر که از جانب پروردگار مهیا شده بود و قبایل عرب «یشرب» بر اساس آن با «قریش» و اهل «مکه» تفاوت داشتند، تا حد بسیار زیادی در اسلام آوردن انصار مؤثر شد:

عامل اول: خداوند متعال انصار را به خصایلی مانند نرم‌خویی و عدم غلو و تکبر در برابر حق، متصف کرده بود، زیرا «أوس» و «خزرج» در اصل از اهالی «یمن» بودند که نیاکان‌شان در زمان قدیم به «مدینه» هجرت کرده بودند. یمنی‌ها طبعاً دارای خصلت نیکی بودند، همان طور که رسول اکرم - ﷺ - هنگام ورود هیأت یمنی به «مدینه» فرمود:

«أتاكم أهل اليمن أرق أفئدة وألين قلوباً»<sup>(۱)</sup>.

«مردم یمن که بسیار رقیق‌القلب و نرم‌دل هستند، نزد شما آمدند».

خداوند متعال هم در وصف انصار می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيْمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [حشر: آیه ۹].

«و [نیز] کسانی راست که پیش از آنان در دار الإسلام جای گرفتند و ایمان [نیز] در دلشان جای گرفت. کسانی را که به سوی آنان هجرت کنند دوست

۱- ترمذی وابن ماجه، و شیخ‌البنی این حدیث را صحیح خوانده است. (تصحیح کننده)



می‌دارند و در دل‌های خود از آنچه [به مهاجران] داده‌اند احساس نیازی نکنند و [دیگران را] بر خودشان - و لو نیازمند باشند - ترجیح می‌دهند و کسانی که از آز نفس خویش مصون باشند، اینانند که رستگارند».

**عامل دوم:** «اوس» و «خزرج» بر اثر جنگ‌های داخلی خسته و کوفته شده بودند هنوز آثار جنگ «بعث» از بین نرفته بود، همگی در کوره‌ی این جنگ سوخته بودند، و طعم تلخش را چشیده و از آن سخت متنفر شده بودند. لذا دوست داشتند متحد و متفق گردند و از کوران جنگ‌ها رهایی یابند، آنها همین آرزوی قلبی خود را با کلمات ذیل ابراز داشتند:

«إِنَّا قَد تَرَكْنَا قَوْمَنَا وَلَا قَوْمَ بَيْنَهُمْ مِنَ الْعَدَاوَةِ وَالشَّرِّ مَا بَيْنَهُمْ، فَعَسَىٰ أَنْ يَجْمَعَهُمَ اللَّهُ بِكَ، فَإِنْ يَجْمَعَهُمَ اللَّهُ بِكَ، فَلَا رَجُلَ أَعَزَّ مِنْكَ».

«ما در حالی قوم خود را رها نمودیم که در بین آنان عداوت و شرارتی بود که در بین هیچ قوم دیگری نبود، پس شاید خداوند به میمنت پیام شما بین آنان وحدت را به وجود آورد و بدانید اگر خداوند به وسیله شما آنها را متحد گرداند، در این صورت هیچ کس عزیزتر از شما نخواهد بود».

ام المؤمنین حضرت «عایشه صدیقه» - رضی الله عنها - می‌گوید:

«كَانَ يَوْمَ بَعَاثَ يَوْمًا قَدَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَىٰ لِرَسُولِهِ».

«روز «بعث» روزی بود که خداوند متعال آن را مقدمه‌ای برای پذیرش دعوت

رسول خود قرار داد».

**عامل سوم:** «قریش» و سایر عرب‌ها بر اثر مرور زمان طولانی، با نبوت و انبیا بیگانه شده بودند و به دلیل جهل و اغراق در بت‌پرستی و دور بودن از امت‌هایی که دارای انبیا و کتب سماوی بودند، مفهوم نبوت را درک نمی‌کردند. قرآن مجید هم به همین اصل اشاره می‌کند:

﴿لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ [یس: آیه ۶].

«تا قومی را بیم دهی که پدران و نیاکان (نزدیک) ایشان (توسط پیغمبران) بیم داده نشده‌اند، و به همین علت است که غافل و بی‌خبر (از قانون آسمانی، نسبت به خدا و خود و مردمان) هستند».

اما «اوس» و «خزرج» از یهودی‌هایی که در مورد نبوت و انبیا صحبت می‌کردند و «تورات» می‌خواندند و تفسیر می‌نمودند و حتی گاهی «اوس» و «خزرج» را تهدید می‌کردند که به زودی پیامبری در آن زمان مبعوث می‌شود که ما یهودی‌ها با او همراه شده و شما را مانند «عاد» و «ارم» می‌کشیم و نابود می‌کنیم<sup>(۱)</sup>.  
قرآن مجید در همین باره یادآور می‌شود:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ  
يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ  
اللَّهِ عَلَى الْكٰفِرِينَ﴾

[بقره ۸۹]

«و هنگامی که از طرف خداوند کتابی (به نام قرآن توسط پیغمبر اسلام) به آنان رسید که تصدیق‌کننده‌ی چیزهایی (همچون توحید و اصول دین و مقاصد آن) بود که با خود (از تورات) داشتند و (از روی تورات) آن را شناختند و (به صدق محتوایش) پی بردند، ولی (به سبب حسادت و عناد) بدان کفر ورزیدند (زیرا، پیغمبری آن را آورده بود که از بنی اسرائیل نبود، گرچه) قبلاً (هنگامی که با مشرکان به جنگ و یا نزاع لفظی برمی‌خاستند، می‌گفتند که خدا ایشان را با فرستادن آخرین پیامبری که کتابشان بدان نوید داده است، یاری خواهد داد و) امید فتح و پیروزی بر کافران را داشتند، پس لعنت خداوند بر کافران (چون ایشان) باد».

با توجه به عوامل ذکر شده به خوبی در می‌یابیم که عرب‌های «مدینه» و مردم «اوس» و «خزرج» درباره مفاهیم دینی و سنن الهی آن چنان بیگانه و جاهل نبودند

(۱) تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۱۷.

که اهل «مکه» و همسایه‌های آنان بودند؛ چراکه «اوس» و «خزرج» به دلیل ارتباط با صلح و جنگ و معاهده و اختلاط با یهود کاملاً در مورد نبوت و مفاهیم دینی آشنا و مأنوس بودند؛ به همین دلیل وقتی در موسم حج با رسول اکرم - ﷺ - ملاقات کردند و دعوت اسلام به سمع‌شان رسید، پرده غفلت از جلو دیدگانشان برداشته شد، گویی در انتظار چنین فرصتی بودند.<sup>(۱)</sup>

### **در نظر گرفتن صفات خوب:**

داعی دین باید سعی کند در روبه‌رو شدن با هر فرد و یا قومی صفات نیک و پسندیده‌ی آنان را در نظر بگیرد و آن را نقطه‌ی عطف و آغاز دعوتش نماید؛ چراکه هر فرد و گروهی قطعاً دارای صفات و خصلت‌های نیکی می‌باشند که می‌توان از آن استفاده کرد.

داعی واقعی باید همیشه سعی نماید وصل‌کننده و آشتی‌دهنده‌ی انسان‌ها با خودشان و با خدایشان باشد و به شدت از ایجاد تفرقه و دوری پرهیز نماید.

### **ویژگی‌های یثرب:**

انتخاب «مدینه» به عنوان «دارالهجرة» و مرکز دعوت اسلامی علاوه بر گرامیداشت و تشویق ساکنان آن، حکمت‌های بی‌شماری داشت که به جز الله کسی دیگر آن را نمی‌داند، یک حکمت اینکه «مدینه» از نظر سوق‌الجیشی و جغرافیایی مانند قلعه‌ای محکم بود، که در نزدیکی آن هیچ شهر دیگری دارای این امتیاز طبیعی نبود؛ زیرا حره<sup>(۲)</sup> «الوبره» مدینه را از سمت غرب، و حره «واقم» آن را از

---

(۱) نبی رحمت، ص ۱۴۸.

(۲) حره یا لابه به منطقه‌ای گفته می‌شود که دارای سنگ‌های سیاه و سوخته‌ای می‌باشد که بر اثر جاری شدن آتشفشان به وجود آمده است. در چنین منطقه‌ای نه تنها عبور کردن لشکر مشکل است، بلکه پیاده رفتن نیز دشوار است.

فیروز آبادی در کتابش، حرّات متعددی را ذکر کرده است که از جهات متعدد مدینه را

سمت شرق احاطه کرده بود.

شمالی‌ترین نقطه «مدینه» جایی بود که رسول اکرم - ﷺ - در سال ۵ هجری موقع جنگ «احزاب» آن را با خندق حصار نمود، بقیه جهات «مدینه» پوشیده از باغ‌های انبوه و نخل‌ها و کشتزارها بود؛ به طوری که عبور لشکر مهاجم مشکل و صف‌آرایی لشکرها غیر ممکن، و وجود چند پایگاه نظامی برای در هم کوبیدن لشکرهای مهاجم و جلوگیری آنها کافی بود.

«ابن اسحاق» می‌گوید:

«فقط یک ناحیه از مدینه باز بود و بقیه جهات آن با ساختمان‌ها و درختان نخل به هم متصل بود که عبور دشمن از آن ناممکن می‌نمود».

بدین جهت حضرت رسول اکرم - ﷺ - قبل از هجرت، به این حکمت الهی در مورد انتخاب «مدینه» اشاره کرده بود:

«إني رأيت دار هجرتكم، ذات نخل بين لابتین و هما الحرتان».

«هجرت‌گاه شما به من نشان داده شد، زمینی بود دارای درختان خرما در میان دو منطقه سنگلاخ».

بعد از آن، هجرت به «مدینه» آغاز شد. مردم «مدینه» اعم از «أوس» و «خزرج» دارای خصایل خوب و برجسته‌ای مانند: غیرت، خویش‌داری، جوانمردی، شجاعت و اسب سواری بودند و با آزادی الفت داشته و در مقابل کسی تسلیم نمی‌شدند و به هیچ قبیله‌ای و دولتی باج و خراج نمی‌پرداختند.

این صفات در گفتگوی سعد - رضی الله عنه - با رسول الله - ﷺ - کاملاً تجلی یافته است.

«سعد بن معاذ - رضی الله عنه -» که سردار طایفه بود خدمت رسول اکرم - ﷺ - (هنگام

غزوه خندق) چنین گفت:

«قد كنا نحن وهؤلاء القوم على الشرك بالله وعبادة الأوثان، لا نعبد الله ولا نعرفه، وهم

---

احاطه می‌کنند، بعضی نزدیک و بعضی‌ها دورند، این حرات از تهاجم بیگانگان مانع

شده و از تحرک لشکر جلوگیری می‌کنند. (ص ۱۰۸ - ۱۱۴) المغانم المطابة.

لايطمعون أن يأكلوا منها ثمرة إلا قري أو بيعاً».

«ما و اینها (قریش) در شرک به سر می بردیم و بت‌ها را پرستش می کردیم؛ خدا را عبادت نمی کردیم و از او بی‌خبر بودیم، در آن زمان اینها (قریش) جرأت نداشتند حتی یک دانه خرما از ما بگیرند، مگر اینکه مهمان شوند یا آن را بخرند».

با توجه به عوامل ذکر شده، شهر «یثرب» برای هجرت رسول اکرم - ﷺ - و اصحابش مناسب‌ترین مکان بود. آری! این شهر کاملاً شایسته بود که قرارگاه و مرکز اسلام قرار گیرد، تا اسلام در آنجا تقویت یابد و به دنیای خارج پیشروی نموده و کلیه‌ی شبه جزیره و جهان متمدن آن روز را در قلمرو خود قرار دهد.<sup>(۱)</sup>

### گسترش اسلام در مدینه:

اسلام در خانه‌های انصار (اوس و خزرج) شروع به گسترش نمود، «سعد بن معاذ - ﷺ -» و «أسید بن حضیر - ﷺ -» که سردار طایفه خود (بنی عبدالاشهل از شاخه‌ی اوس) بودند اسلام آوردند، اسلام آنها نتیجه‌ی تلاش‌های مسلمانان قبلی و حسن دعوت «مصعب بن عمیر - ﷺ -» بود.

بعد از آن، تمام طایفه «بنو عبدالاشهل» مشرف به اسلام شدند، بالاخره هیچ خانه‌ای از خانه‌های انصار باقی نماند مگر اینکه در آن تعدادی از مردان و زنان به اسلام مشرف شدند.<sup>(۲)</sup>

### بیعت عقبه دوم:

«مصعب بن عمیر - ﷺ -» در سال بعد به «مکه» بازگشت، تعدادی از مسلمانان انصار نیز همراه با حجاج مشرکین به «مکه» آمدند، این عده قرار گذاشتند که در کنار «عقبه» با رسول اکرم - ﷺ - ملاقات نمایند، وقتی از حج فراغت یافتند و یک

---

(۱) منبع سابق، ص ۱۴۹.

(۲) همان.

سوم شب گذشت، در درّه‌ی نزدیک «عقبه» گرد آمدند، و تعدادشان هفتاد و سه نفر مرد و زن بود.

رسول اکرم - ﷺ - با آنها سخن گفته و قرآن مجید را برای آنها تلاوت نمودند و آنها را به سوی الله دعوت کرده، و به اسلام تشویق نمود، آن‌گاه آشکارا چنین فرمودند:

«من از شما بیعت می‌گیرم که از من محافظت نمایید، همچنان که از زنان و فرزندان خود محافظت می‌نمایید».

همگی با رسول اکرم - ﷺ - بیعت نمودند و از آن حضرت نیز عهد گرفتند که آنها را رها نکند و به سوی قومش برنگردد، رسول گرامی - ﷺ - وعده داد و فرمودند:

«من از شما هستم و شما از من هستید، هر کسی با شما بجنگد من با وی می‌جنگم و با هر کسی صلح کنید، صلح می‌کنم».

سپس رسول اکرم - ﷺ - دوازده نفر از آنها را به عنوان مسئول برگزید که نه نفر از «خزرج» و سه تن از «اوس» بودند<sup>(۱)</sup>.

### اجازه هجرت به مدینه:

وقتی این گروه از انصار با رسول اکرم - ﷺ - بیعت کردند مبنی بر اینکه از همکاری با رسول اکرم - ﷺ - و پیروانش دریغ نخواهند ورزید، تعدادی از مسلمانان به آنها پناه بردند، رسول اکرم - ﷺ - به تمام مسلمانان «مکه» دستور داد که به «مدینه» هجرت نمایند، و به برادران انصار خود پیوندند، و فرمودند:

«إن الله عزوجل قد جعل لكم إخواناً وداراً تأمنون بها».

«خداوند متعال برای شما برادران و جایگاهی مهیا فرموده است که شما در آنجا

امنیت خواهید یافت».

---

(۱) همان.

سپس مسلمانان، گروه گروه هجرت نمودند، اما خود رسول اکرم - ﷺ - در «مکه» باقی ماند، در حالی که منتظر اجازه هجرت به «مدینه» بود. ناگفته نماند که هجرت مسلمانان از «مکه»، سهل و آسان نبود، طوری که «قریش» بفهمند و چیزی نگویند، بلکه سعی می کردند سر راه مسلمانان موانع ایجاد نموده، و آنها را با انواع مشکلات دچار نمایند، اما مهاجران از فکر هجرت باز نمی آمدند و حاضر نبودند اقامت در «مکه» را برگزینند، هر چند این تصمیم گران تمام می شد؛ و حتی بعضی مانند «ابوسلمه رضی الله عنه» مجبور شدند زن و فرزند خود را در «مکه» رها کرده و تنها مسافرت نمایند، و بعضی دیگر مانند «صهیب رضی الله عنه» مجبور می شدند تمامی دارایی و ثروت خود را قربان کنند تا هجرت نمایند.<sup>(۱)</sup>

### توطئه‌ای شوم در دارالندوة:

وقتی سران قریش مشاهده نمودند که مسلمانان در مدینه تقویت می شوند و اسلام در آنجا روز به روز رو به گسترش است در «دارالندوة»<sup>(۲)</sup> (که محل برگزاری جلسات مشورتی و تصمیم‌گیری قریش بود) جلسه‌ی عمومی برگزار نمودند که در آن تمامی سران قریش شرکت داشتند.

چون مشرکان مشاهده کردند که اصحاب رسول الله - ﷺ - آماده شده و همراه فرزندان و اموال خویش به سوی مدینه کوچ می کنند، حزن و اندوه و حسرتی آنان را فرا گرفت؛ زیرا در برابر دیدگان‌شان خطری عظیم سر برافراشت که موجودیت مشرکانه و اقتصادی آنان را تهدید می کرد.

(۱) منبع سابق، ص ۱۵۱.

(۲) دارالندوة یا مجلس شورای قریش، توسط جدّ چهارم پیامبر - ﷺ - یعنی «قصی بن کلاب» بنیان‌گذاری شد و هنگام مرگ ایشان، اداره‌ی آن به فرزندش «عبدالدار» واگذار شد. بعدها این مکان جزئی از مسجد الحرام شد. (سیرت النبی - ﷺ - ص ۲۳۱).

آنان شخصیت نافذ و پُر تأثیر پیامبر - ﷺ - و کمال رهبری و ارشاد او را می‌شناختند و از اراده و پایداری و فداکاری یارانش در راه تحقق اهداف والای او آگاه بودند و همچنین از نیروی رزمی و توان دفاعی اوس و خزرج و از تمایل خردمندان هر دو قبیله به صلح و صلاح و ترک کینه‌توزی‌ها به ویژه پس از تحمل دوران تلخ و طولانی جنگ‌های داخلی مطلع بودند.

آنان به وخامت اوضاع و عظمت خطری که موجودیت‌شان را تهدید می‌کرد پی بردند و در جستجوی بهترین وسیله برای دفع این خطر بزرگ بر آمدند که تنها سرچشمه‌ی آن، پرچمدار دعوت اسلام، حضرت محمد مصطفی - ﷺ - بود<sup>(۱)</sup>.

پس از شور و تبادل نظر، هر کدام نظری رایج دادند؛ یکی گفت:

«دست و پای محمد را با زنجیر بسته و او را زندانی کنیم.»

دیگری گفت: «تبعیدش کنیم.»

ابوجهل گفت: «از تمام قبایل افرادی انتخاب شوند و شبانه به طور مخفیانه با شمشیرهای آماده بر وی حمله برده او را از پای در آورند. در این صورت خون‌بهای او میان قبایل مختلف تقسیم می‌شود و «بنی هاشم» نمی‌توانند به تنهایی با قبایل مختلف به جنگ و مبارزه پردازند.

این پیشنهاد را همگی پسندیدند و به اتفاق آراء تصویب شد. افراد منتخب همان شب، شتاب‌زده خود را به خانه‌ی آن حضرت ﷺ رسانده و آنجا را محاصره کردند. عرب‌ها ورود به خانه‌ای را که زن در آنجا بود، عیب و عار می‌دانستند، به همین جهت بیرون خانه منتظر خروج پیامبر - ﷺ - بودند<sup>(۲)</sup>.

جلسه‌ی سران قریش صبح روز پنج‌شنبه (۲۶ صفر سال ۱۴ بعثت بود) برگزار شد و دقیقاً پس از تصویب آن نقشه‌ی شوم توسط سرداران قریش، پیش از ظهر حضرت جبرئیل، رسول اکرم - ﷺ - را از ماجرا مطلع ساخت و به آن حضرت ﷺ

(۱) سیرت النبی - ﷺ - ص ۲۳۲.

(۲) فروغ جاویدان، ج ۱، ص ۲۵۸.



فرمود:

«خداوند اجازه‌ی هجرت و خروج از مکه را برایت صادر نموده است.»  
سپس زمان هجرت و نحوه‌ی دفع توطئه‌ی قریش را مشخص کرده و فرمود:  
«امشب در بستری که هر شب می‌خوابیدی، نخواب»<sup>(۱)</sup>.

### پروردگار توانا حافظ بنده‌ی مخلصش:

اگر مؤمن داعی کاملاً به پروردگارش یقین و توکل نماید، خداوند او را از مکر و نقشه‌های دشمنان آگاه ساخته و اجازه‌ی آسیب رساندن به او را نخواهد داد و در تمامی احوال و اوضاع محافظت‌ش می‌نماید.

پس از اتمام وحی و باخبر شدن از ماجرا، پیامبر - ﷺ - در گرماگرم ظهر همان روز که معمولاً کسی تا وقت خنک شدن هوا بیرون نمی‌آمد، دوان دوان به سوی منزل یار سفر و حضرش یعنی ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - تشریف برده تا همسفرش را نیز از نحوه‌ی خروج مطلع سازد.

امام بخاری - رحمه الله - حدیث طولانی را از حضرت عایشه - رضی الله عنها - در این مورد نقل کرده است، که بخش‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

«دقیقاً هنگام ظهر بود که در منزل پدرم ابوبکر نشسته بودیم. شخصی گفت: رسول الله - ﷺ - تشریف آورد. باور کردنی نبود چون آن حضرت - ﷺ - همیشه یا صبح به خانه‌ی ما تشریف می‌آوردند و یا پس از عصر (و این کار هر روزش بود)، اما امروز وقت گرمای ظهر! ابوبکر بلند شد و گفت: پدر و مادرم فدایت باد! حتماً کار مهمی پیش آمده است!

رسول اکرم - ﷺ - پس از اجازه گرفتن، وارد شد در حالی که لنگی بر سر داشت، فرمود: ای ابوبکر! می‌خواهم تنها صحبت کنم، افراد بیگانه را بیرون کن! ابوبکر عرض کرد: پدرم فدایت باد! یا رسول الله! غریبه‌ای نیست، اینها محرم

(۱) سیرت النبی - ﷺ - ص ۲۳۶.

خودت هستند.

پس پیامبر - ﷺ - فرمود: *فإني قد أذن لي في الخروج! به من اجازه‌ی هجرت داده شد.*

### واگذاری امور به پروردگار:

یکی دیگر از درس‌های مهم برای مؤمن واگذار نمودن و تفویض امور به پروردگار می‌باشد؛ چراکه او بهترین تصمیم‌گیرنده و تدبیرکننده است. پیامبر - ﷺ - تا زمانی که خداوند اجازه نداد، هجرت نفرمود. مؤمن و داعی حقیقی نیز باید در امور مهمش استخاره کند و از پروردگار طلب مشورت نماید.

ابوبکر رضی الله عنه (که ماه‌ها انتظار کشیده بود و حتی دو شتر را به طور خصوصی پرورش داده با اضطراب و دلهره) عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد! آیا همراه و همسفرت نیز تعیین شده است؟!

رسول الله - ﷺ - فرمود: بله! (ابوبکر را برای همراهییم در نظر گرفته‌اند).

حضرت عایشه - رضی الله عنها - می‌فرماید: تا آن لحظه کسی را ندیده بودم که از شادی گریه کند، پدرم ابوبکر را دیدم که از خوشحالی اشک از چشمانش سرازیر شد.

ابوبکر رضی الله عنه که از چهار ماه پیش دو شتر را برای سفر هجرت آماده کرده بود، به پیامبر گفت: یکی از این دو سواری مخصوص شماست، هر کدام را پسند می‌کنید.

پیامبر - ﷺ - فرمود: در مقابل پرداخت پول آن را قبول می‌کنم.

### انتخاب افراد مخلص و جان برکف برای مأموریت‌های مهم:

انتخاب ابوبکر رضی الله عنه مخلص و جان برکف، از جانب پروردگار صورت گرفته و این به خاطر لیاقت و شایستگی و همچنین صداقت و اخلاصش می‌باشد؛ چراکه برای سفری این چنین پر خطر باید امین‌ترین، صادق‌ترین، دلسوزترین

و محبوب ترین فرد را در نظر گرفت که کسی نبود جز ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - .

### فدا کردن جان و مال در راه خدا جل جلاله:

حضرت ابوبکر رضی الله عنه در اینجا به ما درس ایثار و گذشت از جان و مال را تعلیم می‌دهد، که نه تنها از به خطر افتادن جان و مالش نمی‌هراسد بلکه از شادی و شوق همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله، اشک شوق می‌ریزد. پس مؤمن واقعی از فدا کردن جان، مال، رفاه و آسایش در راه اسلام شاد و خوشحال می‌شود نه ترسان و لرزان به خاطر از دست دادن مال.

پس برنامه‌ی رفتن و چگونگی خروج را با هم در میان گذاشتند و قرار ملاقات به شب افتاد. و پیامبر - صلی الله علیه و آله - به منزل خویش بازگشت تا مأموریتی دیگر را به شاگرد مخلص و جان بر کف دیگرش یعنی حضرت علی مرتضی - رضی الله عنه - بسپارد.

در آن هنگام اکثر صحابه هجرت کرده بودند و در میان این آتش کینه و بغض کفار قریش سه تن از بزرگ‌مردان تاریخ بشریت حضور داشتند.

مسلماً این دو تن از نظر ایمان و یقین در سطح بسیار بالایی بودند که توانستند در کنار رسول الله - صلی الله علیه و آله - تا آخرین لحظات پرخطر بمانند. ابوبکر و علی - رضی الله عنهما - دو همسنگر مخلص که هر دو جان خود را در کفهی اخلاص گذاشته و برای پاسداری از محبوب حجازی، در مکه مانده بودند. پیامبر - صلی الله علیه و آله - دو مسئولیت مهم را به حضرت علی - رضی الله عنه - واگذار نمود؛

یکی؛ خوابیدن در بستر آن حضرت - صلی الله علیه و آله - تا ایشان بتوانند شهر را ترک کنند، که این کار به معنای قرار دادن جان خود در مسیر رسول الله - صلی الله علیه و آله - بود و کاملاً گام نهادن در دام دشمن و به آغوش مرگ رفتن بود، اما به خاطر پیامبر - صلی الله علیه و آله - هر سختی و تلخی شیرین می‌شود.

دوم؛ برگرداندن اموال و امانت‌های قریشی‌ها بود که نزد پیامبر - صلی الله علیه و آله - نگهداری می‌شدند. چون محمد صلی الله علیه و آله امین و صادق بود، آنها با وجود دشمنی، اموال و امانت‌هایشان را نزد ایشان که مطمئن‌ترین فرد بود، به امانت می‌گذاشتند. پیامبر -

ﷺ - نیز حضرت علی - ﷺ - را مأموریت داد که همگی را صحیح و سالم به صاحبان‌شان بازگرداند.

### محبت سبب ایثار و فداکاری می‌شود:

علی و اخلاص، علی و محبت، علی و توکل. این صحنه نیز هیچ‌گاه از صفحات تاریخ کم رنگ نمی‌شود که جوانی با هزاران امید و آرزو در بستر مرگ در جای کسی بخوابد که مقبول آسمان و زمین و محبوب خالق و مخلوق است. انتخاب حضرت علی - ﷺ - از جانب رسول الله - ﷺ - برای این کار مهم و نفس‌گیر، گویای مقبولیت این شاگرد مخلص در بارگاه رب العالمین می‌باشد. این صحنه باید همیشگی ایام نصب‌العین داعیان الی الله باشد که با توکل و یقین بر پروردگار می‌توان از مرگ حتمی نجات یافت و یا در راه دین و آیین و عقیده و عشق به رسول الله - ﷺ - حتی جان شیرین را تقدیم نمود.

### گذشتن از حلقه‌ی محاصره به اذن پروردگار:

پیامبر - ﷺ - پس از غروب، حضرت علی - ﷺ - را به خانه برد، تا برای مأموریت آماده شود. یازده تن از مشرکان و سنگدلان قبایل مختلف بر اساس مصوبه‌ی دارالندوة منزل پیامبر - ﷺ - را محاصره کردند و منتظر بیرون آمدن پیامبر - ﷺ - بودند.

«آن حضرت - ﷺ - عادت داشت که در اوایل شب بعد از نماز عشاء می‌خوابید و نیمه شب برای ادای نماز شب و مناجات به کنار کعبه می‌رفت.» دشمنان در کمین نشستند تا هنگامی که بر می‌خیزد و برای نماز شب از خانه خارج می‌شود بر او یورش برده و تصمیم خویش را عملی سازند.

آنان، آن‌چنان به موفقیت این توطئه‌ی رذیلانه یقین داشتند که ابوجهل با حالتی از تکبر و خود بزرگ‌بینی رو به افراش می‌کرد و با ریشخند و استهزاء می‌گفت: محمد مدعی است که اگر از امرش پیروی کنید، پادشاه عرب و عجم می‌شوید و پس از مرگ زنده شده، بوستان‌هایی بسان بوستان‌های «اردن»

خواهید داشت! و اگر چنین نکنید، کشته شده و پس از مرگ زنده و در آتش در می‌آیید که در آن سوزانده می‌شوید!»<sup>(۱)</sup>

زمان اجرای نقشه‌ی شوم نزدیک بود. آن جاهلان و مشرکان لحظه‌شماری می‌کردند و به زعم خودشان می‌رفتند تا این لکه‌ی ننگ را (نعوذبالله) از مکه پاک کنند و برای همیشه از آن رهایی یابند.

آنان در کمال بیداری بودند و با چشمانی باز راه خروج پیامبر - ﷺ - را نظاره‌گر بودند. شمشیرها تیز و آماده! پیامبر - ﷺ - علی - ﷺ - را دستور داد با همان پارچه‌ی سبز رنگ که حضرتش هنگام خواب استفاده می‌کرد، خود را بپوشاند و کاملاً آرام و بدون ترس بخوابد که پرورگار وی را محافظت می‌کند. سپس خودش نیز با آرامش بیرون آمده، مشتی خاک را برداشته و آیه‌ی ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ [یس / ۹]<sup>(۲)</sup> را بر آن خوانده و بر سر و صورت دشمنان پاشید.

به اذن خداوند، چشمانشان از دیدن رسول الله - ﷺ - نابینا گشت و رسول اکرم - ﷺ - با خیال راحت خود را به همسفر مخلصش یعنی ابوبکر صدیق - ﷺ - رساند و هر دو از شهر خارج شده و در مسیر «یمن» حرکت کردند.

### **چه کسی مُحبان خویش را از چنگال ظالمان نجات می‌دهد!؟**

پروردگار قادر و ناظر، محبان و دوستداران خویش را در لحظات خطرناکی که از دید عقل و اندیشه‌ی بشری نقطه‌ی پایان و بن‌بست می‌باشد و راه گریزی از آن خطر به نظر نمی‌رسد، امدادهای غیبی خویش را فرستاده و عاشقان خویش را از چنگال مرگ می‌رهاند و دشمنانشان را خوار و ذلیل می‌نماید.

---

(۱) سیرت النبی - ﷺ - ص ۲۳۸.

۲- در پیش روی آنان سدّی قرار دادیم، و در پشت سرشان سدّی و چشمانشان را پوشانده‌ایم، لذا نمی‌بینند!

## درس دیگر:

اگر مؤمن در جایی احساس خطر کرد و از شرّ ظالمان ترسید، همین آیه را که رسول الله - ﷺ - تلاوت فرمود، بخواند و بر اطراف فوت کند، ان شاء الله او نیز محافظت خواهد شد و خداوند دشمنانش را نابینا خواهد کرد. این مجرب است.

شخصی که در مسیر راه، پیامبر - ﷺ - را مشاهده کرده بود، این بی‌خردان را دید که بر دروازه‌ی منزل پیامبر - ﷺ - جمع شده‌اند و منتظر خروج آن حضرت هستند، آنان را گفت: اینجا چه کار می‌کنید؟ گفتند: منتظر خروج محمد هستیم! با تعجب گفت: محمد! محمد که در منزل نیست! من او را در مسیر راه دیدم! شما دیوانه‌اید که اینجا منتظر نشست‌اید!

آنان کمی مشکوک شدند، اما وقتی از گوشه‌ی درب منزل، داخل را نگاه کردند، دیدند محمد در رختخواب خود خوابیده است! صبر کردند، اما وقتی هنگام صبح فرا رسید، حضرت علی - ﷺ - از رختخواب بلند شد و از منزل بیرون آمد! این بیچارگان مات و متحیر شدند و انگشت حسرت را گزیدند!

## پروردگار برای دشمنانش برنامه‌ریزی می‌کند:

همیشه دشمنان دین، فکر می‌کنند با برنامه‌های خویش می‌توانند مسلمانان مخلص را از بین ببرند و برای این کار برنامه‌ریزی می‌کنند، اما غافل‌اند که قدرت در دست آنان نیست، بلکه قادر مطلق «الله» است؛ او نیز برنامه‌ریزی می‌کند و طرح‌های دشمنانش را بر هم می‌زند. همان‌گونه که خداوند در اینجا به رسول الله - ﷺ - می‌فرماید:

(وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ

خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿[انفال: آیه ۳۰].

(ای پیغمبر! به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران درباره‌ی تو نقشه

می کشیدند (که چگونه به تو شرّ و بلا برسانند) و خدا (هم برای نجات تو از شرّ و بلا) تدبیر و چاره‌سازی می کرد، و خداوند بهترین چاره ساز است. پس خداوند به پیروان واقعی محمد - ﷺ - نیز این مژدگانی را می دهد که ما برای دشمنانتان نقشه می کشیم و راه رهایی از شرّ آنان را به شما می نمایانیم؛ چراکه اگر داعی دین، مخلص باشد و جهت رضای الهی قدم بردارد، کار او نشر دین است و دشمنان او، دشمنان دین هستند و طرف حسابشان پروردگار توانا خواهد بود. آنان می خواهند این نور هدایت و ارشاد را خاموش کنند و از بین ببرند، اما هیچ گاه نمی توانند؛ چراکه پروردگار محافظت کننده‌ی مُحبان خویش است و دشمنان شان را نابود خواهد کرد.

### **خداحافظ ای مگه‌ی محبوب!**

مگه، زادگاه رسول الله - ﷺ - مهبط وحی، سرزمین بعثت آن حضرت ﷺ، تمام کوچه پس کوچه‌هایش برای رسول اکرم - ﷺ - پر از خاطره بود؛ روزهایی که با خدیجه‌ی کبری در آن زندگی کرده بود. دوران کودکی و نوجوانی و جوانی. دار ارقم و مکتب پر نور آن، کعبه و طواف و هزاران خاطره‌ی دیگر سبب شد که پیامبر دلبستگی عجیبی به این شهر پر خیر و برکت داشته باشد؛ اما چه می توان کرد؟!

وقتی بی‌دینان و کافران اجازه‌ی سکونت نمی دهند! وقتی به زور او را وادار به ترک دیار می کنند!

پیامبر - ﷺ - هنگام خروج و دور شدن چهره‌ی مبارک را برگرداند و با حزن و اندوه و چشمانی اشک بار فرمود:

ای مگه! تو از تمام جهان برایم عزیزتری! اما چه کنم که فرزندان (ناخلف) به من اجازه‌ی ماندن و اقامت و آرامش نمی دهند و مرا وادار به ترک تو می کنند؛ خداحافظ ای مگه و ای تمام خاطرات تلخ و شیرین محمد (ﷺ)!

**گذشتن از تمام خواسته‌های درونی به خاطر عقیده:**

پیامبر - ﷺ - در اینجا به مؤمنان می‌آموزد که به خاطر عقیده و ایمان، هر محبوبی را باید فدا کرد. هر آنچه که عشق و محبتش در قلب آدمی جای گرفته باشد، باید جهت پیشرفت دین و کسب رضای الهی، آن را قربان نمود؛ خانه و کاشانه باشد یا زن و فرزند و...

پس داعی دلسوز! نگران نباش! اگر مشرکان و بی‌دینان عرصه را بر شما تنگ کرده‌اند، اگر بر شهر و دیارتان مسلط شده‌اند، جهت پاسداری از دین و آیین پاکت هجرت کن، ان شاءالله به زودی پروردگار سرزمین مبارکت را از لوث این بی‌دینان و غاصبان پاک خواهد کرد؛ آن وقت با سربلندی به آن باز خواهی آمد.

### به سوی غار ثور<sup>(۱)</sup>:

پیامبر - ﷺ - و حضرت ابوبکر - رضی الله عنه - از شهر خارج شدند، هر چند مقصدشان مدینه بود، اما رسول‌الله - ﷺ - با تاکتیک خوبی خواست کفار را سرگردان کند؛ چراکه می‌دانست آنان به زودی جریان خروج‌شان را می‌فهمند و به تعقیب‌شان می‌آیند، پس راه مدینه را گذاشته و در جهت مخالف آن یعنی به سمت «یمن» حرکت کردند و به سوی غار «ثور» رفتند.

«غار ثور» بر کوهی بلند است که راه پر پیچ و خم دارد و صعود بر آن دشوار و پر سنگلاخ است، از این رو برای پیمودن کوه، پاهای حضرتش زخم برداشت. برخی گفته‌اند که چون پیامبر - ﷺ - بر کناره‌ی پا راه می‌سپرد تا جای پایش مخفی بماند، پاهایش زخمی شدند. به هر حال چون به کوه رسیدند، ابوبکر - رضی الله عنه - به زور و اصرار آن حضرت ﷺ را بر دوش گرفته و از کوه بالا برد تا اینکه به غار رسیدند.<sup>(۲)</sup>

### دو یار غار و صحنه‌ی بی‌نظیر تاریخ از شگفتی مهر و محبت:

(۱) غار ثور در فاصله‌ی سه مایلی در سمت راست مکه قرار دارد.

(۲) سیرت النبی - ﷺ - ص ۲۴۰.



شب جمعه این دو یار جانی به بالای کوه و درگاه غار رسیدند. عجیب صحنه‌ای اینجا در حال شکل گرفتن است. باز هم عاشق راستین، خود را در معرض خطر قرار می‌دهد تا معشوق آسیبی نبیند؛ ابوبکر رضی الله عنه اجازه نمی‌دهد رسول‌الله صلی الله علیه و آله - وارد غار شود، تا ابتدا آن را تفتیش کرده و از عدم وجود حیوانات و حشرات موذی مطمئن شود. خود داخل غار رفته و با دستانش سنگ‌های درشت و ناهمواری‌ها را مرتب می‌کند، نگاهش به سوراخ داخل غار می‌افتد، لباسش را پاره می‌کند و در سوراخ‌های موجود می‌گذارد؛ سپس سوراخ باقیمانده را با پاشنه‌ی پای خویش می‌بندد، تا مانع خروج حشره و جانور باشد، به خویشتن نمی‌اندیشد که آسیبی به او نرسد، مهم رسول‌الله صلی الله علیه و آله - می‌باشد که سالم و راحت باشد.

سپس می‌فرماید: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله - ! بفرمایید داخل! پیامبر صلی الله علیه و آله - خسته و غبار آلود و پاهای مبارکش خونین شده‌اند، وقتی ابوبکر رضی الله عنه می‌فهمد که پیامبر صلی الله علیه و آله - نیاز به استراحت دارد می‌فرماید: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله - ! شما استراحت کنید. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله - سرش را بر روی ران و پای ابوبکر می‌گذارد و آرام و مطمئن به خواب می‌رود. اندکی بعد ماری از همان سوراخ، پای ابوبکر رضی الله عنه - را می‌گزد؛ تمام تلاش ابوبکر رضی الله عنه این است که خود را کنترل کرده و درد گزیدگی را تحمل نماید تا رسول‌الله صلی الله علیه و آله - بیدار نشود، اما وقتی قطرات اشکش سرازیر می‌شوند، چند قطره‌ای به گونه‌های زیبای پیامبر صلی الله علیه و آله - برخورد کرده و رسول نازنین بیدار می‌شود.

چه شده ای ابوبکر؟! ابوبکر که از درد زهرمار صورتش متغیّر شده بود، گفت: فکر کنم چیزی مرا گزیده باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله - از آب دهان مبارکش بر جای زخم زدند و درد آن آرام گرفت و از ته دل برای ابوبکر رضی الله عنه دعا کرد.

**تقدیم نمودن جان در راه پروردگار:**

باز هم درسی دیگر از صدیق اکبر - رضی الله عنه - آری! درس صداقت در رفاقت، درس یقین و توکل در راه دین، درس ایثار و فداکاری در راه پاسداری از رسول الله - صلی الله علیه و آله - و از مکتب و آئینش.

پس داعی مخلص نیز باید همانند ابوبکر رضی الله عنه از خطرات نهراسد و همیشه آماده‌ی شهادت و تقدیم کردن جانش در راه پروردگار باشد. عظمت صدیق اکبر و صداقتش در این صحنه نیز به خوبی نمایان است؛ اگر کسی عاشق واقعی و جانفدای حقیقی نباشد، چطور خود را در معرض چنین خطر عظیمی قرار می‌دهد؟!

### سران قریش و افشای خروج پیامبر - صلی الله علیه و آله - :

قریشیان، وقتی بامداد فردای آن شب اجرای توطئه، یقین پیدا کردند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از مکه بیرون رفته‌اند، به یکباره دیوانه شدند. نخستین کاری که در این ارتباط انجام دادند آن بود که علی - رضی الله عنه - را کتک زدند و او را به سوی کعبه کشانیدند، و ساعتی بازداشت کردند، شاید از طریق وی خبری از آن دو نفر پیدا کنند.

از طریق حضرت علی - رضی الله عنه - به نتیجه‌ای نرسیدند. به سوی خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه رفتند و دقّ الباب کردند. اسماء بنت ابی‌بکر - رضی الله عنهما - در را باز کرد. به او گفتند: پدرت کجاست؟ گفت: به خدا نمی‌دانم پدرم کجاست؟

ابوجهل که مرد بدخوی و پلیدی بود، دست بلند کرد آن چنان به صورت «اسماء - رضی الله عنها» سیلی زد که گوشواره از گوش وی افتاد.

رؤسای طواف قریش در یک جلسه‌ی فوق‌العاده فوری تصویب کردند که تمامی وسایل ممکن را برای دستگیری آن دو مرد به کار گیرند. همه‌ی راه‌های اطراف مکه را به شدت تحت مراقبت مسلحانه قرار دادند، و جایزه‌ی سنگینی به میزان یکصد ناقه در ازای تحویل هر یک از آن دو نفر به قبیله‌ی قریش، زنده یا

مرده قرار دادند؛ آورنده هر که خواهد باشد.

سوارکاران و بیابانگردان پیاده و ردّ پا شناسان به طور جدّی در پی یافتن آن دو نفر از هر سوی به راه افتادند، و در کوه‌ها و درّه‌ها و پستی‌ها و بلندی‌های اطراف مکه به جستجو پرداختند، ولی هیچ نتیجه‌ای عایدشان نشد، حتی تعقیب‌کنندگان تا در غار نیز رفتند! اما خدا کاردان کار خویش است!<sup>(۱)</sup>

### امدادهای غیبی پروردگار:

رسول الله - ﷺ - و ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - هر دو داخل غار تشریف بردند، در این اثنا پروردگار متعال عنکبوتی را فرستاد تا میان غار و درختی که جلوی غار وجود داشت، تاری بتند و رسول اکرم - ﷺ - و ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - را استتار کند و به دو کبوتر وحشی دستور داد بال‌زنان بیابند و میان عنکبوت و درخت بنشینند.<sup>(۲)</sup>

﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [فتح / آیه ۴].

«لشکریان آسمانها و زمین تنها از آن خداست.»

### حساس‌ترین لحظه‌ی تاریخ بشریت:

مشرکین آثار قدم‌های رسول اکرم - ﷺ - را دنبال کردند. این لحظه از حساس‌ترین لحظاتی بود که تاریخ بشریت از آن می‌گذشت، لحظه‌ای بود سرنوشت‌ساز و غیر طبیعی؛ زیرا یا امتدا شقاوت و بدبختی بود که پایان نداشت، یا آغاز سعادت و خوشبختی ابدی بود، که رقم می‌خورد.

آری! آن هنگام که تعقیب‌کنندگان به در غار رسیدند، کافی بود که فقط یکی از آنها نگاهش را پایین انداخته و آن حضرت - ﷺ - را ببیند؛ در آن لحظه‌ی حساس نفس بشریت در سینه حبس گردید و لرزه بر جانش افتاد؛ زیرا معلوم نبود،

(۱) خورشید نبوت، ص ۳۳۲.

(۲) نبی رحمت، ص ۱۵۸.

سرنوشتش به کجا می انجامد!

اما پروردگار عالم، بشریت را مورد لطف قرار داد و دشمنان دچار اشتباه شدند. وقتی دیدند که بر در غار عنکبوت تار افکنده است، خیال کردند که آنجا کسی وجود ندارد. حق تعالی در قرآن به این نکته اشاره فرموده است: <sup>(۱)</sup>

﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا﴾ [توبه: آیه ۴۰].

«پس پروردگار آرامش خویش را بر او فرستاد و او را با سپاهسانی (از فرشتگان در همان روز و همچنین بعدها در جنگ بدر و حنین) یاری داد که شما آنان را نمی دیدید».

### غصه نخور؛ خدا با ماست:

حضرت رسول اکرم - ﷺ - و ابوبکر صدیق - ﷺ - در غار بودند که ابوبکر ﷺ مشرکین را مشاهده کرد و عرض نمود یا رسول الله! اگر یکی از آنان به جلو قدم بردارد، ما را خواهد دید، حضرت ﷺ فرمودند:

«مَا ظَنُّكَ بِأَنَّ اللَّهَ تَالِئُهُمْ» <sup>(۲)</sup>.

چه گمان داری نسبت به دو شخصی که سومین شان «الله» است <sup>(۳)</sup>.

قرآن در همین خصوص می گوید:

﴿ثَانِيًا أَتَيْنَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [توبه: آیه ۴۰].

«هنگامی که آن دو در غار (ثور جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار) شدند

---

(۱) منبع سابق، ص ۱۵۹.

(۲) الجامع الصحيح، البخاری، باب قوله تعالی: ﴿ثَانِيًا أَتَيْنَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ﴾ «کتاب التفسیر».

(۳) همان.

(ابوبکر رضی الله عنه نگران شد که از سوی قریشیان به جان پیغمبر صلی الله علیه و آله گزند رسد، در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش (ابوبکر) گفت: غم مخور که خدا با ماست. (و ما را حفظ م نماید و کمک می کند و از دست قریشیان می رهااند و به عزت و شوکت می رساند).»

## اقامت در غار:

پیامبر صلی الله علیه و آله - و ابوبکر رضی الله عنه - سه شب در آن غار مخفی شدند. شب جمعه، شب شنبه، و شب یکشنبه. عبدالله پسر ابوبکر - رضی الله عنهما - نیز با آنان درون غار به سر می برد.

حضرت عایشه - رضی الله عنها - گوید:

«وی جوانی با معرفت و خوش برخورد بود، از نزد آنان سحرگاه به بیرون می خزید و به هنگام صبح همراه دیگر قریشیان در مکه از خواب بیدار می شد، چنان که گویی شب را در مکه به صبح رسانیده است، و هر چه خبر و اثری از نقشه ها و نیرنگ های قریش پیدا می کرد به ذهن می سپرد و شب هنگام وقتی تاریکی همه جا را فرا می گرفت، برای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و ابوبکر رضی الله عنهما خبر می آورد.»

عامر بن فُهیره (برده ی آزاد شده ی ابوبکر رضی الله عنه) نیز گله ی گوسفندی را که داشت در اطراف غار می چرانید، و چون ساعتی از وقت عشاء می گذشت، آن گوسفندان را به طرف غار می بُرد، از شیر آن گوسفندان که در واقع از آن خودشان بود می نوشیدند و شب را به آرامش سپری می کردند؛ تا وقتی که سحرگاه می شد و عامر بن فُهیره گوسفندان را صدا می زد. وی این کار را در این سه شب انجام می داد. وقتی که سحرگاهان عبدالله بن ابی بکر - رضی الله عنهما - راهی مکه می شد، عامر نیز گوسفندان را به دنبال عبدالله روی ردّ پاهای او می چرانید تا کسی متوجه ردّ پای وی نشود<sup>(۱)</sup>.

(۱) خورشید نبوت، ص ۳۳۱.

## فراست و زیرکی لازمه‌ی کار مجاهدان:

از این فصل نکته‌های مهم و تاکتیکی را یاد می‌گیریم که چگونه پیامبر - ﷺ - و حضرت ابوبکر - ﷺ - برای این سه شبانه روز برنامه‌ریزی کرده و هماهنگی‌های لازم را برای رهایی از چنگال دشمن انجام داده و به چه شکل زیبایی اطلاعات اوضاع شهر مکه را به دست می‌آوردند. از سوی دیگر نیز با زیرکی خاصی هم شیر و غذای مورد نیاز را تأمین کرده و هم ردّ پاها را از بین می‌بردند.

مجاهد در راه خدا نیز باید همیشه از فراست و زیرکی کار بگیرد تا بتواند بر دشمنانش فائق آید.

## حرکت به سوی شهر نوره:

پس از سه روز توقف در غار، بالاخره روز چهارم، هنگامی که قریشیان از کنترل و جستجوی راه‌ها چیزی عایدشان نشد، رسول اکرم - ﷺ - و حضرت ابوبکر - ﷺ - بیرون آمده و به قصد مدینه رخت سفر بستند.

پیش‌تر امکانات سفر را که عبارت بود از سواری، غذا و آذوقه و نیز راهنمایی باتجربه و امین را مهیا کرده بودند.

رسول خدا - ﷺ - با ابوبکر - ﷺ - عازم سفر شدند. عامر بن فهیره - ﷺ - نیز همراه آنان به راه افتاد. راهنما و راهدارشان، عبدالله بن اریقط (که فردی کافر اما امین و مطمئن بود) آنان را به سوی سواحل دریای احمر هدایت کرد. وقتی از غار بیرون آمدند، نخست مدتی در جهت جنوب به سمت یمن پیش رفت. آن‌گاه آهنگ غرب کرده و به سمت سواحل بحر احمر پیش رفت، تا به جاده‌ای رسید که مردم با آن آشنایی نداشتند.

## به کارگیری مخالفان عقیدتی در وقت ضرورت:

رسول اکرم - ﷺ - و حضرت ابوبکر - ﷺ - در این سفر حساس به فردی که از نظر عقیدتی با آنان مخالف بود، اعتماد کرده و از تجربه ایشان در زمینه

راه‌شناسی استفاده کردند.

از این اقدام پیامبر - ﷺ - این درس را می‌آموزیم که نباید به سبب تعصب خشک و جاهلانه از تجربیات و توانایی‌های مخالفان بی‌بهره شویم، بلکه ما باید به دنبال خوبی‌ها و نقاط مثبت فرد باشیم و به خاطر تعصب از علم و دانش و تجربیات دیگران خود را محروم نسازیم.

### سراقه در تعقیب رسول اکرم - ﷺ - :

هنگامی که سران قریش از یافتن رسول الله - ﷺ - مأیوس گشتند در اعلانی عمومی جایزه‌ی بزرگی برابر یکصد شتر سرخ رنگ را برای یابنده‌ی آنان تعیین نمودند.

جایزه صد شتر؛ «سراقه بن جعشم بن مالک» را بر آن داشت که رسول اکرم - ﷺ - را تعقیب نماید و به «قریش» تحویل دهد، لذا سوار بر اسب شده، رسول اکرم - ﷺ - را دنبال کرد. اسبش لغزید و او را بر زمین انداخت، «سراقه» دوباره برخاست و هدفش را دنبال نمود، کمی نرفته بود که دوباره اسبش لغزید و او را به زمین انداخت؛ بار سوم سوار اسب شد و به راه افتاد، همین که آنان را دید اسبش لغزید و دست‌هایش در زمین فرو رفت و سراقه متوجه شد که رسول اکرم - ﷺ - در امان و پناه خداوند قرار دارند و حتماً پیروز خواهند شد، سراقه فریاد برآورد و گفت:

«من سراقه بن جعشم هستم، به من مهلت بدهید تا با شما سخن بگویم، قسم به خدا از جانب من هیچ حرکت نامناسبی نخواهید دید.»  
حضرت رسول اکرم - ﷺ - به ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - فرمود:

از وی پرس از ما چه می‌خواهی؟

سراقه گفت: می‌خواهم برای من نامه‌ای بنویسید که بین من و شما نشانه‌ای

باشد.

عامر بن فهیره نامه‌ای بر روی کاغذ یا استخوان نوشته به او تسلیم کرد<sup>(۱)</sup>.

### امدادهای غیبی پروردگار:

اگر مؤمن هدفش رضایت پروردگار و اعلاهی کلمه‌الله باشد، زمین و زمان، جان‌دار و بی‌جان او را - به اذن پروردگار - یاری و کمک می‌رسانند. و لشکریان غیبی پروردگار توانا، دشمنانش را خوار و ذلیل خواهند ساخت.

### پیشگویی مهمی که در عقل مادی گری نمی‌گنجد:

در همین حال که حضرت رسول - ﷺ - مجبور به هجرت و خروج از مکه شده بود و مردم مکه آن حضرت - ﷺ - را دنبال کرده و تحت تعقیب قرار داده بودند، نگاه دوربین نبوی، مسافت‌های زمانی را می‌پیمود و روزی را مشاهده می‌کرد که پیروان راستینش تاج کسری و تخت قیصر را تصرف و خزانه‌های زمین را فتح می‌کنند.

آری آن حضرت - ﷺ - در آن وضعیّت اضطراب‌انگیز و در آن تاریکی مهیب، طلعه‌ی نور تابناکی را پیش‌گویی فرمود و مژده داد، خطاب به سراقه چنین فرمود:

«کیف بك إذا لبست سوارى كسرى؟».

آن روز دارای چه حالی خواهی بود که الگوهای کسری را خواهی پوشید؟ خداوند متعال وعده داد که پیامبر ﷺ را با پیروزی و فتح هم‌کنار نماید و دینش را در جهان غالب سازد. می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [توبه: آیه ۳۳].

«خداست که پیغمبر خود (محمد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آئین (کامل و شامل) را بر همه‌ی آئین‌ها پیروز گرداند (و به

(۱) نبی رحمت، ص ۱۶۰.



منصّه‌ی ظهورش رساند) هرچند که مشرکان نپسندند».

کوتاه‌بینان و کم‌عقلان آن زمان، این پیش‌گویی را باور نکردند و مردم «قریش» آن را بعید از عقل دانستند، اما نگاه نبوت دور را نزدیک می‌دید.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْأَمْعَادَ﴾ [آل عمران / ۹]

«به راستی که الله وعده‌اش را خلاف نمی‌کند».

پیش‌گویی آن حضرت کلمه به کلمه، تحقق یافت و زمانی که بعد از فتح ایران النگوهای «کسری» و کمربند و تاج وی نزد امیرالمؤمنین حضرت عمر بن خطاب - رضی الله عنه - آورده شد، ایشان «سراقه بن جعشم رضی الله عنه» را صدا زد و با دست خود النگوهای «کسری» را به «سراقه» پوشاند<sup>(۱)</sup>.

### غیب‌گویی یا الهام پروردگار:

گاه وقتی پروردگار علام به لطف و کرم خویش گوشه‌هایی از آنچه را که در آینده رخ خواهد داد، به بعضی از بندگان مخلصش همچون پیامبران و اولیای خویش نشان داده و آنان را بر آن امور مطلع می‌سازد، اما باید توجه داشت که این‌گونه آگاهی یافتن را «غیب‌گویی» نمی‌گویند و غیب مطلق را فقط و فقط پروردگار می‌داند و حتی پیامبران نیز بدون اذن و اراده‌ی خداوند نمی‌توانند در مورد چیزی خبر دهند، پس چیزهایی که از بعضی از انبیا و یا اولیا نقل می‌شوند را نباید به حساب خبر دادن از غیب گذاشت؛ چراکه آنان مستقلاً و بدون اخذ آگاهی از پروردگار چیزی نمی‌دانند.

### مردی مبارک:

رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - و ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - در هجرتشان زنی به نام «ام معبد خزاعی» را دیدند، او گوسفندی داشت که به علت لاغری از گله مانده بود، رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - دست مبارکش را بر پستان گوسفند کشید و بسم‌الله گفت و دعا کرد،

(۱) الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، لابن عبدالبر، ج ۲، ص ۵۹۷، به نقل از نبی رحمت.

گوسفند شیرش چنان زیاد شد که آن حضرت - ﷺ - نوشید، سپس شیر را به «ام معبد» و همراهان خود تقدیم فرمود و همگی نوشیدند. بار دوم گوسفند را دوشیدند تا این که ظرف پر شد، وقتی «ابو معبد» (شوهرم ام معبد) برگشت، از ماجرا پرسید، «ام معبد» گفت: قسم به خدا، مرد بسیار مبارکی اینجا آمده بود و دارای چنین صفاتی بود. او حالت رسول اکرم - ﷺ - را برای شوهرش تعریف کرد، شوهرش گفت قسم به خدا فکر می‌کنم این همان شخصی است که «قریش» در جستجوی او هستند و او را تعقیب می‌کنند.

### **دعا و توجه مخلصان تأثیر گذار است:**

از این عملکرد پیامبر - ﷺ - پی به تأثیر دعا خواهیم برد که بسیاری از افراد مخلص هستند که دعا و توجه‌شان نه تنها برای حیوانات، بلکه بر قلوب انسان‌ها نیز تأثیر می‌گذارد و فیض و برکت و نور ذکر و ایمان را می‌توانند در قلوب دیگران جای دهند.

مؤمن صادق نیز نوعی برکت خاص دارد که بنا به اختلاف مراتب تقوی و ارتباط با پروردگار، این نوع برکات نیز متفاوت می‌باشد.

حضرت رسول اکرم - ﷺ - و ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - به راهنمایی «عبدالله بن اریقط» به راه خود ادامه دادند تا این که به «قُبا» که در نواحی «مدینه» قرار داشت، رسیدند.<sup>(۱)</sup>

### **مدینه چشم انتظار رسول الله - ﷺ - :**

وقتی انصار شنیدند که رسول اکرم - ﷺ - از «مکه» حرکت نموده است، هر روز بعد از نماز فجر برای استقبال از آن حضرت ﷺ به بیرون «مدینه» رفته و منتظر قدوم رسول اکرم - ﷺ - می‌شدند و تا وقتی که گرمای آفتاب شدید نبود،

(۱) منبع سابق، ص ۱۶۱-۱۶۲.

می ماندند و به خانه‌های خود باز می‌گشتند. موسم گرمای تابستان بود. اتفاقاً وقتی رسول اکرم - ﷺ - تشریف آوردند، مردم داخل خانه‌های خود رفته بودند. یهودیان دیده بودند که مردم هر روز منتظر رسول اکرم - ﷺ - می‌مانند؛ اولین کسی که چشمش به رسول اکرم - ﷺ - افتاد، مردی از یهود بود، که با دیدن رسول مکرم اسلام - ﷺ - با صدای بلند فریاد زد و انصار را از تشریف فرمایی رسول گرمی - ﷺ - باخبر ساخت. <sup>(۱)</sup>

### مسجد قبا و نخستین مسجد در مدینه:

حضرت علی - ﷺ - سه روز در مکه ماندند تا از جانب رسول الله - ﷺ - سپرده‌های مردم را که نزد آن حضرت بود به صاحبانش باز گرداند؛ آن گاه با پای پیاده مهاجرت کرد تا در محل «قبا» به آن حضرت ﷺ و ابوبکر ﷺ ملحق گردید. پیامبر گرمی اسلام، چهار روز در قبا اقامت کردند: دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه و پنج‌شنبه.

مسجد قبا را بنا کردند و در آن نماز گزاردند، و آن نخستین مسجدی بود که پس از بعثت رسول خدا - ﷺ - بر اساس تقوا ساخته شد.

اکثر مورّخین و سیره‌نویسان نوشته‌اند که آن حضرت - ﷺ - فقط چهار روز در آنجا ماندند، ولی در صحیح بخاری چهارده روز مذکور است و همین مقرون به صحت است. در آنجا پیامبر اکرم - ﷺ - برای اهل قبا مسجدی بنیاد گذاشت. قطعه زمینی که در آن خرما خشک می‌کردند، مربوط به حضرت کلثوم بود.

در همان زمین شالوده‌ی مسجد با دست مبارک آن حضرت - ﷺ - ریخته شد و در شأن همین مسجد قرآن می‌گوید:

﴿لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ ۚ فِيهِ رِجَالٌ

تُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ سُبْحٌ الْمُطَهَّرِينَ ﴿توبه: آیه ۱۰۸﴾.

«مسجدی (مانند مسجد قُبا) که از روز نخست بر پایه‌ی تقوا بنا گردیده است، (و مراد سازندگان آن تنها رضای الله بوده است) سزاوار آن است که در آن برپای ایستی و نماز بگزاری. در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند (جسم و روح) خود را (با ادای عبادت درست) پاکیزه دارند و خداوند هم پاکیزگان را دوست می‌دارد».

آن حضرت - ﷺ - نیز در ساختن مسجد همراه با بقیه کار می‌کرد. هنگام برداشتن سنگ‌های سنگین، کمر مبارک خم می‌شد، ارادتمندان و یاران می‌آمدند و می‌گفتند:

«پدر و مادر ما قربانت باد! شما خود را زحمت ندهید، ما آنها را حمل می‌کنیم.»

آن حضرت - ﷺ - درخواست آنها را قبول می‌کرد، ولی دوباره سنگی دیگر را حمل می‌نمود. حضرت عبدالله بن رواحه رضی الله عنه، شاعر بود، او نیز با کارگران کار می‌کرد و چون خسته می‌شد، این اشعار را می‌سرود:

أَفْلَحَ مَنْ يَعَالِجُ الْمَسَاجِدَ وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَائِماً وَقَاعِداً

و لَا يَبِيتُ اللَّيْلَ عَنْهُ رَاقِداً

«کسانی که مسجد می‌سازند، و در هر حال قرآن می‌خوانند و شب‌ها بیدار می‌مانند، رستگارند».

ورود اسلام به قُبا سرآغاز شکوفایی دوران جدیدی از اسلام است. از این جهت مورّخین با اهتمام خاصی تاریخ آن را یادداشت کرده‌اند. اکثر مورّخین متفق‌اند که آن حضرت - ﷺ - در هشتم ربیع‌الاول سال سیزدهم بعثت مطابق با سپتامبر ۶۲۲ میلادی وارد قُبا شدند <sup>(۱)</sup>.

---

(۱) فروغ جاویدان، ص ۳۶۴ - ۳۶۵.

## اول مسجد بعد منزل:

پیامبر - ﷺ - با اقدام مبارکش در تأسیس مسجد قُبا این درس را به امت اسلامی می‌دهد که در محل اقامتشان ابتدا به فکر محلی برای نماز جماعت و اجتماع مسلمانان باشند. پس شایسته است مسلمانانی که در شهرک‌های جدید مشغول احداث و بنای خانه می‌شوند، به احداث مسجد محله نیز اهمیت قائل شده و پیش از آنکه به فکر تکمیل و زیباسازی منزل مسکونی خویش باشند، مسجد را بنیان‌گذاری کرده و اعمال نبوی را در آن زنده کنند.

## همکاری در کارهای خیر و مبارک:

پیامبر - ﷺ - دوشادوش بقیه‌ی یارانش کار می‌کرد و آن را عیب و ننگ نمی‌دانست، پس لازم است بزرگان قوم و یا مرشدین و مشایخ نیز از خود تکبر و غرور نشان نداده و راحتی و عیش و نوش را اختیار نکنند، بلکه پیامبر - ﷺ - را الگوی خویش قرار داده که با آن عظمت و بلندی مقام باز هم دستور نداده، بلکه خود همانند بقیه سنگ حمل می‌کردند. پس ما نیز باید در کارهای دینی پیشگام باشیم و از تمام نیرو و توان خویش کار بگیریم.

در احادیث صحیحی از عبدالله بن عمر - رضی الله عنهما - آمده که پیامبر - ﷺ - (بعدها نیز) هر روز شنبه گاهی با سواری و گاهی پیاده به مسجد قُبا می‌رفتند و در آنجا دو رکعت نماز به جای می‌آوردند.

از سهل بن حنیف - رضی الله عنه - روایت شده که آن حضرت - ﷺ - فرمودند:

«هر فردی که در منزل خود وضو گرفته و به مسجد قُبا برود و دو رکعت نماز بگذارد، خداوند متعال ثواب یک عمره به او عطا می‌کند.»<sup>(۱)</sup>

وقتی روز پنجم رسید، (یعنی) روز جمعه (پیامبر ﷺ) به فرمان خداوند متعال سوار بر مرکب شدند و ابوبکر رضی الله عنه پشت سر ایشان سوار شد و به دنبال بنی النجار -

(۱) سیرت مصطفی، ج ۲، ص ۱۴۵ نقل از سیره‌ی ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۲.

دائی‌هایشان - فرستادند، آنان نیز با شمشیرها حاضر شدند و در حالی که آنان اطراف آن حضرت ﷺ را گرفته بودند، به سوی مدینه رهسپار شدند. وقت نماز جمعه، به محل سکونت «بنی سالم بن عوف» رسیدند. در موضع مسجدی که هم اکنون در آن وادی هست، با مسلمانان نماز جمعه را خواندند و شمار نمازگزاران یکصد تن بود<sup>(۱)</sup>.

### اولین نماز جمعه و نخستین خطبه، خطبه التقوی:

پیامبر - ﷺ - اولین نماز جمعه را در این روز برگزار نمودند و اولین خطبه‌ی نماز جمعه نیز در همین مکان ایراد گردید که هر لفظ آن خطبه فصاحت و بلاغت و هر حرفش برای امراض نفسانی شفا و جهت مرده‌دلان، آب حیات است و هر کلمه‌اش برای صاحبان ذوق هنوز از رحیق مختوم شیرین‌تر و لذیذتر است. عبارات آن خطبه (طوری که ابن جریر نقل کرده) این است:

«الحمد لله، أحمده وأستعینه وأستغفره وأستهدیه وأؤمن به ولا أكفره، وأعادي من يكفره، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمداً عبده ورسوله، أرسله بالهدى والنور والموعظة على فترة من الرسل وقلة من العلم وضلالة من الناس وانقطاع من الزمان ودنو من الساعة وقرب من الأجل، من يطع الله ورسوله فقد رشد، ومن يعصها فقد غوى وفرط وضلّ ضلالاً بعيداً، وأوصيكم بتقوى الله فإنه خير ما أوصى به المسلم المسلم، ثم أن يحضه على الآخرة وأن يأمره بتقوى الله، فاحذروا الله من نفسه ولا أفضل من ذلك نصيحة ولا أفضل من ذلك ذكراً، وأن تقوى الله لمن عمل به على وجل ومخافة من ربه عون صدق على ما تبغون من أمر الآخرة، ومن يصلح الذي بينه وبين الله من أمره في السر والعلانية لا ينوي بذلك إلا وجه الله، يكن له ذكراً في عاجل أمره وذخراً فيما بعد الموت حين يفتقر المرء إلى ما قدم، وما كان من سوى ذلك يود لو أن بينه وبينه ﴿أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾»

(۱) خورشید نبوت، ص ۳۴۴.

وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٣٠﴾ [آل عمران: ٣٠]، والذي صدق قوله وأنجز وعده، لا خلف لذلك، فإنه يقول عز وجل: ﴿مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ [ق: ٢٩]، فاتقوا الله في عاجل أمركم وآجله، في السر والعلانية، فإنه من يتق الله يكفر عنه سيئاته ويعظم له أجراً، ومن يتق الله فقد فاز فوزاً عظيماً، وإن تقوى الله يوقى مقتته ويوقى سخطه، وإن تقوى الله يبيض الوجه ويرضى الرب ويرفع الدرجة، خذوا بحظكم ولا تفرطوا في جنب الله، قد علمكم الله كتابه ونهج لكم سبيله، ليعلم الذين صدقوا ويعلم الكاذبين، فأحسنوا كما أحسن الله إليكم وعادوا أعداءه، وجاهدوا في الله حق جهاده هو اجتباكم وسهاكم المسلمون ليهلك من هلك عن بينة ويحيا من حي عن بينة ولا قوة إلا بالله، فأكثرُوا ذكر الله واعملوا لما بعد اليوم فإنه من يصلح ما بينه وبين الله يكفه الله ما بينه وبين الناس ذلك بأن الله يقضي على الناس ولا يقضون عليه، ويملك من الناس ولا يملكون منه، الله أكبر ولا قوة إلا بالله العظيم»<sup>(١)</sup>.

(الحمد لله) به پاکی یاد می‌کنم خدا را، و از او کمک، مغفرت و هدایت طلب می‌کنم و به او ایمان آورده‌ام و نسبت به او کفر نمی‌ورزم و با کافران و دشمنان وی عداوت و دشمنی دارم و گواهی می‌دهم که خدا یکی است و هیچ‌گونه شریکی ندارد و همانا محمد ﷺ - عبد و رسول اوست که خداوند متعال او را به همراه هدایت و نور حکمت و موعظه همان وقتی مبعوث کرد که سلسله انبیاء و رسل منقطع بود و تنها در روی زمین اسمی از علم باقی بود و مردم در گرداب‌های ضلالت و گمراهی واقع بودند و قیامت قریب بود.

کسی که اطاعت از خدا و رسولش کند همانا او بر راه هدایت است و کسی که نافرمانی خدا و رسولش را کند همانا راه را گم کرد و تجاوز نمود، و در گمراهی شدیدی مبتلا شد.

من شما را به تقوی و خداترسی وصیت می‌کنم. بهترین وصیت یک نفر مسلمان برای

(١) تاریخ طبری و سیرت مصطفی، ج ٢، ص ١٤٩ ١٥٠.

مسلمان دیگر این است که او را به آخرت ترغیب دهد و به خداترسی و پرهیزگاری امر کند. لذا از آنچه خداوند متعال شما را ترسانیده، باز آئید؛ هیچ نصیحت و موعظه‌ای بالاتر از تقوی نیست. همانا تقوی و خدا ترسی جهت آخرت بهترین معین و مددگاری است.

هر کسی که ظاهر و باطن خویش را نسبت به خدا درست کند و هدفش فقط رضای خداوند متعال باشد و هیچ‌گونه غرضی دنیایی مدّ نظرش نباشد آن وقت این اصلاح مخلصانه ظاهر و باطنش در دنیا سبب عزّت و شهرت، و بعد از مردن ذخیره آخرت می‌باشد هنگامی که انسان برای اعمال صالحه خیلی محتاج می‌شود عوض کارهایی که خلاف تقوی کرده این تمنا و آرزو را می‌کند که ای کاش بین من و اعمال بدم مسافت دور و درازی ایجاد می‌شد.

خداوند متعال شما را از عظمت و جلال خود می‌ترساند و این ترسانیدن از این جهت است که خداوند متعال نسبت به بندگان خود بی‌نهایت مهربان است. خداوند متعال در قول خود راست است و ایفا کننده وعده خویش است. در قول و وعده خود خلاف نمی‌کند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا يُدَلُّ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ [ق: ۲۹]. لذا در دنیا و آخرت ظاهراً و باطناً از خداوند متعال بترسید، همانا کسی که از خدا بترسد، خداوند متعال بر گناه‌های او قلم عفو می‌کشد و به او اجر عظیم عنایت می‌فرماید و کسی که از خدا بترسد همانا به کامیابی بزرگ مایل گشت. همانا خدا ترسی آن گونه چیزی است که انسان را از غضب و عقوبت و ناراضی خداوند متعال نجات می‌دهد.

همانا تقوی روز قیامت چهره‌ها را روشن و منور می‌سازد و وسیله رضای خداوندی و رفع درجات می‌شود. هر اندازه طاقت دارید از تقوی بهره‌برداری نمایید و در این امر سستی نکنید و در اطاعت خداوندی هیچ‌گونه کوتاهی ننمایید. خداوند متعال جهت تعلیم شما قرآن را نازل فرمود و راه هدایت را برایتان روشن ساخت تا راستگویان را از



دروغگویان جدا سازد. پس همان طوری که خداوند متعال بر شما احسان فرموده شما هم به خوبی اطاعت او را به جای آرید و با دشمنان او عداوت داشته باشید و در راه او کماحقه جهاد کنید.

پروردگار متعال شما را برای خود انتخاب نموده و شما را مسلمان نام نهاده (یعنی مطیع و فرمانبردار خود گردانید) هدف خداوند این است که هر کسی که هلاک شدنی است بعد از آمدن حجت هلاک شود و هر کسی که باقی ماندنی است بعد از آمدن حجت با بصیرت زنده باقی بماند. هیچ طاقت و قوتی غیر از نصرت و یاری خداوند متعال نفع نخواهد داد، لذا خداوند متعال را به کثرت یاد کنید و برای آخرت عمل کنید.

هر کسی که اعمال خود را با خدا درست کند خداوند متعال او را از مردم کفایت می‌کند و هیچ فردی نمی‌تواند او را ضرر برساند؛ زیرا خدا مردم را دستور می‌دهد نه مردم خدا را، خداوند متعال مالک تمام مردم است و مردم در مورد هیچ چیز مالک خدا نیستند (لذا شما رابطه‌ی خود را با خدایتان درست کنید، در فکر چاره‌جویی مردم نیفتید، خداوند همه را کافی است) **الله أكبر ولا قوة إلا بالله العظيم.**

### **مظهر خلق زیبا:**

این نخستین خطبه‌ی آن حضرت - ﷺ - بود که بعد از هجرت ایراد نمود، با وجود آنکه سیزده سال زیر سلطه‌ی مشرکین مکه مظلومانه زندگی کرد، اما باز هم در خطبه‌ی خود هیچ کلمه‌ی ناپسندی نسبت به آنها به کار نبرد و علاوه از تقوی و خداترسی و آماده‌گیری آخرت حتی یک حرف زشت و بد از زبان مبارکش بیرون نیامد؛ زیرا وی مصداق «**أَنْتَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**» بود.

### **مدینه چگونه از آن حضرت - ﷺ - استقبال نمود؟**

انصار، همگی به استقبال پیامبر - ﷺ - شتافتند. رسول اکرم - ﷺ - همراه ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - زیر سایه‌ی درخت خرمایی نشستند. ابوبکر صدیق تقریباً همسن رسول اکرم - ﷺ - بود. اغلب مردم آن حضرت ﷺ را قبلاً ندیده بودند، لذا

نتوانستند رسول اکرم - ﷺ - را از ابوبکر رضی الله عنه تشخیص دهند. وقتی حضرت ابوبکر رضی الله عنه متوجه این امر شد، با چادر خود بر بالای رسول اکرم - ﷺ - سایه افکند تا مردم، آنحضرت ﷺ را بشناسند.

حدود ۵۰۰ نفر از انصار در مراسم استقبال رسول اکرم - ﷺ - شرکت داشتند. انصار بعد از استقبال آنحضرت ﷺ، عرض کردند:

«یا رسول الله - ﷺ -! تشریف بیاورید، شما از هر نظر مأمون و مصئون می‌باشید. ما همگی آماده خدمت هستیم.»

رسول اکرم - ﷺ - و یار غارش، حضرت ابوبکر صدیق، پیشاپیش جمعیت انبوه مردم حرکت می‌کردند. از آن سو تمام مردم مدینه برای استقبال و خیرمقدم گفتن بیرون آمده بودند و زنان از پشت بام‌ها نگاه می‌کردند و هر یکی از دیگری می‌پرسید:

«آیهم هو، آیهم هو؟». او کدامیک است، او کدامیک است؟

حضرت انس - رضی الله عنه - می‌گوید:

«ما دوباره هیچ منظره‌ای مثل آن منظره را ندیدیم. وقتی حضرت رسول اکرم - ﷺ - و ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - وارد مدینه شدند، همگی مردم اعم از کوچک و بزرگ در حالی که از خانه‌های شان بیرون می‌آمدند، چنین می‌گفتند:

الله اکبر، رسول الله تشریف آوردند. الله اکبر، محمد تشریف آوردند.

الله اکبر، محمد تشریف آوردند. الله اکبر رسول الله آمدند.»<sup>(۱)</sup>

براء بن عازب - رضی الله عنه - که آن وقت خردسال بود می‌گوید:

«وقتی رسول الله به مدینه تشریف آوردند، مردم به قدری از آمدن ایشان خوشحال و شادمان شدند که هیچگاه این اندازه خوشحال نشده بودند، حتی کنیزک‌ها می‌گفتند: «قدم رسول الله» (رسول الله تشریف آوردند).

مسلمانان از قدوم رسول الله با شادمانی تکبیر گفتند. آنها در طول زندگی

---

(۱) متفق علیه، بخاری و مسلم.

خویش به چنین شادی دست نیافته بودند.

مدینه از شادمانی یکپارچه شور و سرور بود و در حله‌های مسرت و افتخار می‌نازید و می‌بالید. دختران انصار در حالی که غرق در سرور و نشاط بودند این اشعار را می‌سرودند:

طلع البدر علينا من ثنّات الوداع

وجب الشکر علينا ما دعا لله داع

أیها المبعوث فینا جئت بالأمر المطاع

ماه تابان و کامل از جانب گردنه‌های «وداع» بر ما پدیدار گشت.

و شکر و سپاس پروردگار تا ابد و تا وقتی که بنده‌ای به درگاهش دعا می‌کند، بر ما واجب شد.

ای کسی که در میان ما برانگیخته و به نبوت رسیده‌ای! دستور و اوامری از سوی پروردگار آورده‌ای که لازم‌الاطاعت است و ما همگی در برابر آن فرمانبرداریم.

حضرت انس بن مالک انصاری رضی الله عنه (که در آن وقت کودک بود) می‌گوید:

«روزی که رسول الله - صلی الله علیه و آله - وارد «مدینه» شدند من آنجا بودم. من هیچ

روزی از آن روز، زیباتر و نورانی‌تر ندیده‌ام که رسول‌الله - صلی الله علیه و آله - نزد ما به

«مدینه» تشریف آوردند.»<sup>(۱)</sup>

### درس جدید:

استقبال جمعی و شادی کردن و شعرخواندن به هنگام ورود علمای ربّانی و شخصیت‌های دلسوز دینی، اشکالی ندارد به شرطی که اغراق و غلو در نعت‌خوانی و نیز اسراف و زیاده‌روی در این مراسم صورت نگیرد.

پیامبر - صلی الله علیه و آله - پس از ادای نماز جمعه وارد مدینه شد. از آن روز به بعد «یثرب»

(مدینه الرسول = شهر پیامبر - صلی الله علیه و آله -) نامیده شد که به اختصار «مدینه» گفته می‌شود.

رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به سوی مدینه حرکت کردند. مردم، گروه گروه در راه، با

(۱) نبی رحمت، ص ۱۸۶.

وی ملاقات کرده و از آنحضرت ﷺ می‌خواستند که نزد آنها اقامت گزینند. می‌گفتند:

«یا رسول الله! شما نزد ما بمانید، ما با تمام امکانات و وسایل خود در خدمت شما هستیم و مهار شتر را می‌گرفتند.»

آن حضرت - ﷺ - می‌فرمود:

«خلوا سبيلها فإنها مأمورة»

راه شتر را باز بگذارید؛ چرا که او - از جانب خداوند - مأمور است.»  
این ماجرا، چندین بار اتفاق افتاد.

وقتی رسول اکرم - ﷺ - از محدوده‌ی منطقه‌ی «بنی نجار» گذشتند، دختران کوچک در حالی که دف می‌زدند این شعر را می‌خواندند:

نحن جوار من بني النجار يا حبذا محمد من جار

ما دختران بنی‌نجار هستیم، چه خوشبختیم که همسایه ما حضرت محمد است.

وقتی آنحضرت ﷺ به خانه «بنی مالک بن نجار» رسیدند، شتر در جایی که امروز دروازه‌ی مسجد نبوی است به زمین نشست. این جا خرمن‌گاه خرما بود که به دو کودک یتیم از «بنی‌نجار» تعلق داشت و «بنی‌نجار» فامیل مادری رسول اکرم - ﷺ - بودند.

رسول اکرم - ﷺ - از شتر فرود آمدند، فوراً «ابوایوب» (خالد بن زید النجاری الخزرجی) وسایل آنحضرت ﷺ را برداشته، به خانه خود بردند و رسول اکرم ﷺ مهمان او شدند. «ابوایوب» در ضیافت و گرامیداشت آنحضرت - ﷺ - بسیار کوشیدند<sup>(۱)</sup>.

## محبت و فداکاری:

یاران پیامبر - ﷺ - مصداق‌های عینی و واقعی آیه‌های قرآنی بودند مبنی بر

---

(۱) منبع سابق، ص ۱۸۷.

ترجیح دادن پیامبر بر جان و مال و فرزندان. آنان بودند که به علت عشق واقعی به خدا و رسولش از تمامی امیال درونی خویش می‌گذشتند.

### تأسیس مسجد نبوی و احداث منازل:

رسول اکرم - ﷺ - دو کودکی را که صاحب خرمن‌گاه بودند، پیش خود خواند و از آنان خواست که زمین خود را بفروشند تا در آن مسجدی بنا کنند. آن دو پسر عرض کردند: یا رسول الله! ما این زمین را به شما اهداء می‌کنیم، اما آن حضرت قبول نکردند و بالاخره آن را خریده و مسجد را ساختند<sup>(۱)</sup>.

رسول اکرم - ﷺ - شخصاً در ساختن مسجد، کار می‌کرد و خشت برمی‌داشت و مسلمانان نیز از وی پیروی می‌نمودند.

در اثنای کار، پیامبر بزرگوار - ﷺ - چنین می‌گفت:

اللهم إن الأجر أجر الآخرة فارحم الأنصار والمهاجرة.

ای خدا، اجر واقعی، أجر آخرت است. پس بر انصار و مهاجرین مهربانی کن.

مسلمانان بسیار شاد و خوشحال بودند. شعر می‌سرودند و پروردگارشان را سپاس می‌گفتند. حضرت رسول اکرم - ﷺ - در خانه «ابوایوب (رضی الله عنه)» هفده ماه اقامت گزید تا اینکه مسجد و خانه‌اش ساخته شد، سپس به خانه خود نقل مکان فرمود. مهاجرین همچنان از مکه هجرت نموده و به رسول اکرم - ﷺ - می‌پیوستند. سرانجام در مکه هیچ مسلمانی باقی نماند به جز کسی که مبتلای فتنه یا محبوس کفار باشد و در مدینه خانه‌ای از خانه‌های انصار باقی نماند مگر اینکه افراد آن مسلمان شدند<sup>(۲)</sup>.

### رعایت حقوق دیگران، بخصوص یتیمان:

(۱) روایت بخاری در الجامع الصحیح.

(۲) سیره ابن هشام، ق ۱، ص ۴۹۹ - ۵۰۰، به نقل از نبی رحمت.

پیامبر - ﷺ - حتی برای مسجدسازی، چیزی را با زور از کسی نمی‌گرفت، بلکه سعی می‌نمود افراد با طیب خاطر و رضایت کامل و بدون اینکه تحت تأثیر طعنه و کنایه دیگران قرار گیرند، اموال‌شان را برای کارهای دینی تقدیم نمایند. پس امروز نیز بزرگان قوم و مشایخ باید این اخلاق کریمانه‌ی پیامبر - ﷺ - را الگو قرار داده و با زور و یا اجبار نمودن مریدان و منسوبان و ارادتمندان اقدام به ساختن خانقاه، مدرسه و مسجد نکنند.

### واقعه‌ی هجرت، ابتدای تاریخ اسلامی:

آنچه از لابلا‌ی تمامی روایات مختلفی که در مورد روز خروج پیامبر - ﷺ - از مکه‌ی مکرمه و نیز ورودش به قُبا به دست می‌آید اینکه پیامبر - ﷺ - در اواخر صفر سال سیزدهم هجری از مکه خارج شده و در اوایل ربیع‌الاول این سال به مدینه رسیده‌اند و تاریخ اسلامی نیز از همین ماه در نظر گرفته می‌شود. علامه زهری - رحمه الله - می‌فرماید:

«ابتداء تاریخ اسلامی به دستور رسول الله - ﷺ - از همان روز شروع شد.»

نقل است که چون به مدینه منوره تشریف بردند، دستور دادند که تاریخ را از ربیع‌الاول شروع کنند. همین روایت را حاکم در «اکلیل» به رشته‌ی تحریر در آورده است، اما مشهور این است که ابتدای تاریخ اسلامی از زمان حضرت عمر - رضی الله عنه - شروع شده است.

از شعبی و محمد بن سیرین مروی است که حضرت ابوموسی اشعری - رضی الله عنه - به حضرت عمر - رضی الله عنه - نامه‌ای نوشت که دستورات شما به ما می‌رسند اما تاریخ ندارند. حضرت عمر - رضی الله عنه - سال ۱۷ هـ ق اصحاب کرام - رضی الله عنهم - را جهت مشورت برای تعیین تاریخ دعوت نمود. بعضی گفتند: ابتداء تاریخ باید از بعثت نبوی آغاز گردد و عده‌ای گفتند: از هجرت، و گروهی گفتند: باید از وفات آن حضرت - رضی الله عنه - شروع شود.

حضرت عمر - رضی الله عنه - فرمود: تاریخ اسلامی باید از هجرت آغاز گردد؛ زیرا بعد

از هجرت حق از باطل جدا شد و عزّت و غلبه اسلام از همان جا شروع شد. همه بالاتفاق این رأی او را پسندیدند و سرانجام به تصویب رسید که ابتداء تاریخ از هجرت شروع شود.

بنابر قیاس، امید می‌رفت ابتداء تاریخ اسلامی از ربیع‌الاول آغاز گردد، زیرا رسول الله - ﷺ - در همین ماه به مدینه منوره تشریف برد، اما چون رسول اکرم - ﷺ - در ماه محرم تصمیم قطعی جهت هجرت گرفته بود از این جهت تاریخ اسلامی از محرم شروع شد. انصار در دهم ذی‌الحجه به دست مبارکش بیعت کردند و اواخر ذی‌الحجه به حج تشریف بردند سپس به مدینه مراجعت نمودند. رسول الله - ﷺ - چند روز بعد از مراجعت آنها، تصمیم سفر هجرت را گرفت و به اصحاب کرام - ﷺ - اجازه داد تا هجرت کنند؛ لذا ابتداء سال هجری محرم الحرام قرار داده شد<sup>(۱)</sup>. علاوه بر آن حضرت عثمان - ﷺ - و حضرت علی - ﷺ - نیز به حضرت عمر - ﷺ - پیشنهاد دادند که ابتداء سال هجری باید از محرم الحرام آغاز گردد<sup>(۲)</sup>.

### توجه بیشتر به تاریخ قمری:

امروز به سبب تبلیغات فراوان غربی‌ها، بیشتر مسلمانان نیز تاریخ میلادی را بهتر از تاریخ قمری حفظ کرده‌اند، در حالی که اگر قرار باشد ما نیز همانند مسیحی‌ها احترام و عظمتی برای پیامبرمان قائل شویم، باید به تاریخی که خود آن حضرت - ﷺ - از آن استفاده نموده و نیز پروردگار سبحان نیز آن را برگزیده

---

(۱) در فتح الباری ج ۷، ص ۲۰۹، تاریخ طبری ج ۲، ص ۲۵۲، زرقانی ج ۱، ص ۳۵۲ و عمدة القاری ج ۸، ص ۱۲۸، تحت تفسیر ولیال عشر از ابن عباس - رضی الله عنهما - روایت شده که مراد از والفجر، فجر محرم است که ابتداء سال اسلامی از آن آغاز می‌گردد.

(۲) سیرت مصطفی، ج ۲، ص ۱۴۶ ۱۴۷.

است، توجه بیشتری داشته باشیم و در کنار تاریخ رایج کشورمان، از تاریخ قمری نیز در مکاتبات و کارهای روزمره استفاده نماییم.

## اقدامات رسول الله - ﷺ - در مدینه منوره:

(۱) تأسیس حکومت اسلامی:

یکی از اهداف مهم اسلام، ایجاد جامعه‌ی اسلامی و حاکم گردانیدن قوانین الهی در آن جامعه می‌باشد. حکومت‌های طاغوتی هر یک از جانب خویش قوانینی را وضع کرده و بیشتر به منافع خویش پرداخته‌اند، به همین جهت بسیاری از اوقات حقوق شهروندان پایمال شده و بر طبقه‌ی ضعیف، ظلم و ستم وارد می‌آید تا عده‌ای در رفاه باشند.

اسلام با ایجاد حکومت اسلامی سعی در رفع تبعیض، ظلم و فساد و فحشا داشته و برای ایجاد عدالت و برابری و حاکم گردانیدن قانون قرآن - که همانا سالم‌ترین و بهترین قانون‌هاست - در جامعه تلاش می‌نماید.

پیامبر - ﷺ - در مدینه اولین سنگ بنای چنین حکومتی را گذاشت تا در دنیا جامعه‌ای وجود داشته باشد که در آن از تبعیض و ظلم و جور خبری نباشد؛ جامعه‌ای که در آن به فریاد مظلومان رسیدگی شود؛ جامعه‌ای که در آن قشر مُرفّه و ثروتمند جامعه، دیگران را به استثمار نگیرند؛ جامعه‌ای که در آن رهبر و رئیس و مسؤولان همانند بقیه‌ی مردم زندگی کنند؛ جامعه‌ای که در آن به خاطر روابط، ضوابط ضایع نشود؛ جامعه‌ای که در آن از دزدی و رانت‌خواری اثری یافت نشود و...

پس پیامبر - ﷺ - در مدینه منوره حاکمیت قرآن را ترویج داد و در تمامی ابعاد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی دستورات قرآن را اجرا نمودند، به همین علت به جامعه‌ی مدنی و مدینه‌ی فاضله دست یافتند.



پس در مدینه وقت آن رسیده بود که مسلمانان یک جامعه‌ی اسلامی تشکیل بدهند که در تمامی مراحل زندگی با جامعه‌ی جاهلی متفاوت باشد، و از هر جامعه‌ی موجود در جهان بشری، در آن زمان متمایز باشد، و بتواند نمودار و نماینده و الگویی برای دعوت اسلامی - که مسلمانان به خاطر آن انواع و اقسام شکنجه و عذاب را در طول ده سال متمادی تحمل کرده بودند - بوده باشد.<sup>(۱)</sup>

### حاکم کردن قانون قرآن در جامعه:

دست یافتن به جامعه‌ی اسلامی و مدینه‌ی فاضله بدون حاکم کردن قرآن در آن جامعه، عملی نخواهد شد. پس جامعه‌ای را می‌توان اسلامی و حکومتی را می‌توان حکومت اسلامی نامید که قوانین قرآن را بر قوانین وضع شده و ساخته‌ی ذهن انسان‌ها، ترجیح دهد و در جامعه پیاده کند.

پوشیده نیست که سازندگی و بنیان‌گذاری یک چنین جامعه‌ای امکان ندارد که یک روزه، یا یک ماهه، یا یک ساله، تمامیت پذیرد؛ و ناگزیر می‌بایست زمانی طولانی می‌گذشت تا تشریح و قانون‌گذاری و کار فرهنگی و آموزشی و پرورشی و اجرای موازین اسلامی اندک اندک شکل بگیرد. خداوند کفیل و سرپرست اصلی این تأسیس و تشریح بود، و پیامبر گرامی اسلام - ﷺ - نیز مُجری اوامر الهی و مُرشد تازه مسلمانان، و دیگر یاران دیرین خویش در راستای تربیت دینی و انسانی مسلمانان و تزکیه‌ی آنان، طبق موازین شریعت اسلام بودند.

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ [جمعه: آیه ۲].

«خدای قدوس هموست که در میان اُمّیان رسول را از آنان مبعوث گردانید، آیات وی را برای آنان تلاوت کند و آنان را تزکیه کند، و به آنان کتاب و

(۱) خورشید نبوت، ص ۳۵۳.

حکمت پیاموزد».

(ایجاد جامعه‌ی اسلامی) بزرگ‌ترین مسئله‌ای بود که حضرت رسول اکرم - ﷺ - در رویارویی با مسلمانان داشتند، و این خود، هدف اعلا و مقصود اصلی و مراد خدا و رسول از دعوت اسلامی و رسالت محمدی بود، و معلوم است که یک مسئله‌ی عارضی و در خور شتاب‌زدگی نبود، بلکه یک قضیه‌ی اصیل بود و نیاز به زمان برای توفیق یافتن در آن محسوس و معقول بود<sup>(۱)</sup>.

### امیدوار بودن به آینده:

رسیدن و دست یافتن به جامعه‌ی اسلامی ناب، کار بزرگ و مهمی است که نیاز به زمان و برنامه‌های دراز مدت دارد؛ پس نباید انتظار داشت در یک ماه و دو ماه به نقطه‌ی اوج حکومت اسلامی رسید؛ ضرورت این است که با امید و توکل به خدا و داشتن برنامه‌ای صحیح گام به گام به سوی قلّه‌ی حکومت اسلامی نزدیک شد.

### ۲) پیمان اخوت و برادری:

اقدام دوم پیامبر - ﷺ - در مدینه‌ی منوره «پیمان اخوت و برادری» میان مسلمانان «مهاجر» و «انصار» بود.

پیامبر - ﷺ - به خوبی می‌دانستند که برای ایجاد حکومت اسلامی نیاز به وحدت و یکرنگی می‌باشد.

آری! بعضی مسائل موردی و عارضی بودند که می‌بایست با سرعت هر چه تمام‌تر و در عین حال حکیمانه و خردمندانه حلّ می‌شدند. مهمترین مسئله از این دست آن بود که در مدینه دو دسته بودند: یک دسته از آنان در شهر و دیار و در کنار اموال و خدم و حشم خودشان بودند؛ تنها نگرانی آنان در حدّ نگرانی انسانی

---

(۱) خورشید نبوت، ص ۳۵۴.

بود که در کمال امن و امان در خانه و کاشانه‌ی خویش به سر می‌برد. اینان «انصار» بودند، که از دیرباز در میان ایشان دشمنی ریشه‌دار و نفرت دیرینه برقرار بود.

دسته‌ی دیگر از مسلمانان، همه‌ی چیزهای از این قبیل را از دست داده بودند، و جانشان را برداشته و به مدینه گریخته بودند. اینان «مهاجرین» بودند. ملجأ و مأوایی نداشتند که به آن پناه ببرند؛ شغلی نداشتند که از راه آن تأمین معاش و رفع نیاز کنند؛ ذخیره و پس‌اندازی هم نداشتند که به نوعی گذران کنند.

شمار آن پناهندگان به مدینه نیز کم نبود، و هر روز بر شمارشان افزوده می‌شد. اذن هجرت برای هر انسان مؤمن به خدا و رسول صادر شده بود؛ و معلوم است که مدینه نیز آن چنان ثروت فراوانی نداشت که با حضور انبوه پناهندگان موازنه‌ی اقتصادی‌اش بر هم نخورد. در همین موقعیت دشوار، نیروهای دشمن نیز در برابر اسلام و مسلمین دست به دست هم داده بودند، و به نوعی مسلمانان مدینه را تحریم اقتصادی کرده بودند؛ چنان‌که ورود قوت و غذا به مدینه رو به کاهش گذاشته بود، و اوضاع و احوال روز به روز سخت‌تر و دشوارتر می‌گردید<sup>(۱)</sup>.

در این بحبوحه و پریشانی، پیامبر - ﷺ - با اقدامی بسیار شگفت‌انگیز که تا امروز تاریخ نظیر آن را به خود ندیده و به عنوان برگ سبز و نورانی تاریخ بشریت ثبت گردیده است، «عقد اخوت و برادری» را میان مهاجرین و انصار برقرار کرد. بدین ترتیب بین هر فرد مهاجر و یک نفر انصار، پیوند برادری برقرار می‌ساخت و از آن لحظه به بعد این دو نفر همانند دو برادر تنی و حقیقی به شمار می‌آمدند که در صورت فوت انصاری، برادر مهاجری از ایشان ارث می‌برد.

و بدین شکل مهاجرینی که همه‌ی ثروت و دارایی خویش را در مکه به خاطر هجرت به سوی رسول الله - ﷺ - به جای گذاشته بودند از فقر و تنگدستی و

---

(۱) منبع سابق، ص ۳۵۵.

بی‌خانمانی در آمدند و با انصاری‌هایی که مقیم مدینه بودند و بر آب و خاک و کشاورزی خویش قرار داشتند، شریک شدند.

علامه ابن قیم - رحمه الله - در زاد المعاد می‌گوید:

«رسول الله - ﷺ - در منزل انس بن مالک رضی الله عنه - که هنوز نوجوان بود - در میان ۹۰ تن از انصار و مهاجرین عقد اخوت و برادری بست؛ ۴۵ تن از مهاجرین با ۴۵ تن از انصار»<sup>(۱)</sup>

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ

ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [انفال: آیه ۷۲].

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و (از خانه و کاشانه‌ی خویش) مهاجرت کرده‌اند و با جان و مال خود در راه خدا (به تلاش ایستاده‌اند و) جهاد نموده‌اند (و لقب مهاجرین را برآورده‌ی خود گردانده‌اند)، و کسانی که (مهاجرین را در منزل و مأوای خود) پناه داده‌اند و (ایشان را با جان و مال) یاری نموده‌اند (و از سوی خدا و پیغمبر لقب انصار دریافت داشته‌اند)، برخی از آنان یاران برخی دیگرند (و مسؤل و متعهد در برابر یکدیگرند)».

رسول‌الله - ﷺ - میان مهاجرین و انصار پیوند برادری برقرار نمود. این برادری بر اساس مواسات و غمخواری بود. انصار در این برادری از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. حتی گاهی کار به قرعه می‌کشید، آنها به مهاجرین درباره‌ی خانه، وسایل، اموال، زمین‌ها و حیوانات خود اختیار داده، آنها را بر خود ترجیح می‌دادند.

گاهی انصاری به مهاجری می‌گفت: نصف اموال من از آن شماست آن را ببر، و من دو خانم دارم، هر کدام مورد پسند شماست، آن را طلاق می‌دهم. اما مهاجر جواب می‌داد: خداوند در اهل و مال شما برکت بدهد، شما فقط مرا

(۱) زاد المعاد، ج ۲، ص ۵۶.

به بازار راهنمایی فرمایید.

از جانب انصار، ایثار و خودگذشتگی بود و از جانب مهاجر، خودداری و غزّت نفس<sup>(۱)</sup>.

جهان، پیوسته بر این ایثار و از خودگذشتگی انصار افتخار می‌کند، حالا بنگریم که مهاجرین در مقابل این همه گذشت و ایثار انصار چه واکنشی از خودشان نشان می‌دهند؟ هنگامی که سعد بن ربیع - رضی الله عنه - اموال و دارایی خود را بر عبدالرحمن بن عوف - رضی الله عنه - عرضه داشت و درخواست کرد که نصف آنها را قبول نماید، وی اظهار داشت: خداوند در دارایی تو برکت عنایت کند، مرا به بازار مدینه راهنمایی کن! سعد بن ربیع رضی الله عنه او را به «قینقاع» بازار معروف مدینه راهنمایی کرد، عبدالرحمن به آنجا رفت و مقداری روغن و پنیر خرید و با آن تجارت می‌کرد، طی چند روز، درآمدی حاصل شد که توانست با آن، هزینه‌های ازدواج خود را پردازد و رفته رفته، چنان در شغل تجارت پیشرفت کرد و در کسب مال و ثروت موفق گردید که (به قول خودش: اگر بر خاک دست بگذارم، طلا می‌شود) کالاها و اموال تجارت او بر هفتصد شتر حمل و روزی که وارد مدینه می‌شد، غوغایی برپا می‌گشت<sup>(۲)</sup>.

### نمایش زیبای ایثار و غزّت نفس:

حرکت زیبای مهاجرین و انصار به مسلمان این درس را می‌دهد که  
\* به خاطر رضای الهی و نصرت دین، از بهترین وسایل و چیزهای مورد  
علاقه حتی زن و فرزند باید دست کشید و همه را در راه دین قربان کرد.  
\* حفظ غزّت نفس و استغنا را نباید حتی در وقت نیاز از یاد برد و هیچ‌گاه  
به تنبلی و تن‌پروری نباید تن داد؛ بلکه تمام سعی و تلاش باید در جهت امرار  
معاش با زحمت بازو و عرق ریختن انجام گیرد.

(۱) سیره ابن هشام، ق ۱، ص ۴۹۹ - ۵۰۰، به نقل از نبی رحمت.

(۲) فروغ جاویدان، ج ۱، ص ۲۷۴.

با این اخوت و برادری، اساس یک اخوت اسلامی جهانی که در نوع خود بی نظیر بود، پی ریزی گردید.

آری! این اخوت در واقع مقدمه‌ی نهضت یک امت صاحب دعوت و رسالت بود که می‌خواست جهان را در قالب جدیدی بر اساس عقاید درست و اهداف صحیح شکل دهد و موجبات رهایی آن را از بدبختی و اختلاف فراهم کرده، روابط جدیدی بر اساس ایمان و اخوت معنوی و تشریک مساعی به وجود آورد. این پیوند برادری میان مهاجرین و انصار، سرآغاز حیات جدیدی برای جهان و بشریت تلقی گردید. به همین دلیل خداوند متعال این دسته از انسان‌ها را که در شهر کوچکی زندگی می‌کردند، مورد خطاب قرار داده و فرمودند:

﴿إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ [انفال: آیه ۷۳].

«اگر این کار را انجام ندهید در زمین فساد بی‌شماری به وجود می‌آید»<sup>(۱)</sup>.

### وحدت حقیقی:

\* اخوت و برادری و پیوند دینی بر پیوند نسبی و خونی، برتری زیادی دارد؛ چراکه این پیوند به خاطر دین و به خاطر رضای الهی صورت گرفته و کاملاً با میل و رغبت قلبی انجام می‌پذیرد.

\* مؤمن باید با جان و مال و امکانات، دیگر برادران و خواهران مؤمن خویش را یاری رساند، و نسبت به وضعیت اجتماعی و اقتصادی مسلمانان دیگر نباید بی‌توجه باشد.

\* با ایجاد پیوند و ایثار و گذشت، می‌توان به وحدت عملی دست یافت، طوری که تمامی دشمنان را از پای درآورد؛ پس تا زمانی که بر دشمنان درونی یعنی نفس و ابلیس غالب نشویم و دست طمع از مادیات نشوییم، نمی‌توانیم بر دشمنان ظاهری غالب آییم.

(۱) نبی رحمت، ص ۱۸۹-۱۹۰.

### ۳) بنای مرکز حکومت اسلامی:

معمولاً مسؤولان حکومتی و سران کشورها برای کار و بار حکومتی و جلسات و اجتماعات خویش، کاخ‌های آن چنانی و گاردهای ویژه‌ی محافظت ترتیب می‌دهند، اما رسول‌الله - ﷺ - این رهبر بزرگ حکومت اسلامی، «مسجد نبوی» را به عنوان مرکز حکومت اسلامی بنیان گذاشت. همان مسجدی که امروزه صدها هزار نفر در آن به نماز می‌ایستند و در تمام ساعات شبانه روز، محل اجتماع مسلمانان و عاشقان مخلص می‌باشد که از دور و نزدیک در آن گرد می‌آیند.

بنای مسجد در همان محلی صورت گرفت که در بدو ورود به مدینه، شتر پیامبر - ﷺ - توقف کرد و بر زمین نشست. این قطعه زمین متعلق به دو پسر بچه‌ی یتیم از بنی‌نجر بود. پیامبر - ﷺ - زمین را از آنان خریداری کرده و خود ایشان نیز شخصاً در ساختن مسجد دوشادوش یارانش کار می‌کردند. وقتی سنگ و خشت‌ها را جا به جا می‌کردند، این اشعار را زمزمه می‌فرمود:

«اللهم لا عيش إلاّ عيش الآخرة فاغفر الأنصار والمهاجرة».

خداوندا، زندگی جز زندگی آخرت نیست، پس آمرزش خویش را بر انصار و مهاجرین ارزانی فرما.

در آن قطعه زمین، گورهای مشرکان، ویرانه‌هایی چند، شماری درختان خرما و یک درخت غرقد بود. رسول اکرم - ﷺ - دستور دادند گورهای مشرکان را شکافتند، ویرانه‌ها را تخریب کردند، درختان خرما و آن درخت را قطع کردند و چوب آنها را در سمت قبله‌ی مسجد روی هم چیدند، دیوارهایش را با خشت و گل بالا بردند و سقف آن را با الیاف خرما پوشانیدند<sup>(۱)</sup>.

پیامبر - ﷺ - در این زمان فقط حضرت سوده و حضرت عایشه - رضی‌الله عنهما - را در عقد داشتند به همین جهت در اطراف مسجد و چسبیده به آن دو

(۱) خورشید نبوت، ص ۳۶۴.

اتاق به مساحت تقریباً ۱۵ متری<sup>(۱)</sup> با سقفی کوتاه برای زنان آن حضرت - ﷺ - ساخته شد و بعداً که تعداد همسران رسول الله - ﷺ - زیاد شدند، حجره‌های اطراف مسجد را نیز افزایش دادند.

### **ساده‌زیستی حکام و پادشان:**

\* حاکم و مسؤول حکومتی نباید از عنوان و مقامش سوء استفاده کرده و اموال مردم را غصب کند.

\* سران کشورها لازم نیست حتماً کاخ و قصری داشته باشند، بلکه در محیط‌های ساده و صمیمی مانند مسجد نیز می‌توان امور مسلمانان را ساماندهی کرد.

\* نباید در ساختن مسجد اسراف و زیاده‌روی شود، و از زیباسازی و آئینه‌کاری و غیره باید به شدت پرهیز نمود و آباد کردن مسجد به وجود نمازگزار و فعالیت‌های دینی می‌باشد.

\* مسؤولان حکومت اسلامی باید در نمازهای جماعت حضور یابند تا مردم بیشتر به اجرای دستورات اسلامی تشویق شوند و بتوانند به راحتی آنان را ملاقات نمایند.

\* حکام و مسؤولان باید ساده‌زیستی را اختیار نموده و همانند پیامبر - ﷺ - به خانه‌هایی ساده قناعت نمایند و نباید به ویلاهای آن چنانی و قصرهای محکم روی بیاورند.

این مسجد، تنها مکانی برای نمازگزاران نبود، دانشگاهی بود که مسلمانان در آن تعالیم و رهنمودهای اسلام را فرا می‌گرفتند، باشگاهی بود که قبایل و طوایف مختلف که از دیر باز بر اثر گرایش‌های جاهلی با یکدیگر در ستیز و نبرد بودند، در آنجا فراهم می‌آمدند، پایگاهی بود که همه‌ی امور از آنجا اداره می‌شد، و همه‌ی

---

(۱) در مورد کیفیت حجره‌ها و اتاق‌ها و اندازه‌ی آنها به کتاب «طبقات ابن‌سعد» مراجعه



فعالیت‌ها از آنجا سازمان داده می‌شد؛ و پارلمانی بود که در آن جلسات مشورتی و کمیته‌های اجرایی تشکیل می‌شد<sup>(۱)</sup>.

کشاورز و تاجر، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، در طول روز به کار روزمره‌ی خویش مشغول بودند و در شب به مسجدالنبی برای تعلیم مسائل دینی‌شان مراجعه می‌کردند<sup>(۲)</sup>.

#### ۴) اولین دانشگاه اسلامی در مدینه:

پیامبر - ﷺ - در مسجد نبوی به تعلیم شاگردانش می‌پرداخت، اما آنان افرادی بودند که ساعاتی را از شبانه‌روز برای تعلیم و تعلم اختصاص داده بودند و می‌توان گفت: مسجد جای عمومی‌تری بود؛ پیامبر - ﷺ - در نظر داشت شاگردانی را به صورت شبانه‌روزی زیر نظر داشته و آنها را هم «تزکیه» نماید و هم «تعلیم» دهد، به این منظور در جنب مسجد و چسبیده به آن سکویی ایجاد شد به نام «صُفّه».

«صُفّه» اولین دانشگاه شبانه‌روزی اسلامی می‌باشد که رئیس و مدیر آن، رسول الله - ﷺ - بود و شاگردان نخستین آن نیز جمعی از محبان و شیفتگان پروردگار. اکثر صحابه با داشتن مشاغل دنیوی از قبیل: تجارت، کار و زراعت را نیز داشتند، ولی افرادی نیز بودند که زندگی خود را فقط وقف عبادت و فراگیری و آموزش از مکتب حیات‌بخش اسلام و دانشگاه رسالت کرده بودند. آنان مجرد بودند و اگر یکی از آنها ازدواج می‌کرد، می‌بایست از آن مجموعه خارج می‌شد. ابوهریره رضی الله عنه یکی از این افراد بود. وقتی صدقه‌ای برای پیامبر - ﷺ - می‌آوردند، تمام آن را برای آنها می‌فرستاد، و چون به عنوان هدیه طعامی می‌آوردند، آنان را

(۱) منبع سابق، ص ۳۶۴.

(۲) القراءۃ الراشدة، ج ۳، ص ۵.

دعوت می‌کرد و با آنها می‌نشست و آن طعام را تناول می‌کرد<sup>(۱)</sup>.  
 صُفّه، در اصل سایبان و جای سایه‌دار را می‌گویند. مسلمانان مستضعفی که  
 جهت یاد گرفتن احادیث قدسیه و شنیدن کلمات نبویّه، به بارگاه نبوت و رسالت  
 تشریف می‌آوردند، در این محل سکونت اختیار می‌کردند و مردم آنها را به  
 اصحاب صُفّه یاد می‌کردند، و یا خانقاه همان «بشیر» و «نذیر» و نبی فقیری بود که  
 به رضا و رغبت خویش، فقیری را بر سلطنت ترجیح می‌داد.  
 گروهی از اصحاب صُفّه، ارباب توکل و اصحاب تبّل نیز بودند که شب و روز  
 جهت «تزکیّه» نفس و یاد گرفتن «کتاب» و «حکمت» خدمت آن حضرت - ﷺ -  
 حضور داشته و با تجارت و زراعت سر و کاری نداشتند.  
 ایشان چشم‌های خود را جهت دیدار پرانوار رسول‌الله - ﷺ - و  
 گوش‌هایشان را جهت شنیدن کلمات قدسیّه و و زبان‌های خویش را برای  
 صحبت و معیت آن حضرت ﷺ وقف کرده بودند<sup>(۲)</sup>.

### اصحاب صُفّه، الگوی خلوت‌نشینی:

عملکرد اصحاب صُفّه گویای این مطلب است که اگر افرادی بخواهند به  
 خاطر تزکیّه و خودسازی، مدتی را از جامعه دور شوند، جایز می‌باشد، به شرطی  
 که روش‌شان با شریعت و سنت پیامبر - ﷺ - همخوانی داشته باشد، یعنی در  
 جمعه و جماعات و... حضور یابند.

### (۵) ایجاد مدرسه‌ی اخلاقی:

رسول اکرم - ﷺ - جدای از مدرسه‌ی تعلیمی که در مکه و مدینه در زمینه‌ی  
 تعلیم عقاید اسلامی و روش عبادت کردن پروردگار ایجاد نموده بودند، مدرسه‌ای  
 معنوی و اخلاقی هم در مکه و هم در مدینه به وجود آوردند که اهمیّت آن از

(۱) فروغ جاویدان، ج ۱، ص ۲۷۹.

(۲) سیرت مصطفی، ج ۲، ص ۲۲۴.

مدرسه‌ی آموزشی نیز بیشتر و مهم‌تر بود.

پروردگار نیز در قرآن لفظ «يُزَكِّيهِمْ» را قبل از «يُعَلِّمُهُمْ» بیان فرموده یعنی ابتدا «تزکیه» و اصلاح فرد، سپس آموزش مسائل به او.

رسول اکرم - ﷺ - در این مدرسه‌ی ربّانی و اخلاقی، زیباترین شیوه‌ی برخورد با خدا، خویشتن، دیگر مخلوقات را به آنان تعلیم می‌داد و رذائل اخلاقی و زشتی‌های درونی را که سبب دوری از پروردگار و شعله‌ور شدن آتش جنگ‌های طولانی بین دو شخص و یا دو طائفه می‌گشت، از درون آنان زدود و به جای آن فضائل اخلاقی و برخوردهای نیکو و زیبا را جایگزین آن نمود؛ چراکه خودش در

اعلی‌ترین درجه‌ی اخلاق نیکو قرار داشت: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾. [قلم / ۴]

وقتی احادیث آن حضرت - ﷺ - را بررسی می‌کنیم، با تمامی این موارد، یعنی اصلاح روابط اجتماعی، دلسوزی و شفقت نسبت به فقرا، فریادرسی مظلومان، ایجاد انس و الفت بین دوستان و همسایگان، پرهیز از اخلاق تند و زشت و... برخورد می‌کنیم.

به عنوان مثال در مورد «کینه‌توزی»، «حسد»، «قطع رابطه» و... این‌گونه یارانش را به اصلاح وادار می‌کرد:

«لَا تَبَاغُضُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا وَلَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ»<sup>(۱)</sup>.

«کینه‌توزی نکنید، حسادت نوزید، قطع رابطه نکنید، و ای بندگان خدا! با یکدیگر برادر باشید، و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیشتر از سه روز با برادر مسلمانش قطع رابطه کند!»

و یا این‌گونه آنان را نسبت به هم دلسوز و با شفقت بار می‌آورد:

«الْمُسْلِمُونَ كَرَجُلٍ وَاحِدٍ إِنْ اشْتَكَى عَيْنُهُ اشْتَكَى كُلُّهُ وَإِنْ اشْتَكَى رَأْسُهُ اشْتَكَى

---

(۱) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۹۶.

كُلُّهُ»<sup>(۱)</sup>.

«تمامی مؤمنان نسبت به یکدیگر همانند فردی واحداند؛ اگر چشم او به درد آید، تمامی اعضای او به درد می‌آیند، و اگر سر او به درد آید، تمامی اندام‌های او به درد می‌آیند!»

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش ز یک گوهراند  
چو عضوی به درد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار  
تو کز محنت دیگران بی غمی  
نشاید که نامت نهند آدمی<sup>(۲)</sup>

و یا این گونه آزار رساندن به دیگران را منع می‌فرمود:

«المسلمُ من سلِمَ المسلمون من لسانه ویده»<sup>(۳)</sup>.

«مسلمان واقعی کسی است که دیگران از دست و زبان او در امان باشند.»

و به عنوان آخرین نمونه به اصلاح روابط اجتماعی اشاره می‌کنیم که می‌فرمود:

«أفشوا السَّلام، و أطمعوا الطَّعامَ وَصَلُّوا الأرحام...»<sup>(۴)</sup>.

«ای مسلمانان! سلام کردن را ظاهر کنید (و از کنار یکدیگر بی‌توجه رد نشوید)، دیگران را طعام دهید (که سبب محبت بیشتر می‌شود) و صله‌ی رحم به جای بیاورید و ارتباط برقرار کنید.»

با بیان این چند نمونه فهمیدیم که پیامبر - ﷺ - چگونه سجایای اخلاقی را به

---

(۱) صحیح مسلم.

(۲) سعدی (علیه الرحمة)

(۳) بخاری: ج ۱، ص ۶.

(۴) ترمذی، ابن ماجه، مشكاة.

شاگردانش درس می‌داد، و چگونه از آن انسان‌های دور از فرهنگ و تمدن، بزرگ‌ترین معلم‌های اخلاق و علم و دانش را به وجود آورد.

### **تزکیه و خودسازی راه پیشرفت نهضت‌ها:**

نهضت‌های دینی و حرکت‌های فعال جامعه برای دست یافتن به موفقیت کامل باید به این بُعد مهم اخلاقی و تزکیه‌ی درون توجه داشته باشند، و در کنار پرداختن به علوم ظاهری و بُعد ظاهری، به علوم باطنی و معنوی نیز توجه نمایند و از این راه می‌توان افراد مخلص و جان نثار را تربیت کرد و رذائل اخلاقی و فساد و فحشا را از جامعه دور ساخت.

با این حکمت، و با این تدبیر، پیامبر گرامی اسلام - ﷺ - پایه‌های یک جامعه‌ی نوبنیاد اسلامی را استوار گردانید که نمای ظاهری و بیرونی آن بیانگر و نشانگر معارف و مفاهیمی بود که آن فرهیختگان و فرزنانگان در پرتو مصاحبت نبی اکرم - ﷺ - از آنها برخوردار شده بودند، و نبی اکرم - ﷺ - پیوسته به تعلیم و تربیت و تزکیه‌ی نفوس ایشان، و تشویق آنان به مکارم اخلاق می‌پرداختند، و آنان را با آداب مودت و برادری و عزت و شرف، و نیز عبادات و طاعات می‌آراستند<sup>(۱)</sup>.

### **۶) ایجاد وحدت اسلامی:**

مسلمانان مدینه و اطراف از قبایل و گروه‌های مختلفی بودند که بیشتر بر سر مسائل جزئی با هم نزاع و درگیرهای دیرینه بین‌شان ایجاد شده بود، و یا به طور ساده‌تر از اختلاف سلیقه برخوردار بودند.

پیامبر - ﷺ - با دقت نظر و ریزی‌نی که داشتند پی بردند که این اختلاف سلیقه می‌تواند منجر به بروز شکاف و گسترش تفرقه بین آنان شود به همین علت در اقدامی بسیار جالب، پیمان‌نامه‌ی همبستگی را در چندین ماده منتشر ساخت و

---

(۱) خورشید نبوت، ص ۳۷۰.

تمامی مسلمانان را با هر اندیشه و سلیقه‌ای کنار هم قرار داده و بر مشترکات وحدت و انسجام ایجاد نمود.

این اقدام سبب شد تا آنها به یکدیگر اعتماد نمایند و در مقابل نیز دشمن احساس خطر بیشتری بکند؛ چراکه در مقابل صف واحد و دیوار محکمی قرار می‌گیرد.

این‌گونه پیمان‌نامه‌ها، یک مرحله‌ی انتقالی است که ملّت‌ها در آستانه‌ی شکل‌گیری و سازندگی جامعه، پیش از آنکه قرار و استقرار پیدا کنند، از آن می‌گذرند و به خاطر آن تعبیه می‌شوند که به تدریج از واحدهای قبیله‌ای جدا از یکدیگر - که بیشتر اوقات با یکدیگر در ستیز و نبرد نیز هستند - به یک وحدت ملّی منسجم و استوار منتقل شوند، اما زمانی که این سازندگی و تأسیس انجام شد و به کمال رسید، و امت ساخته شد و شکل گرفت، و پایه‌های برادری دینی در میان افراد امت استوار گردید؛ اخوت اسلامی در میان آنان وحدتی برقرار می‌کند و حقوقی را ایجاد می‌کند که پس از آن دیگر جایی برای هیچ‌گونه پراگندگی باقی نمی‌ماند تا نیاز به هم‌پیمانی میان مسلمانان پیش آید (۱).

همان‌طور که رسول خدا - ﷺ - میان مسلمانان عقد اخوت بستند، پیمان‌نامه‌ای را هم پیشنهاد فرمودند تا درگیری‌های مربوط به دوران جاهلیت، و کشمکش‌های قبیله‌ای ستم‌مدارانه از میان برود؛ و در پرتو این پیمان‌نامه، آن حضرت ﷺ توانستند یک وحدت اسلامی فراگیر پدید آورند.

متن پیمان‌نامه‌ی پیشنهادی پیغمبر اکرم - ﷺ - چنین بود:

این پیمان‌نامه‌ای است از محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم)، میان مؤمنان و مسلمانان از قریش و یثرب، و کسانی که تابع آنان شده و به آنان پیوسته، و همراه آنان جهاد کرده و می‌کنند:

۱- این مجموعه یک امت واحد جدا از دیگر مردمان‌اند.

---

(۱) منبع سابق، ص ۳۶۷.

۲- مهاجرین قریش به همان شیوهی پیشین تضامن قبیله‌ای خودشان را دارند، و اسیرانشان را با فدیة آزاد می‌کنند، و به معروف و قسط در میان مؤمنان؛ و هر قبیله از انصار نیز به همان شیوهی پیشین تضامن فیما بین خودشان را دارند. و هر طائفه از ایشان اسیرانش را با فدیة آزاد می‌کند، به معروف و قسط میان مؤمنان.

۳- مؤمنان فردی را که تحت فشار بدهی و عیالواری باشد رها نمی‌کنند، و به معروف در هر مورد از جمله پرداخت فدیة و ادای دیه او را یاری می‌کنند.

۴- مؤمنان متقی علیه کسانی هستند که از میان آنها بخواهند ستم کنند یا از ستمگری پاداش بگیرند، یا به گناه یا عدوان یا فسادی در میان مؤمنان دست بزنند.

۵- مؤمنان همه دست‌هایشان در دست یکدیگر است بر علیه آن فرد ستم‌پیشه و خطاکار، هر چند وی پسر یکی از خود آنان باشد.

۶- هیچ فرد مؤمنی مؤمن دیگر را به قصاص کافری به قتل نمی‌رساند.

۷- و نیز هیچ کافری را بر علیه مؤمنی یاری نمی‌کند.

۸- ذمه و امان خدا یکی بیش نیست، و پایین‌ترین فرد مسلمانان از جانب همه‌ی آنان می‌تواند به هر کس که بخواهد امان دهد.

۹- از یهودیان هر که تابع ما شود از یاری و مواسات ما برخوردار خواهد شد، و نباید به آنان ستم شود یا کسانی علیه آنان همدست بشوند.

۱۰- صلح مؤمنان یکی بیش نیست؛ هیچ فرد مؤمنی بدون موافقت فرد مؤمن دیگری نمی‌تواند در صحنه‌ی نبرد در راه خدا صلح و سازش کند، مگر به تساوی و عدالت میان مسلمانان.

۱۱- مؤمنان وابسته به یکدیگر و مدافع و حامی یکدیگرند، به موجب آنکه خونشان را در راه خدا می‌ریزند.

۱۲- هیچ فرد مشرکی نمی‌تواند مال یا جان قریشیان را امان دهد، یا مانع از دسترسی فرد مؤمن به آن بشود.

۱۳- هر کسی مؤمنی را بی‌گناه بکشد و ثابت گردد، در برابر خون او قصاص خواهد شد، مگر آنکه ولی مقتول رضایت بدهد.

۱۴- مؤمنان همه علیه او هستند، و برای آنان روا نیست جز آنکه علیه او

قیام کنند.

۱۵- برای هیچ فرد مؤمنی روا نیست که خطاکاری را یاری کند یا مأوا دهد؛ و هر که گناهکاری را یاری کند یا مأوا دهد، لعنت و خشم خدا بر او خواهد بود در روز قیامت، و از او عوض و فدیهای دریافت نخواهد شد.

۱۶- شما هر گاه درباره‌ی چیزی اختلاف نظر پیدا کردید، مرجع حل آن اختلاف، خداوند عزوجل و محمد (ﷺ) است»<sup>(۱)</sup>.

### ایجاد وحدت و دوستی راه پیشرفت اسلام:

زمانی مسلمانان می‌توانند بر کفار و دشمنان غالب آیند و به آن عزت و شوکت و جایگاه اصلی خویش برسند که با وجود اختلاف اندیشه و سلیقه‌های مختلف، در کنار هم قرار گیرند و بر مشترکات، دست دوستی بدهند، اما اگر به اختلافات داخلی دامن بزنند هیچ‌گاه به موفقیت دست نمی‌یابند.

این اقدام پیامبر - ﷺ - در مدینه درس بزرگی برای تمامی نهضت‌ها و حرکت‌های اسلامی می‌باشد که ابتدا باید با دیگر مسلمانان موجود در صحنه اتحاد برقرار نمود و گرنه تمام سعی و تلاش بر باد خواهد رفت.

### ۷) معاهده با یهود مدینه:

سه قبیله بزرگ و قدرتمند از «یهود» به نام‌های «بنی قینقاع»، «بنی نضیر» و «بنی قریظه» در مدینه و اطراف آن نفوذ زیادی داشتند. آنان از یک سو از اختلاف و جنگ میان «اوس» و «خزرج» بهره می‌بردند و به اتحاد میان آنان خوشبین نبودند؛ از سوی دیگر نیز «یهود» مدینه با وجود آنکه در مورد پیامبر آخر زمان اطلاعاتی داشتند و او را به خوبی می‌شناختند ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾<sup>(۲)</sup> به خاطر جهالت و حسادت با او دشمنی می‌کردند و قریش مکه را بر ضد پیامبر - ﷺ -

(۱) سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۰۲ - ۵۰۳، به نقل از خورشید نبوت.

(۲) بقره: آیه ۱۴۶. «(اهل کتاب، حضرت محمد ﷺ را خوب) می‌شناسند، بدان گونه که

پسران خویش را می‌شناسند».



تقویت می نمودند.

رسول الله - ﷺ - این وضعیّت را به خوبی شناخت و از آن طرف هم ضعیف بودن و قلیل بودن مسلمانان را در نظر می گرفت، بنابراین با سیاست بسیار خوبی با آنان عهد و پیمان بست.

پیامبر گرامی اسلام - ﷺ - پس از آنکه پایه‌های جامعه‌ی نوین را استوار فرمودند، و وحدت عقیدتی و سیاسی و نظامی را میان مسلمانان برقرار کردند، به برقراری روابط با غیر مسلمانان پرداختند. مقصود آن حضرت ﷺ از برقراری این روابط، تأمین سلامت و امنیّت و سعادت و خیر برای تمامی بشریّت، و سازماندهی تمامی مناطق در یک نظام واحد بود.

در این راستا، پیامبر اکرم - ﷺ - قوانین و مقرراتی را مبنی بر گذشت و نوع دوستی پیشنهاد فرمودند که در آن دوران و زمان آکنده از تعصّب و غرض‌های فردی و گرایش‌های نژادی، سابقه نداشت.

یهودیان، با وجود آنکه در باطن دشمن مسلمانان بودند، اما هنوز هیچ‌گونه مقاومت یا خصومتی از خودشان نشان نداده بودند<sup>(۱)</sup>.

آن حضرت - ﷺ - جهت انسداد سد و عناد، و فتنه و فساد آنها معاهده‌ای تحریری از آنها گرفت تا مخالفت و عنادشان بیشتر نباشد و مسلمانان از فتنه و فساد آنها محفوظ بمانند<sup>(۲)</sup>.

رسول خدا - ﷺ - در این معاهده، نهایت خیرخواهی و همراهی را با آنان مقرر داشتند و کمال آزادی آنان را در امور دینی و امور مالی تأیید کردند، و به هیچ وجه با آنان سیاست تبعید و مصادره و خصومت را پیش نگرفتند<sup>(۳)</sup>.

---

(۱) خورشید نبوت، ص ۳۷۵ - ۳۷۶.

(۲) سیرت مصطفی، ج ۲، ص ۲۱۴.

(۳) خورشید نبوت، ص ۳۷۶.

چکیده‌ای از مهمترین بندهای این پیمان نامه:

(۱) یهود مدینه، در مسائل مذهبی خود آزادند و کسی حق دخالت در امور مذهبی آنان را ندارد.

(۲) در مقابل ظلم و ستم و فساد و برای از بین بردن آن در جامعه، هر دو طرف باید با هم متحد شوند.

(۳) اگر فردی (مانند قریش) بر ضد امضاء کنندگان این عهدنامه بجنگند، باید هر دو طرف به یاری یکدیگر بشتابند و در مقابل دشمن متحد شوند.

(۴) حرمت محدوده‌ی یترب را همگی امضاء کنندگان این پیمان نامه باید رعایت کنند.

(۵) هرگاه در میان امضاء کنندگان این پیمان نامه مشاجره و اختلاف و نزاعی روی دهد که نگران کننده باشد، مرجع حل اختلاف، خداوند (عزوجل) و محمد رسول الله - ﷺ - خواهد بود.

(۶) هیچ کس نباید به قریش و یاری کنندگان قریش امان بدهد.

(۷) رسمی که در پرداخت خون بها و فدیة در مقابل قتل و یا اسیر شدن کسی از قبل رواج داشته، بر همان صورت سابق خود باقی خواهد ماند.

(۸) هر یهودی که تابع مسلمانان باشد و در شهر مسلمانان زندگی کند، حفاظت جان و مالش بر ذمه مسلمانان است، نه بر او ظلم شود و نه دشمنش در مقابلش یاری شود.

(۹) اگر دشمنان رسول الله - ﷺ - بر مدینه حمله کنند، بر یهود لازم است که پیامبر را نصرت و یاری کند، نه اینکه دشمنانش را تقویت نمایند.

(۱۰) اگر مسلمانان قصد صلح با قبیله‌ای را داشته باشند، باید یهود نیز در آن صلح شریک شود<sup>(۱)</sup>.

رسول الله - ﷺ - به یهودیان دستور داد که این عهدنامه را خودشان بنویسند، تا راه فساد و سرپیچی آنان مسدود شود (هر چند بعداً آن را نقض کردند و به سزای اعمالشان رسیدند).

---

(۱) سیرت مصطفی، سیرت النبی - ﷺ - فروغ جاویدان، خورشید نبوت و...

با قطعیت یافتن این پیمان‌نامه، مدینه و اطراف آن به صورت یک دولت فدرال در آمد، که پایتخت آن مدینه و رئیس آن دولت - اگر این تعبیر صحیح باشد - شخص رسول الله - ﷺ - و قدرت و نفوذ و سلطه در چارچوب آن دولت، از آن مسلمین بود<sup>(۱)</sup>.

از عبارات این پیمان‌نامه معلوم می‌گردد که این پیمان‌نامه بین مسلمانان و یهود به این خاطر منعقد گردید که مسلمانان متبوع و یهود تابع و رسول الله - ﷺ - حاکم و رهبر هر دو طرف قرار گیرد و هرگاه اختلافی پیش آید به پیامبر - ﷺ - مراجعه شود و هر چه ایشان دستور دهند، بر آن عمل شود.

مفاد این معاهده بر این امر گواه است که اسلام غالب و غیر مسلمانان تابع خواهند شد<sup>(۲)</sup>.

### **صلح با مخالفان برای اصلاح جامعه:**

این اقدام رسول الله - ﷺ - مبنی بر انعقاد پیمان با غیر مسلمانان، درس بزرگی را در زمینه‌ی سیاست کاری به نهضت‌ها و حرکت‌های جهادی و اصلاحی می‌دهد که تا زمان قدرت گرفتن کامل، باید در مقابل گروه‌های مختلف دشمن فتنه و فسادشان را دفع کرده و به عنوان سپری در مقابل دشمنان بزرگ‌تر از آن کار گرفت.

---

(۱) خورشید نبوت، ص ۳۷۷.

(۲) سیرت مصطفی، ج ۲، ص ۲۱۷.

## بخش سوم سومین سفر از مدینه تا مکه حجّة الوداع

از مدینه تا مکه (حجّة الوداع)<sup>(۱)</sup>:

### انگیزه‌ی این سفر:

رسول اکرم - ﷺ - پس از اینکه ده سال در مدینه به تربیت و اصلاح شاگردانش همّت گماشت و پایه‌ها و اساس حکومت اسلامی را به خوبی بنیان‌گذاری نمود، پروردگارش نیز آخرین آیات و سوره‌ها را بر او نازل فرمود و تمامی وعده‌هایش را محقق ساخت.

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا

﴿۲﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿۳﴾﴾ [نصر: آیه ۱-۴].

«هنگامی که یاری خدا و پیروزی (و فتح مکه) فرا می‌رسد. و مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می‌شوند (و به اسلام ایمان می‌آورند). پروردگار خود را سپاس و ستایش کن و از او آمرزش (خود و یاران خویش را از شتابگری در فرا رسیدن فتح و وقوع پیروزی و اظهار دلتنگی و گلایه از زندگی) بخواه، خدا بسیار توبه‌پذیر است.»

---

(۱) این سفر تمامی روزهایش و تمامی نکته‌هایش درس‌های مهمی برای بشریت می‌باشد، از جداکردن آن به عنوان پیام‌ها و درس‌ها خودداری نمودیم، چراکه تمامی روزهای این سفر و تمامی افعال و اقوال سرور کائنات در این مدرسه‌ی سیّار درس‌های مهم و حیاتی هستند. پس بهتر آن‌که با خود رسول‌الله - ﷺ - همگام شویم و از خود ایشان درس بگیریم.

با نزول این سوره به عنوان آخرین سوره‌ی قرآن، پروردگار مژده‌ی ورود خیل عظیم مردمان را به دایره‌ی اسلام نوید می‌دهد و پیامبرش را به تسبیح و شکر و استغفار فرا می‌خواند.

بوی خداحافظی از این سوره به مشام می‌رسید، آنانی که قلب‌شان به قلب پیامبر ﷺ عطوفت و مهربانی گره خورده بود، به زودی فهمیدند و به همین خاطر ناله سر زدند که وقت سفر آسمانی و رحلت ملکوتی محبوب‌شان نزدیک است.

ظاهراً در «فتح» و «نصرت» الهی، توصیه به «شکر» مناسب است، اما «تسبیح» و «استغفار» که در این سوره بدان اشاره شده با فتح و پیروزی مناسبتی ندارد، به همین علت حضرت عمر - رضی الله عنه - تفسیر این آیه را از صحابه پرسید. هر کدام جوابی ارائه نموده تا اینکه به ابن عباس - رضی الله عنهما - که جوانی تیزهوش و آگاه بود، روی نمودند و نظر ایشان را جویا شدند، ابن عباس گفت: این آیات نزدیکی وفات پیامبر - ﷺ - را اعلام می‌دارد <sup>(۱)</sup>.

طبق اراده‌ی الهی، روح و روان اُمت از شائبه‌ی بت‌پرستی و عادات جاهلی پاک شد و با نور ایمان منور گردید، دل‌ها با نور محبت خدا و رسول، فروزان گشت و بیت‌الله از وجود بت‌ها پاک‌سازی شد. از این طرف مسلمانان بعد از فراق طولانی بیت‌الله، سر تا پا عشق و علاقه شدند و کاسه‌ی مهر و محبت‌شان لبریز گشت، از طرف دیگر لحظات جدایی رسول الله - ﷺ - از اُمت نزدیک شد و وقت وداع و خداحافظی فرا رسید <sup>(۲)</sup>.

از این جهت ضرورت داشت که اصول اساسی اخلاق اسلامی و آیین شریعت در یک مجموعه برای جهانیان اعلام گردد.

آن حضرت - ﷺ - از زمان هجرت تا حالا حج نکرده بودند، تا مدتی قریش سد

---

(۱) بخاری ذیل سوره‌ی نصر.

(۲) نبی رحمت، ص ۳۸۵.

راه بودند، پس از صلح حدیبیه فرصت پیش آمد، اما مصلحت بر این بود که این حج در آخر انجام گیرد<sup>(۱)</sup>.

کار دعوت و ابلاغ رسالت به پایان رسیده بود، و جامعه‌ی نوین بر پایه‌ی اثبات الوهیت خدای یکتای بی‌همتا و نفی الوهیت دیگر خدایان تأسیس شده بود، و مبانی نبوت حضرت ختمی مرتبت در رسالت خاتم النبیین استوار گردیده بود، و گویی هاتمی از درون قلب رسول خدا - ﷺ - ایشان را ندا می‌داد و یادآوری می‌کرد که دوران اقامت آن حضرت - ﷺ - در عالم دنیا نزدیک است به پایان برسد، چنان‌که وقتی «معاذ - رضی الله عنه -» را می‌خواستند به یمن اعزام کنند، ضمن توصیه‌های لازم به ایشان فرمودند:

«ای معاذ! چه بسا پس از امسال دیگر مرا ملاقات نکنی، و شاید وقتی از اینجا بگذری، آرامگاه مرا در کنار مسجدم بیابی؟!».

معاذ - رضی الله عنه - از سوز دل در فراق رسول الله - ﷺ - گریست<sup>(۲)</sup>، اما خواست رسول الله - ﷺ - که اعلام و ابلاغ دین مبین اسلام و اصلاح جامعه‌ی بشریت بود را ترک نکرد، بلکه با دلی پر از غم و اندوه برای اجرا کردن دستور پیامبر - ﷺ - شتافت.

این مطلب گویای این است که پیامبر - ﷺ - توسط وحی از رحلت و سفر آخرتش آگاهی حاصل نموده بود، به همین جهت اجازه‌ی «حج»، که اولین و آخرین حج آن حضرت ﷺ در اسلام بود - داده شد تا در این سفر عظیم نتیجه و ثمرات دعوتی را که بیست و اندی سال در بارور کردن نهال آن، رنج‌های گوناگون را بر خویشتن هموار گردانیده بودند، مشاهده نماید.

پیامبر - ﷺ - اعلام کرد که قصد ادای حج را دارد. به زودی این خبر در سرتاسر شبه جزیره‌ی عربستان پخش شد و طوایف مختلف که عشق زیادی نسبت

(۱) - فروغ جاویدان، ج ۲، ص ۱۶۲.

(۲) خورشید نبوت، ص ۸۵۷.

به زیارت بیت‌الله و همراهی رسول‌الله - ﷺ - در وجودشان جمع گشته بود، تا دهه‌ی سوم ماه ذیقعد خود را به مدینه رساندند، و ازدحام بزرگی تشکیل شد که در صفحات بعد لحظه به لحظه با این کاروان و همگام با رسول‌الله - ﷺ - حرکت خواهیم کرد و از برکات این سفر مبارک برخوردار خواهیم شد.

### اهمیت تبلیغی و تربیتی حجّه‌الوداع<sup>(۱)</sup>:

پیش از آنکه به گزارش سفر پردازیم، لازم است اهمیت این سفر را بار دیگر مرور نماییم؛ امام دعوت در قرن بیستم، حضرت سید ابوالحسن ندوی - رحمه الله - چنین گوید:

رسول اکرم - ﷺ - مدینه را به قصد مکه ترک گفت تا ادای حج نموده و به مسلمانان دین و مناسک آنها را تعلیم دهد، و با ادای امانت و اخذ شهادت از آنها، آخرین توصیه‌های خود را به اُمت عرضه فرماید، همچنین با گرفتن عهد و پیمان از مسلمانان، آثار جاهلیت را زدوده و زیر قدم‌های خود دفن کند.

این حج عملاً جانشین هزاران خطبه و هزاران درس قرار گرفت؛ گویی مدرسه‌ای متحرک و مسجدی سیار و یک پایگاه گشتی بود که جاهل در آن آموزش می‌دید و غافل آگاه می‌شد و تنبل هوشیار شده و ناتوان در آن نیرومند می‌گردید.

ابر رحمتی بود که در حال توقف و حرکت بر سر مردم سایه افکنده بود. آری! ابر رحمتی که با مصاحبت خود و بارانی که با بارش مهر و عطوفت و تربیت و نظارت خود همه‌ی همراهان را فرا گرفته بود<sup>(۲)</sup>.

### آغاز این سفر شگفت‌انگیز (مدرسه‌ی سیار):

پیامبر - ﷺ - روز شنبه ۲۵ ذیقعد پس از غسل و پوشیدن لباس و عبای تازه و

(۱) این حج به «حجّه‌الوداع»، «حجّه‌البلاغ» و «حجّه‌التمام» نیز مشهور است.

(۲) نبی رحمت، ص ۳۸۵ - ۳۸۶.

استعمال خوشبویی و برگزار کردن نماز ظهر، همراه یارانش از مدینه خارج شدند، تا به «ذوالحلیفه»<sup>(۱)</sup> رسیدند، و شب را در آنجا بسر بردند.

فردای آن روز دوباره غسل کردند، و حضرت عایشه - رضی الله عنها -<sup>(۲)</sup> با دست خود بر بدن پیامبر - ﷺ - عطر می مالید، عطریاتی که مُشک نیز در آن بود، سر و بدن آن حضرت ﷺ را خوشبوی گردانید، به اندازه‌ای که عطریات از لابلای گیسوان آن حضرت - ﷺ - و محاسن ایشان برق می‌زد، و بدون آنکه سر و صورتشان را بشویند، آن عطریات را به حال خود واگذاشتند، و پس از ادای نماز ظهر، از همان جا احرام بستند و به یارانش دستور دادند که احرام حج و عمره را ببندند و نیت حج و عمره را همزمان داشته باشند. فرمودند:

«أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتٍ مِنْ رَبِّي فَقَالَ: صَلِّ هَذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ وَقُلْ: عُمْرَةٌ فِي حَجَّةٍ»<sup>(۳)</sup>.

«در شبی که سپری کردیم، پیکی از سوی پروردگرم نزد من آمد و گفت: در این

وادی پربرکت نماز بگزار و نیت کن که یک عمره و یک حج را با هم برگزار کنی!»

سپس «لبیک» گویان از آنجا حرکت کردند؛

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا

شَرِيكَ لَكَ».

«پروردگارا! ما در پیشگاهت حاضر هستیم، خداوندا! هیچ شریکی برایت وجود

ندارد، تمام خوبی‌ها و نعمت‌ها متعلق به توست، و در حکومت و مُلک تو هیچ شریکی

نداری.»

حضرت جابر - رضی الله عنه - می‌فرماید:

«سرم را بلند کردم و به اطراف نگریستم، تا جایی که چشم کار می‌کرد،

---

(۱) ذوالحلیفه: میقات اهل مدینه می‌باشد که در ۶ مایلی مدینه قرار دارد.

(۲) پیامبر ﷺ در این سفر تمامی ازواج مطهرات را همراه داشت.

(۳) صحیح بخاری به نقل از حضرت عمر - رضی الله عنه -



جمعیت موج می‌زد. هنگامی که آن حضرت ﷺ لبیک می‌گفتند، از هر طرف صدای ولوله‌انگیز لبیک گویان، به گوش می‌رسید و تمام دشت و کوه از صدای لبیک به تکان در آمده بود.»

مردم نیز همراه آن حضرت - ﷺ - لبیک می‌گفتند، در کلمات لبیک کم و زیاد می‌کردند، اما آن حضرت - ﷺ - ایراد نمی‌گرفت. تلبیه جاری بود. بعد از حرکت در نقطه «العرج» فرود آمد. مرکب آن حضرت - ﷺ - و ابوبکر - ﷺ - یکی بود. از آنجا به راهش، ادامه داد به «ابواء» آمد، بعد از آن به وادی «عسفان» در «سرف» رسید. سپس از آنجا به «ذی طوی» رفت و شب یک‌شنبه، چهارم ذی‌الحجه را آنجا گذراند بعد از ادای نماز صبح استحمام فرموده، به سوی مکه حرکت کرد، هوا روشن شده بود که از قسمت بالایی مکه وارد شهر شد و به وقت چاشت به مسجد رسید<sup>(۱)</sup>.

در فتح مکه در جاهایی که رسول اکرم - ﷺ - نماز گزارده بودند، مردم به قصد تبرک مساجدی را در آنجا بنا کرده بودند، آن حضرت - ﷺ - در آن مساجد نماز خواندند. این سفر از مدینه تا مکه، نه روز به طول انجامید<sup>(۲)</sup>.

وقتی نگاهش به «بیت الله» افتاد فرمود:

«اللَّهُمَّ زِدْ بَيْتَكَ هَذَا تَشْرِيفًا وَتَعْظِيمًا وَتَكْرِيمًا وَمَهَابَةً.»

بار الها به شرافت و عظمت و بزرگداشت و هیبت خانه‌ی خود بیفزای.

دست‌ها را بلند کرده و تکبیر می‌گفت و این دعا را می‌خواند:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمَنْكَ السَّلَامُ، فَحَيِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ»، وقتی داخل مسجد گردید مستقیماً به سوی بیت رفت و همین که در مقابل «حجرالاسود» قرار گرفت، آن را استلام کرد، بعد به سمت راست رفت و بیت را در سمت چپ خود قرار داد و طواف نمود و در این طواف در سه دور اول «رمل» کرد.

(۱) نبی رحمت، ص ۳۸۷.

(۲) فروغ جاویدان، ج ۲، ص ۱۶۳.

آن حضرت - ﷺ - با سرعت گام برمی داشت اما فاصله‌ی گام‌ها به هم نزدیک بود.

ردای خود را بر یک شانه انداخته و شانه‌ی دیگرش ظاهر بود. هرگاه که از «حجرالاسود» می گذشت، آن را با چوب دستی اش استلام می نمود. هنگامی که از طواف فراغت یافت به پشت «مقام ابراهیم» تشریف آورده این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ [بقره: آیه ۱۲۵].

محل قدم ابراهیم را جایگاه نماز اختیار کنید.

بعد از آن دو رکعت نماز را ادا فرمود. هنگامی که از نماز فراغت یافت، رو به «حجرالاسود» نموده، آن را استلام فرمود. بعد از آن، از در مقابل به جانب «صفا» رفت و همین که به نزدیک آن رسید، فرمود:

﴿إِنَّ الْصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾؛ ابدأ بَمَا بَدَأَ اللَّهُ بِهِ.»

«صفا و مروه از شعایر و نشانه‌های خدای تعالی هستند، آغاز می کنم به آنچه که الله آغاز کرده است.»

بعد بالای «صفا» تشریف برد، تا این که بیت الله در معرض دید قرار گرفت. سپس به سوی قبله متوجه شده، وحدائیت و عظمت خدای عزوجل را اعلام نمود؛ و فرمود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعَدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ.»

«به جز «الله» کسی معبود به حق نیست. او یکتاست و شریکی ندارد، پادشاهی از آن اوست و ستایش برای اوست و او بر هر چیزی تواناست. به جز «الله» کسی معبود به حق نیست، یکتاست، وعده اش را تحقق بخشید، بنده اش را کمک کرد و به تنهایی تمام گروه‌ها را شکست داد.»

رسول اکرم - ﷺ - روزهای یکشنبه، دوشنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه را در مکه

معظمه اقامت نمود. روز پنج‌شنبه هنگام چاشت به اتفاق مسلمانان به «منی» رفتند و آنجا نماز ظهر و عصر را به جای آوردند. شب جمعه را آنجا گذرانند. و روز بعد، با طلوع خورشید به سوی عرفه حرکت کردند<sup>(۱)</sup>.

پیامبر - ﷺ - در عرفات مشاهده کردند که قُبَّه‌ای برای ایشان در «نمره» برپا کرده‌اند. در آن قُبَّه منزل کردند. وقتی آفتاب از نیمروز گذشت، دستور دادند ناقه‌ی قسواء را برای ایشان آماده کردند، و بر آن سوار شدند و به میانه‌ی بیابان عرفات آمدند و در حالی که یکصد و بیست و چهار هزار یا یکصد و چهل و چهار هزار تن از مسلمانان در اطراف آن حضرت - ﷺ - گرد آمده بودند، در میان مردم برای ایراد خطابه ایستادند، در این محل بر روی شتر خطبه‌ی مهمی ایراد فرمود که طی آن، اصول اسلام را شرح و توضیح داد و اساس شرک و جاهلیت را منهدم نمود؛

«أَيُّهَا النَّاسُ! اسْمَعُوا قَوْلِي، فَإِنِّي لَا أَذْرِي لَعَلِّي لَا أَلْقَاكُمْ بَعْدَ عَامِي هَذَا بِهَذَا الْمَوْقِفِ أَبَدًا».

«إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا».

«أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمِي مَوْضُوعٌ، وَدِمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ، وَإِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَضَعُ مِنْ دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ؛ كَانَ مُسْتَرَضِعًا فِي بَنِي سَعْدٍ فَقَتَلْتَهُ هَدْيًا».

«وَرَبَا الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ، وَأَوَّلُ رَبَا أَضَعُ مِنْ رَبَانَا رَبَا عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَإِنَّهُ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ».

«فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانِ اللَّهِ وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُوطِئَنَّ فُرُوشَكُمْ أَحَدًا تَكَرَّهُونَهُ. فَإِنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ، وَهِنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ».

«وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ كِتَابَ اللَّهِ».

«وَأَنْتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّي فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟»<sup>(۱)</sup>.

«هان، ای مردمان! سخن مرا بشنوید؛ که من نمی‌دانم، شاید دیگر سال‌های آینده شما را در این موقف ببینم!»

«ای مردم! همانا خون‌ها و امواتان همانند حرمت این روز، در این ماه و در این سرزمین، بر یکدیگر حرام است.»

«بدانید، تمام رسوم جاهلیت زیر پاهای من پایمال می‌شود، خون‌بهای هر خونی که در جاهلیت ریخته شده، ملغی و بی‌اثر است. و نخستین خونی که آن را بی‌اثر اعلام می‌کنم، خون (عموزاده‌ام) «ربیعہ ابن حارث» است، که در میان «بنی سعد» شیر خورده بود و «هذیل» او را به قتل رساندند. رباهای جاهلیت همه ملغی می‌شود. و اکنون (برای اولین قدم) نخستین ربایی که الغای آن را اعلام می‌کنم، رباهای عموم «عباس بن عبدالمطلب» می‌باشد، که همه باطل است.»

«ای مردم! درباره زنان از الله بترسید؛ زیرا شما ایشان را به عنوان امانت الهی به اختیار دارید و به نام الله دامن ایشان را بر خویش حلال کرده‌اید. حق شما بر آنان این است که کسی را که خوش ندارید بر جایگاه شما نشانند، اگر چنین کنند، شما آنان را بزنید، اما نه چندان که آسیب ببینند، حق آنان بر شما این است که خوراک و پوشاک‌شان را در حد متعارف مهیا کنید.»

«من در میان شما چیزی گذاشته‌ام که اگر به آن چنگ بزنید گمراه نخواهید شد، و آن قرآن کریم است.»

«ای مردم! شما درباره من سؤال خواهید شد، پس چه خواهید گفت؟!»

صحابه‌ی کرام - رضی الله عنهم اجمعین - گفتند:

«ما گواهی می‌دهیم که شما پیام الهی را رساندید و امانت الهی را ادا کردید

---

(۱) خورشید نبوت، نبی رحمت، فروغ جاویدان و... نقل از سیره ابن هشام، صحیح مسلم و

و نسبت به امت خیر خواهی نمودید.»

آن‌گاه رسول اکرم - ﷺ - در حالی که انگشت شهادت را به سوی آسمان بلند کرده بود سه مرتبه فرمودند:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ» «بارالها! تو گواه باش»<sup>(۱)</sup>.

در بیابان عرفات، آن کسی که سخنان رسول خدا - ﷺ - را با صدای بلند به مردم می‌رساند، ربیعہ بن أمیة بن خلف رضی اللہ عنہ بود<sup>(۲)</sup>.

پس از فراغت نبی اکرم - ﷺ - از ایراد خطبه در بیابان عرفات در میان انبوه مسلمانان، این آیه شریفه بر آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نازل گردید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

[مائده: آیه ۳].

«امروز دینتان را برایتان کامل گردانیدم، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را به عنوان دین برای شما انتخاب کردم!»

وقتی این آیه نازل شد، حضرت عمر - رضی اللہ عنہ - گریست. نبی اکرم - ﷺ - به او گفتند:

«مَا يُبْكِيكَ؟» چرا می‌گریی؟!

(حضرت عمر رضی اللہ عنہ) گفت:

«سبب گریه‌ی من آن است که تاکنون همواره دینمان رو به ازدیاد بود، اما، اینک کامل شد، هرگز هیچ چیز کامل نگردد مگر آنکه رو به نقصان گذارد!»

(پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) فرمودند:

«صَدَقْتَ» راست می‌گویی!<sup>(۳)</sup>

---

(۱) نبی رحمت، ص ۳۹۳.

(۲) سیرة ابن هشام، ج ۲، ص ۶۰۵.

(۳) خورشید نبوت، نقل از تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۴۵۶.

پس از اتمام خطبه، بلال - رضی الله عنه - اذان داد و اقامه گفت، و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نماز ظهر را با آن جماعت انبوه گزاردند. بلافاصله، بلال اقامه‌ی نماز عصر را گفت و آن حضرت - صلی الله علیه و آله - نماز عصر را (با جماعت) گزاردند و بین دو نماز، نافله نخواندند. آن‌گاه سواره به سوی موقف<sup>(۱)</sup> آمدند.<sup>(۲)</sup>

و بالای شتر ایستادند و مشغول دعا، تضرع و ابتهال و اظهار عجز و نیاز گردیدند. در حال دعا، دست‌هایش را تا سینه بالا می‌برد، گویی مسکین و بیچاره‌ای است که برای نان شب تکدی می‌کند. در دعایش این کلمات را بر زبان می‌آورد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي، وَتَرَى مَكَانِي، وَتَعْلَمُ سِرِّي وَعِلَانِيَّتِي، لَا يَخْفَى عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي، أَنَا الْبَائِسُ الْفَقِيرُ الْمُسْتَغِيثُ الْمُسْتَجِيرُ الْوَجِلُ الْمُشْفِقُ الْمُقَرُّ الْمُعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ، أَسْأَلُكَ مَسْأَلَةَ الْمَسْكِينِ وَأَبْتَهَلُ إِلَيْكَ ابْتِهَالَ الْمُذْنَبِ الدَّلِيلِ، وَأَدْعُوكَ دُعَاءَ الْخَائِفِ الضَّرِيرِ، مَنْ خَضَعَتْ لَكَ رَقَبَتُهُ، وَفَاضَتْ لَكَ عَيْنَاهُ، وَذَلَّ جَسَدُهُ، وَرَغِمَ أَنْفُهُ لَكَ. اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي بَدْعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا، وَكُنْ بِي رَوْفًا رَحِيمًا، يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَيَا خَيْرَ الْمُعْطِينَ»<sup>(۳)</sup>.

«ای الله! تو سخن مرا می‌شنوی و جای مرا می‌بینی و راز و آشکار مرا می‌دانی. بر تو هیچ چیزی از حال من پوشیده نیست.

من مصیبت‌زده و محتاج و فریادگر هستم. پناهنده، پریشان و بیمناکم. به گناهان خود معترف و اقرار کننده‌ام، از تو می‌خواهم مانند خواستن مسکینی، در حضور تو تضرع می‌کنم مانند تضرع گناهکار و ذلیل، و تو را می‌خوانم مانند خواندن بیمناک نابینا، مانند کسی که گردنش در حضورت خم شده و جسمش خوار گشته و بینی‌اش خاک‌آلود

---

(۱) موقف، یعنی جای وقوف و ماندن، در این جایگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا دیر وقت به دعا مشغول بود. این جایگاه، هنوز هم معروف و مشخص است.

(۲) منبع سابق، ص ۸۶۳.

(۳) معجم کبیر طبرانی، و نبی رحمت، ص ۳۸۹.

گردیده است.

بار الها! مرا با دعا کردن در حضور خود، ناکام و محروم مگردان، و با من مهربان و بخشنده باش، ای بهترین خواسته‌شدگان و ای بهترین عطا کنندگان».

پیامبر اکرم - ﷺ - اُسامه رضی الله عنه را پشت سرشان سوار کردند، و شتابان تاختند تا به «مُزدلفه» رسیدند. در آنجا نمازهای مغرب و عشا را با یک اذان و دو اقامه گزاردند و در فاصله بین دو نماز به ذکر و تسبیح پرداختند. آن‌گاه استراحت کردند تا وقتی که سپیده دم طالع شد، نماز صبح را، هنگامی که هوا به خوبی روشن شد، با یک اذان و یک اقامه گزاردند؛ آن‌گاه بر ناقه‌ی قصواء سوار شدند و به مشعرالحرام رفتند، و رو به قبله ایستادند، و دعا کردند و تسبیح و تکبیر و تهلیل سر دادند و همچنان سرپا بودند تا اینکه روز کاملاً برآمد.

آن‌گاه، از مُزدلفه پس از آنکه خورشید طالع شد به سوی «منی» شتافتند، و فضل بن عباس رضی الله عنه را پشت سرشان سوار کردند، و رفتند تا به بطن «مُحسّر» رسیدند. اندکی دیگر تاختند، آن‌گاه راه میانه‌ای را که به «جمره‌ی کبری» منتهی می‌گردید در پیش گرفتند تا به جمره‌ی کُبری که در کنار آن در آن زمان درختی بود، و آن را «جمره‌ی عقبه» و «جمره اولی» نیز می‌نامیده‌اند، رسیدند. آن حضرت صلی الله علیه و آله جمره عقبه را با هفت سنگریزه رمی کردند، و با پرتاب هر سنگریزه «الله اکبر» می‌گفتند. سنگریزه‌ها نه خیلی ریز و نه خیلی درشت بودند، و آن حضرت - ﷺ - آن سنگریزه‌ها را از همان وادی جمع کرده <sup>(۱)</sup> بودند <sup>(۲)</sup>.

آن‌گاه به طرف «منی» بازگشت و موعظه بلیغی برای مردم ایراد فرمود و طی آن،

---

(۱) سید ابوالحسن ندوی - رحمه الله - در نبی رحمت نوشته‌اند که پیامبر - ﷺ - قبل از رسیدن به وادی «مُحسّر» به «ابن عباس - رضی الله عنهما» دستور دادند که هفت عدد سنگریزه را برایش جمع کند.

(۲) خورشید نبوت، ص ۸۶۳.

مردم را از حرمت و بزرگداشت «یوم النحر» آگاه ساخت و درباره‌ی ارزشی که این روز در پیشگاه حق دارد، توضیحاتی داد. نیز درباره‌ی حرمت و فضیلت «مکه» بر دیگر شهرها تأکید نموده و به اطاعت و فرمانبرداری از فرمانروایی که طبق کتاب الله فرمانروایی کند، دستور داد و به حضار فرمود که مناسک و احکام حج را از آن حضرت - ﷺ - یاد بگیرند و تأکید کرد مبدا بعد از او، راه کفار را بگیرند و یکدیگر را گردن زنند و فرمود این مطالب را به دیگران برسانید<sup>(۱)</sup> و سپس این خطبه را ایراد فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَلَا أُمَّةَ بَعْدَكُمْ، أَلَا فَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ، وَصَلُّوا حَمْسَكُمْ، وَصُومُوا شَهْرَكُمْ، وَأَدُّوا زَكَاةَ أَمْوَالِكُمْ طَيِّبَةً بِهَا أَنْفُسُكُمْ، وَتَحَبُّونَ بَيْتَ رَبِّكُمْ، وَأَطِيعُوا وُلاةَ أَمْرِكُمْ، تَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّكُمْ».

«ای مردم! پس از من پیامبری دیگر نخواهد بود، و پس از شما امتی دیگر نخواهد بود. هُشدار، که خدایتان را پرستش کنید، و پنج نمازتان را بگزارید، و یک ماهتان را روزه بگیرید، و زکات امواتان را با میل و رغبت ادا کنید، و خانه‌ی خدایتان را حج بگزارید، و زمامدارانتان را فرمان ببرید، تا به بهشت خدایتان وارد شوید!»<sup>(۲)</sup>

آن‌گاه به «منحر»<sup>(۳)</sup> منی تشریف برد و ۶۳ شتر با دست مبارک، ذبح فرمود (این تعداد شتر، برابر با عمر مبارک آن حضرت - ﷺ - بود) بعد از آن به حضرت علی - کرم‌الله وجهه - دستور داد که باقیمانده آن یکصد شتر را ذبح نماید. هنگامی که از ذبح قربانی‌ها فراغت حاصل شد، سلمانی را طلب کرد و موی سر مبارک را تراشید و موهای مبارک را بین کسانی که نزدیک بودند تقسیم فرمود. بعد سوار شتر شد و

(۱) نبی رحمت، ص ۳۹۱.

(۲) خورشید نبوت، نقل از معدن الاعمال، ح ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ به روایت از ابن جریر و ابن عساکر.

(۳) منحر: کشتارگاه.



به سوی «مکه» حرکت کرد. آنجا طواف زیارت (طواف افاضه) کرده، نزد زمزم آمد و در حالت ایستاده، آب زمزم نوشید<sup>(۱)</sup>.

سپس به سراغ فرزندان مطلب رفتند که بر سر چاه زمزم ایستاده بودند و حاجیان را آب می دادند، و به آنان گفتند:

«انزِعُوا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَلَوْلَا أَنْ يَغْلِبَكُمْ النَّاسُ عَلَى سِقَايَتِكُمْ لَنَزَعْتُ مَعَكُمْ».

«ای فرزندان مطلب! به آب کشیدن از زمزم ادامه دهید که اگر نبود خوف اینکه مردم عملاً سمت سقایت را از دست شما باز بگیرند، من نیز همراه شما از زمزم آب می کشیدم!»

فرزندان مطلب دلوی به دست آن حضرت ﷺ دادند، و آن حضرت ﷺ از آب زمزم نوشیدند<sup>(۲)</sup>.

در روز عید قربان، «یوم النحر»، دهم ذیحجه، نیز نبی اکرم - ﷺ - هنگامی که آفتاب پهن شده بود، در حالی که بر استری خاکستری رنگ سوار بودند، و حضرت علی - ﷺ - صدای آن حضرت ﷺ را با تکرار سخنانشان به مردم می رسانید، و مردم بعضی ایستاده و بعضی نشسته بودند<sup>(۳)</sup>، به ایراد خطبه پرداختند، و در این خطبه برخی سخنان خطبه‌ی پیش را تکرار کردند؛ چنان که بخاری و مسلم از ابوبکره روایت کرده‌اند که گفت:

«پیامبر اکرم - ﷺ - در روز عید قربان برای ما خطبه خواندند، و گفتند:

«إِنَّ الزَّمَانَ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلَاثٌ مُتَوَالِيَاتٌ، ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبٌ مُضَرٌ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ».

(۱) نبی رحمت، ص ۳۹۱.

(۲) خورشید نبوت، نقل از صحیح مسلم، «باب حجّة النبی»، ج ۱، ص ۳۹۷-۴۰۰.

(۳) سنن ابی داوود، «باب ای وقت یخطب یوم النحر»، ج ۱، ص ۲۷۰.

«گردونه‌ی زمان همواره با همان وضعیتی که در روز آغاز آفرینش آسمان‌ها و زمین داشته است گردنده است. سال دوازده ماه دارد که چهار ماه آن ماه‌های حرام‌اند: ذیقعدہ، ذیحجّه، محرّم و رجب مُضَرّ که میان جمادی و شعبان قرار دارد».

بعد، فرمودند: اکنون کدام ماه است؟

گفتند: خدا و رسول او دانایند!

آن حضرت - ﷺ - سکوت کردند، به گونه‌ای که گمان کردیم می‌خواهند این

ماه را با نام دیگری بنامند،

گفتند: مگر ذیحجّه نیست؟

گفتیم: چرا؟

گفتند: اینجا کدام شهر است؟

گفتیم: خدا و رسول او دانایند! آن حضرت ﷺ سکوت کردند به گونه‌ای که

گمان کردیم می‌خواهند این شهر را با نام دیگری بنامند.

گفتند: مگر این شهر مکه نیست؟

گفتیم: چرا؟

گفتند: امروز چه روزی است؟

گفتیم: خدا و رسول او دانایند! آن حضرت سکوت کردند به گونه‌ای که گمان

کردیم می‌خواهند این روز را با نام دیگری بنامند.

گفتند: مگر روز نحر نیست؟

گفتیم: چرا!

گفتند:

«فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا فِي

شَهْرِكُمْ هَذَا».

«وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلَا فَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي ضَلَالًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ

رِقَابَ بَعْضٍ».

«أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟».

«اینک، خون‌های شما و اموال شما و آبروهای شما محترم است و حریم حرمتش را باید همچون حرمت امروز در این شهر و در این ماه رعایت کنید!»  
«آری، خدایتان را ملاقات خواهید کرد، و او راجع به اعمال شما از شما پرس و جو خواهد کرد؛ بنابراین، پس از من به قهقرا نروید و گمراه نشوید و گردن یکدیگر را نزنید!»

«آگاه باشید؛ آیا پیام خدا را به شما رسانیدم؟»

مردم گفتند: آری.

رسول خدا - ﷺ - گفتند:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ! فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَرَبِّ مُبَلِّغٍ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ»<sup>(۱)</sup>.

«بار خدایا، شاهد باش! این پیام مرا حاضرین به غایبین برسانند، چه بسا کسی که با واسطه پیام مرا دریافت می‌کند فراگیرنده‌تر از آن کسی باشد که بی‌واسطه می‌شنود!»  
(۲)

خطیب تبریزی در مشکاة المصابیح جملاتی دیگر را بدین شکل نقل کرده است:

«أَلَا لَا يَجْنِي جَانٍ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ، أَلَا لَا يَجْنِي جَانٍ عَلَى وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ عَلَى وَالِدِهِ، أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ أَيْسَ مِنْ أَنْ يُعْبَدَ فِي بَلَدِكُمْ هَذَا أَبَدًا وَلَكِنْ سَتَكُونُ لَهُ طَاعَةٌ فِيمَا تَحْتَقِرُونَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ فَسَيَرْضَى بِهِ»<sup>(۳)</sup>.

«آگاه باشید! هر کس جنایتی بکند فقط به خویشتن (ظلم) کرده است، و بدانید! هیچ پدری بر فرزندش ظلم نمی‌کند و هیچ فرزندی نیز بر پدرش ظلم نمی‌کند، و بدانید و

(۱) صحیح البخاری، «باب الخطبة أيام منى»، ج ۱، ص ۲۳۴ و...

(۲) خورشید نبوت، ص ۸۶۵.

(۳) ترمذی، ابن‌ماجه و مشکاة المصابیح در کتاب الحج.

آگاه باشید که شیطان از اینکه در این شهر او را عبادت و بندگی کنند ناامید شده است، اما در لابلای کارهایی که آنها را ناچیز می‌شمارید، پیروی او را می‌کنید و به همین اندازه خشنود و راضی می‌گردد!» (پس در این مورد نیز مواظب باشید)

سپس در همان روز به طرف «منی» حرکت کرد، شب را در همان جا گذراند و روز بعد تا زوال آفتاب منتظر ماند. آن‌گاه از سواری پایین آمد و جهت «رمی جمار» (سنگ باران شیطان) تشریف برد. نخست «جمره اولی»، بعد «جمره وسطی» و در آخر «جمره عقبی» را رمی نمود. در «منی» دوبار ایراد خطبه فرمود (یکی روز قربانی که قبلاً گذشت و دومی روز دوم یوم النحر).

در اینجا توقف فرمود، تا این که روزهای سه‌گانه ایام تشریق را کامل کرد (و به ادای مناسک و تعلیم احکام شریعت، و ذکر خدا، و برقراری سنت‌های قربانی مطابق آیین ابراهیم علیه السلام، و زدودن آثار و نشانه‌های شرک پرداختند) بعد به سوی «مکه» حرکت نمود و سحرگاهان، طواف وداع را به جای آورد.

پیامبر بزرگوار اسلام، همین که از ادای مناسک حج فراغت یافتند، به سرعت به سوی مدینه‌ی منوره رکاب کشیدند، نه برای آنکه در آنجا قدری از رنج سفر بیاسایند، بلکه به سوی مدینه می‌شتافتند تا بار دیگر مبارزه و کار و کوشش را برای خدا و در راه او از سر بگیرند<sup>(۱)</sup>.

وقتی به محل «غدیر خم»<sup>(۲)</sup> رسید، خطبه‌ای ایراد فرمود و فضیلت سیدنا «علی بن ابی‌طالب علیه السلام» را بیان کرد و فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاَهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالِ الْآهَ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ»<sup>(۳)</sup>.

سبب ایراد این خطبه این بود که بعضی از مردم درباره‌ی حضرت علی - علیه السلام - (بدون

---

(۱) خورشید نبوت، ص ۸۶۷.

(۲) غدیر خم، منطقه‌ای است بین مکه و مدینه که دو میل از «حجفه» فاصله دارد.

(۳) سیره النبی صلی الله علیه و آله لابن کثیر، ج ۴، ص ۴۱۵ - ۴۱۶ به روایت امام احمد و «نسائی».

سبب) پیش آن حضرت ﷺ شکایت کردند. نیز برخی از افراد که در یمن، همراه حضرت علی - ﷺ - بودند، علیه او اعتراضاتی مطرح کردند. با آن که روش حضرت علی (کرم الله وجهه) کاملاً مبنی بر عدل و انصاف بود، ولی آنها روش او را ظلم و جور پنداشتند. به همین سبب، رسول اکرم - ﷺ - منزلت حضرت علی ﷺ را توضیح داد<sup>(۱)</sup>.

«هر کسی من دوست او هستم، پس «علی» هم دوست اوست، خدایا! هر کسی «علی» را دوست بدارد، تو هم او را دوست بدار، و هر کسی با وی عداوت کند، تو او را دشمن بدار».

هنگامی که به «ذوالحلیفه» رسید، شب را همان جا گذراند، همین که نگاهش به «مدینه» افتاد، سه بار تکبیر گفت و فرمود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. آيُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ، صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ»<sup>(۲)</sup>.

«به جز «الله» کسی معبود به حق نیست. او یکتاست و شریکی ندارد، پادشاهی از آن اوست و ستایش برای اوست و او بر هر چیزی تواناست. بازگشتگانیم، توبه‌کنندگان، عبادت‌گزاران، سجده‌کنندگان و سپاسگزاران برای پروردگارانمان. خداوند وعده‌اش را تحقق بخشید، بنده‌اش را کمک کرد و به تنهایی تمام گروه‌ها را شکست داد».

و آن حضرت - ﷺ - هنگام روز وارد «مدینه» گردید<sup>(۳)</sup>.

---

(۱) ابن کثیر ج ۴، ص ۴۱۶. جهت تفصیل بیشتر و آگاهی از واقعه‌ی غدیر به رساله «حدیث غدیر، مولای مؤمنان و ما اهل سنت» به قلم حافظ محمد سلیم آزاد مراجعه شود.

(۲) زاد المعاد، ج ۱، ص ۲۴۹.

(۳) نبی رحمت، ص ۳۹۲.

## بخش چهارم

### کارنامه‌ی پُر ارج پیامبر و ارمغان‌های جاویدان بعثت محمدی

#### کارنامه‌ی پُر ارج پیامبر ﷺ<sup>(۱)</sup>:

پیش از آن‌که کوله‌بار سفرمان را بر زمین بگذاریم و از پیامبر عطوفت و مهربانی خداحافظی کنیم «سزاوار است نگاهی هر چند گذرا بر کارنامه‌ی پُر ارج آن حضرت ﷺ و دستاوردهای باعظمت رسالت ایشان بیافکنیم؛ دستاورد چشمگیری که حضرت ختمی مرتبت را از دیگر انبیا و مرسلین ممتاز گردانیده و تاج سروری اوّلین و آخرین را بر تارک ایشان نشانیده است.

به آن حضرت ﷺ فرمان رسید:

﴿يَتَأْتِيهَا الْمَزْمَلُ ﴿١﴾ قُمْ أَلَيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [مزل / ۱ - ۲]

ای جامه به خود پیچیده! شب جز اندکی (از آن) بیدار بمان.

﴿يَتَأْتِيهَا الْمُدْرِيَّةُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ [مدثر: آیه ۱ و ۲].

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده!) برخیز و (مردمان را از عذاب

یزدان) بترسان!

آن حضرت - ﷺ - نیز قیام کردند و بیش از بیست سال تمام همچنان ایستاده ماندند، و بار امانت کُبرای رسالت آسمانی را در این پهنه‌ی زمین بر دوش کشیدند؛ وظیفه‌ی تمامی بشریت را، تمامی وظیفه‌ی عقیده و دین و آیین را، و مسئولیت و کارگردانی مقاومت و مبارزه در میدان‌های گوناگون را.

پیامبر گرامی اسلام - ﷺ - مسئولیت جهاد و مبارزه‌ی سخت‌کوشانه را در میدان‌های گسترده‌ی وجدان بشری که از دیرباز تحت اشغال تصوّرات و اوهام جاهلیت قرار گرفته، و تحت جاذبه‌های زمینی و انگیزه‌های این جهانی زمین‌گیر

---

(۱) این فصل عیناً از فصل شانزدهم کتاب «خورشید نبوت ترجمه‌ی الرحیق المختوم» که

گفتاری زیبا و دلنشین از شهید سید قطب می‌باشد، نقل می‌گردد.

شده، و در غل و زنجیر شهوت پرستی گرفتار آمده بود، یک تنه بر عهده گرفتند، و همین که از کار پاک سازی و تصفیه وجدان انسانی در وجود شماری از یاران شان فراغت یافتند، و توانستند آنان را از زیر فشار کابوس سهمگین جاهلیت و خواب سنگین زندگانی زمینی رهایی بخشند؛ نبردی دیگر در میدانی دیگر، بلکه نبردهای پیاپی دیگری در میدان های به هم پیوسته ی دیگری آغاز کردند. نبرد با دشمنان دعوت الهی اسلام، که پایگاه نوپای دعوت آسمانی را در محاصره ی خویش گرفته بودند، و از اطراف بر سر باوردارندگان این دعوت ریخته بودند، و پافشاری و اصرار فراوان داشتند بر اینکه نهال نورس این شجره ی طیبه را در همان آغاز رویش و بالندگی از ریشه درآورند، و نگذارند نشو و نما پیدا کند، و در اعماق خاک ریشه بدواند، و در فضای لایتناهی شاخه هایش را بگستراند، و رفته رفته قلمروهای بیشتری را زیر سایه ی خود بیاورد؟! و باز، همین که از صحنه های نبرد داخلی در میدان های جنگ جزیره العرب خواستند دمی بیاسایند، ارتش روم در حال آماده شدن برای ضربت زدن به این امت جدید بود، و برای حملاتی گسترده بر علیه سرزمین های شمالی قلمرو اسلام آماده می گردید.

در اثنای این سَرایا و غزوات، نبرد نخستین در میدان وجدانی بشری نیز همچنان در جریان بود، و آن نبردهای سرنوشت ساز در صحنه ی درون و روان تازه مسلمانان و گروندگان احتمالی به آیین اسلام هنوز به پایان نرسیده بود؛ زیرا، این نبرد بی امان، جاودانه است، و علمدار آن شیطان است که لحظه ای از کوشش و فعالیت در اعماق وجدان افراد بشر نمی آساید. از سوی دیگر، حضرت محمد ﷺ - در این میان بر پای ایستاده اند، و محکم و استوار به دعوت آسمانی و الهی خویش می پردازند، و کارزار دامنه داری را که در این میدان های دور از یکدیگر در جریان است، رهبری می فرمایند. در حالی که دنیا بر ایشان اقبال کرده و روی خوش نشان داده است، با تنگدستی روزگار می گذرانند، و در شرایطی که پیروان دین باور آن حضرت ﷺ در پیرامون ایشان زیر سایه های آسایش و امنیت به سر

می‌برند، خود ایشان پیوسته به کار و کوششی خستگی‌ناپذیر ادامه می‌دهند، و لحظه‌ای فارغ نمی‌نشینند؛ و با همه‌ی اینها، در تمامی این گیر و دارها صبر جمیل اختیار می‌کنند، و به شب زنده‌داری و عبادت خدا و ترتیل آیات و سُور شریفه قرآن اهتمام می‌ورزند، و از همه گسسته و به حق پیوسته‌اند؛ همان‌گونه که خداوند سبحان به ایشان امر فرموده است! <sup>(۱)</sup>.

به همین شیوه، پیامبر بزرگ اسلام ﷺ، در گیر و دار این نبرد بایسته و پیوسته، بیش از بیست سال تمام به سر بردند؛ در طول این مدّت، هیچ کاری ایشان را از کار دیگر باز نمی‌داشت، تا آن‌که دعوت اسلام در آن‌چنان میدان گسترده و آن‌چنان قلمرو پهناوری به پیروزی رسید و فراگیر گردید که خردها سرگردان ماندند! سرتاسر عربستان به آیین آن حضرت ﷺ گردن نهاد، و غیرت و حمیت جاهلیّت از هر کران آن رخت بریست، و اندیشه‌های بیمار قوم عرب، بیدار گردید، تا آنجا که بُتان را ترک گفتند، بلکه با دستان خویش در هم شکستند. آوازه‌ی توحید در فضای جزیره‌العرب طنین‌انداز شد، و بانگ اذان نمازهای پنج‌گانه‌ی شبانه‌روزی در سرتاسر صحرای پهناوری که آیین جدید آن را زنده ساخته بود، آفاق آسمان را می‌شکافت، و قاریان قرآن در شمال و جنوب آن سرزمین، آیات کتاب خدا را می‌خواندند، و احکام الهی را به اجرا در می‌آوردند.

تیره‌ها و طایفه‌ها و قبیله‌هایی که از یکدیگر فاصله گرفته بودند و پراکنده شده بودند، یک‌پارچه شدند. انسان از بندگی بندگان گسست، و به بندگی خدای جهان پیوست. دیگر، قاهر و مقهور، غالب و مغلوب، برده و ارباب، حاکم و محکوم، و ظالم و مظلوم مطرح نبود. همه‌ی مردم بندگان خدایند؛ برادرانی که دل در گرو عشق یکدیگر، و سر در خط فرمان‌ها و احکام الهی دارند؛ خداوند پیرایه‌های کبر و نخوت جاهلیّت و فخرفروشی به واسطه‌ی پدران و نیاکان را از وجود آنان زدوده است، و دیگر نه عرب بر عجم، و نه عجم بر عرب، و نه سفیدپوست و سُرخ‌پوست

---

(۱) فی ظلال القرآن، سیّد قطب، ج ۲۹، ص ۱۶۸ - ۱۶۹.



بر سیاه‌پوست، شرف و امتیازی نخواهد داشت، مگر به اساس تقوای الهی. مردم همه فرزندان آدم‌اند، و آدم نیز از خاک!؟

با این ترتیب، در پرتو موفقیت و پیروزی این دعوت الهی و آسمانی، وحدت قوم عرب، وحدت بنی‌نوع انسان، عدالت اجتماعی، و سعادت بشری، چه در مسائل و مشکلات دنیوی، و چه در مسائل و مشکلات اخروی، تحقق یافت. مسیر گردش روزگار تغییر پیدا کرد. چهره‌ی زمین دگرگون گردید، و روند تاریخ به سوی دیگری گرایش یافت، و طرز تفکر افراد بشر به کلی متفاوت گردید.

پیش از ظهور دعوت اسلام، روح جاهلیت بر تمامی جهان سیطره یافته بود، و وجدان بشری متعفن، و روح انسان معذب شده بود. ارزش‌ها و معیارها در آن جوّ تاریک از کار افتاده بودند، و ظلم و ستم و بردگی بر آن سایه افکنده بود، و امواج سهمگین خوشگذرانی تبهکارانه با محرومیت بیچاره‌کننده در هم آمیخته، و پرده‌های ضخیم کفر و ضلالت و ظلمت، علیرغم حضور دیانت‌های آسمانی اما تحریف شده، که از ضعف و نقاهت رنج می‌بردند، از کران تا کران آمیخته بود. ادیان دیگر سیطره‌ای بر جان انسان‌ها نداشتند، و به صورت مراسمی خشک و بی‌روح در آمده بودند.

وقتی این دعوت بزرگ، نقش خود را در زندگانی این جهانی بشر ایفا کرد، روح بشر از اوهام و خرافات، و از بندگی و بردگی، و تباهی و آلودگی، و پلیدی و پوسیدگی رهایی یافت، و جامعه‌ی انسانی از ستم و سرکشی، گسستگی و افسردگی، و اختلاف طبقاتی و استبداد فرمانروایان و تحقیر و تحمیر کاهنان رست؛ و اسلام بر سازندگی جهان بر پایه‌های عفت و طهارت و مثبت‌نگری و سخت‌کوشی و آزادگی و نوگرایی و معرفت و یقین و اعتماد و ایمان و عدالت و کرامت، و کار پیوسته در جهت رشد و شکوفایی زندگی انسان، و ارتقاء حیات معنوی بشر، و حق را به حقدار رسانیدن در گردونه‌ی حیات اجتماعی بشر، همّت

گماشت<sup>(۱)</sup>.

در پرتو این تحولات، جزیره‌العرب شاهد نهضتی مبارک گردید که از زمانی که در پیرایه‌ی آبادی بر آن بسته شد، همانند این نهضت را مشاهده نکرده بود، و هرگز صفحات تاریخ قوم عرب، درخششی را که در این ایام بی‌مانند عمر اجتماعی خویش داشت، دیگر به دست نیاوردند<sup>(۲)</sup>.

## جهان نوین

### در شمار جلوه‌های بعثت محمدی و از عطایای آن<sup>(۳)</sup>

واقعیتی که نمی‌توان آن را انکار نمود، این است که جهانی که اکنون در آن به سر می‌بریم و نیز ادوار آینده آن، همگی به حساب بعثت محمدی و دعوت عمومی و جاویدان او و تلاش‌های مثمر ثمرش به شمار می‌آیند؛ زیرا این محمد رسول الله - ﷺ - بود که شمشیر مسلط بر گردن بشریت را که نزدیک بود کارش را تمام کند، برداشت و به آن ارمغان‌های ارزنده و عطایای جاویدان و هدیه‌های تازه‌ای عنایت فرمود. او بود که در کالبد پژمرده بشریت، روحیه و نشاط، همّت و بلندنگری، عزّت و کرامت و هدف عالی، به وجود آورد، و به یمن این عطایای نبوی و ارمغان‌های ارزنده، عهد جدیدی آغاز گشت که بشریت در آن به رفعت و بزرگی، فرهنگ و تمدن، اخلاص و ربانیت و تعهد اخلاقی و اجتماعی دست یافت.

---

(۱) مقدمه‌ی ماذا خسرالعالم بانحطاط المسلمین ص ۱۴، به قلم شهید سید قطب.

(۲) خورشید نبوت، ص ۸۵۱ ۸۵۵.

(۳) این بخش نیز تا پایان عیناً از کتاب نبی رحمت (ص ۴۷۴ ۴۹۲) تحت عنوان ارمغان‌های جاویدان نبوت که می‌توان آن را مغز و بخش اصلی کتاب حضرت سید ابوالحسن ندوی نامید، انتخاب و نقل کرده‌ایم.

## ارمغان‌های شش‌گانه بعثت محمدی و اثرات آن در تاریخ انسانی:

ما اکنون به طور مثال، نه به طریق حصر، شش مورد از عطایای مهم و ارمغان‌های اساسی و ارزنده بعثت محمدی را ذکر می‌کنیم که در ارشاد و راهنمایی نسل بشری و اصلاح و تربیت و نهضت و شکوفایی آن نقش بسزایی داشته و در واقع سبب ایجاد جهانی درخشان و جدید گشته است که هیچ شباهتی با جهان گذشته ندارد.

### ۱- عقیده‌ی خالص و روشن توحید:

اولین ارمغان ارزنده‌ای که رسول اکرم - ﷺ - آن را به بشریت عطا فرمود، عبارت است از عقیده‌ی خالص توحید، این عقیده‌ی انقلابی و معجزه آسا، مملو از نیرو و حیات، دگرگون‌کننده‌ی شرایط و اوضاع، و کوبنده معبودان باطل چنان عقیده‌ای است، که بشر هرگز مانند آن را نیافته و تا قیامت نخواهد یافت. این انسانی که مدعی علم و دانش، شعر و ادبیات، و فلسفه و سیاست است و چندین ملت و سرزمین را برده‌ی خود قرار داده و کوهستان‌های خالی را تبدیل به گلستان‌های سرسبز و خرم نموده و نهرها را از دل کوه‌ها بیرون آورده و گاهی ادعای خدایی سر داده است. همین انسان به جایی رسیده بود که اشیاء بی‌ارزش را سجده می‌کرد؛ اشیایی که فایده و ضرری نمی‌دهند، قدرت اخذ و اعطا ندارند. چنان که حق تعالی می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ﴾. [حج: آیه

[۷۳].

«و اگر مگس (ناتوان) چیزی از آنها برباید، قدرت باز پس گرفتن آن را از مگس ندارند، ناتوان شد طالب (عابد) و مطلوب (معبود)».

همین انسان که اشرف مخلوقات است، در مقابل اشیای ساخته دست خود، خم می‌شد، و از آن می‌ترسید و امیدوار خیر بود. او تنها در مقابل کوه‌ها و رودها،

درختان و حیوانات، ارواح و شیاطین و سایر مظاهر طبیعت خضوع نمی‌کرد، بلکه در مقابل حشرات و کرم‌ها نیز سر به سجده می‌گذاشت، و زندگی خود را در میان وساوس و تخیلات، خرافات و اوهام، آرزوها و نگرانی‌ها سپری می‌نمود و در نتیجه‌ی آن بزدلی و ترس، اضطراب درونی و هرج و مرج فکری و عدم اعتماد و بی‌ثباتی بر وجودش مستولی شده بود.

در این حال حضرت محمد - ﷺ - او را به یک عقیده خالص و روشن، سهل و گوارا، همّت‌زا و حیات‌بخش مشرف ساخت. که به یمن و برکت آن، از هرگونه ترس و نگرانی‌های یافت و به جایی رسید که از هیچ موجودی به جز الله نمی‌ترسید و یقین حاصل نمود، تنها اوست که مالک ضرر و نفع و صاحب أخذ و عطاست، و تنها اوست که متکفل احتیاجات بشر است، لذا با این شناخت تازه و با این اکتشاف جدید، جهان در نظرش عوض شد و او از هر نوع عبودیت و بردگی و از هر امید و ترس نسبت به مخلوق مصئون و محفوظ گردید و از هر آنچه موجب پراکندگی فکر و پریشانی دل می‌شود، رهایی یافت. انسان با این عقیده انقلابی توحید، در کشاکش کثرت‌ها احساس نوعی وحدت نمود، و بالاخره پی برد که او خودش اشرف مخلوقات خدا، و آقای این زمین و جانشین خدا بر روی آن است.

وظیفه‌اش اطاعت پروردگار یکتا و آفریدگار توانا و اجرای فرمان‌های اوست، تنها در همین صورت است که انسان می‌تواند به شرافت عظیم انسانی و عظمت جاویدان دست یابد، چیزی که مدت‌ها دنیا از آن محروم و بی‌بهره بوده است.

آری! این بعثت محمدی بود که این سوغات ارزنده (عقیده توحید) را که بیش از هر عقیده‌ی دیگر، مجهول و فراموش شده و مظلوم و ستم‌دیده بود، به بشریت اهدا فرمود و بعد از آن تمام جهان صدای بازگشت آن را تکرار نمود و مکتب‌های فلسفی و دعوت‌های جهانی، کم و بیش تحت تأثیر آن قرار گرفتند.

بعضی از ادیان و مذاهب بزرگ که اساس آنها بر شرک و اعتقاد به خدایان

متعدد نهاده شده و این چیز با گوشت و خون‌شان آمیخته گشته است، نیز اخیراً مجبور شده به این حقیقت ولو با صدایی گرفته و آهسته اعتراف نمایند که همانا الله، یگانه است و شریکی ندارد. همچنان‌که مجبور شدند معتقدات شرک‌آمیز خود را با تأویل‌های فلسفی توجیه نموده و خود را از اتهام شرک و بدعت مبراً نشان دهند و تا حدی با عقیده توحید اسلامی مشابه گردند. حتی دیده شده است که رجال این مذاهب و ادیان از اعتراف به شرک احساس خجالت و شرم می‌کنند، به طور کلی می‌توان گفت که نظام‌ها و جهان‌بینی‌های مشرکانه دچار احساس حقارت و خودناباوری و خودکم‌بینی و ذلت‌گشتند، به راستی که این ارمغان، گران‌بهاترین و ارزنده‌ترین نعمتی بود که جهان انسانی به طفیل بعثت رسول اکرم - ﷺ - از آن بهره‌مند گردید.

## ۲- مبدأ و اساس وحدت انسانی و مساوات بشری:

دومین ارمغان بزرگ و منت جاویدان و جهانی نبوت محمدی، ایجاد اندیشه‌ی وحدت بشری است. بشر قبلاً میان قبیله‌ها، ملت‌ها، طبقات و طوایف محدود تقسیم شده بود. تفاوت طبقات مختلف از یکدیگر، مانند تفاوت انسان از حیوان و آزاده از برده و عابد از معبود بود. هیچ‌گونه اندیشه‌ای در مورد وحدت و مساوات مطلقاً وجود نداشت، اما رسول معظم - ﷺ - بعد از قرن‌های متمادی و در میان تاریکی‌های حاکم بر اجتماع، ندای وحدت را سر داد که یک ندای انقلابی، محیرالعقول و دگرگون‌کننده اوضاع بود. آن حضرت صریحاً اعلام فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ آبَاءَكُمْ وَاحِدٌ، كُلكُمْ لَأَدَمَ، وَأَدَمٌ مِنْ تُرَابٍ، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ، وَكَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِي فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى»<sup>(۱)</sup>.

«ای مردم! محققاً پروردگار شما یگانه است و پدر شما یکی است، همگی‌تان از آدم هستید، و آدم از خاک است، همانا گرامی‌ترین شما نزد الله باتقواترین شما است، هیچ فرد

(۱) کنز العمال.

عربی بر فرد عجمی فضیلت و برتری ندارد، مگر به تقوا و پرهیزگاری».

این منشور متضمن دو اعلام است که هر دو پایه و اساس امنیّت و صلح جهانی اند و در هر زمان و مکان صلح و امنیّت بر اساس آنها استوار شده است. این دو اعلامیه عبارت‌اند از: وحدت ربوبی و وحدت بشری. از این نظر انسان از دو جهت برادر انسان دیگر است. گویا اخوّت میان انسان‌ها دو چندان و خیلی مستحکم است؛ چراکه این رابطه اخوّت از طرفی به دلیل یکی بودن پروردگار و ربّ می‌باشد و از طرفی به خاطر یکی بودن پدرشان است.

چنان که پروردگار متعال می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ۖ وَالْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾. [نساء: آیه ۱].

«ای مردمان! از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر، مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم) خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید (و صله‌ی رحم را نادیده بگیرید)، زیرا که بی‌گمان خداوند مراقب شما است (و کردار و رفتار شما از دیده‌ی او پنهان نمی‌ماند).

باز در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۚ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾. [حجرات: آیه ۱۳].

«ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هرکسی با تفاوت و ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود و در پیکره‌ی جامعه‌ی انسانی نقشی جداگانه

داشته باشد)، بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا، متقی‌ترین شما است. خداوند مسلماً آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما، و از حال همه کس و همه چیز) است.»

اینها سخنان جاویدان و استواری است که هنگام «حجۃ الوداع» بر زبان پیامبر عظیم‌الشان اسلام جاری شده است. هنگامی که رسول اکرم - ﷺ - با این اعلامیه تاریخی و شکوهمند قیام نمود، جهان در یک وضعیت ناآرام و غیرطبیعی به سر می‌برد که قدرت تحمل و پذیرایی این گفتارهای صریح و با جرأت را نداشت.

به راستی که این اعلام از یک زلزله شدید و هولناک کمتر نبود، در واقع بسیاری از چیزها طوری هستند که ما فقط به صورت تدریجی یا پشت پرده می‌توانیم آنها را تحمل نماییم. به طور مثال جریان برق را فقط در داخل سیم‌ها حس می‌کنیم، ولی اگر به سیم لخت دست بزنیم، دچار صدمه سنگین یا مرگ خواهیم شد.

امروزه بشریت، پس از طی نمودن مسافت‌های طولانی علم و فهم و اندیشه، که به یمن دعوت الی الله و بروز جوّ اسلامی و تلاش داعیان و مصلحان بزرگ نصیب او شده است، این اعلام بیمناک و انقلابی و حماسه آفرین را که لانه‌های جاهلیت را در هم کوبید و پناهگاه‌های شرک و بت‌پرستی و تبعیض نژادی را متزلزل ساخت، یک حقیقت عادی و روزمره تلقی می‌کند. و چنان‌که مشاهده می‌کنیم امروزه هر مؤسسه سیاسی و اجتماعی در جهان کنونی سنگ همین شعار را بر سینه می‌کوبد. همچنین منشور حقوق بشر سازمان ملل، دولت‌های جمهوری و مؤسسه‌های حقوق انسانی، همگی شعار مساوات و حقوق سر می‌دهند، که هیچ کس آن را عجیب و غریب نمی‌پندارد، اما بر هیمن بشر، روزگاری گذشته است که عقیده برتری بعضی از ملت و خاندان‌ها، و مافوق بشر بودن آنها حکمفرما بوده است، و بعضی از خاندان‌ها و نسل‌ها، خود را به خورشید و ماه و بعضی به خدا نسبت می‌دادند. (تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً) قرآن مجید گفتار یهود و نصارا را چنین حکایت می‌کند:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرَىٰ حٰنُ أٰبْنَاۗلَآلِهٖ وَآحِبُّوْهُ﴾. [مائده: آیه ۱۸].

«یهود و نصارا گفتند ما فرزندان خدا و دوستان اویم».

فراعنه «مصر» معتقد بودند که آنها تجسم اله «شمس» «رع» (*Ray*) و مظهر آن می‌باشند.

در «هند» دو خاندان به نام‌های «سورج بنسی» یعنی فرزندان خورشید، و «جندر بنسی» یعنی فرزندان ماه، شهرت داشتند.

کسری‌های ایران قایل بودند که در رگ‌های آنها خون خدایی جریان دارد که مردم ایران نیز آنها را با دید خدایی و تقدیس می‌نگریستند، به طوری که یکی از القاب «خسرو پرویز» (۵۹۰ - ۶۲۸ م) و صفات وی این بود: «در میان خدایان، انسانی فناپذیر، و در میان انسان‌ها، خدایی بی‌نظیر، کلمه‌اش بلند و مجدش باشکوه، همراه خورشید با نور خود طلوع می‌کند و شب‌های تیره و تار را با نورش روشن می‌سازد»<sup>(۱)</sup>.

قیصرهای «روم» نیز خدایانی داشتند، بلکه هر کسی زمام سلطنت و حکومت را به دست می‌گرفت خدا خوانده می‌شد و لقب‌شان «آگوست» (*August*) یعنی (مهیّب و جلیل) بود<sup>(۲)</sup>.

اما چینی‌ها، امپراتور را فرزند آسمان تصوّر می‌کردند. آنها اعتقاد داشتند که آسمان نر و زمین ماده است<sup>(۳)</sup>.

و اما عرب‌ها هر کسی را به جز خودشان، «عجم» (که تقریباً مترادف حیوان و بی‌زبان است) می‌نامیدند. باز در میان خود عرب‌ها «قریش» خود را شریف‌ترین قبایل عرب گمان می‌کردند و از امتیازات خاص خود در موسم حج محافظت

(۱) ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۰۴.

(۲) مراجعه شود به *Raman words the* تألیف *Victor choport* ص ۴۱۸.

(۳) مراجعه شود به «تاریخ چین»، به قلم جیمس کارکرن.



می نمودند. و با مردم در مواضع و جایگاه‌های آنها یکجا نمی شدند<sup>(۱)</sup>. آنها مثل سایر حجاج به «عرفات» که خارج از «حرم» است، نمی رفتند، بلکه در «حرم» باقی مانده و در «مزدلفه» توقف می کردند و می گفتند:

«نحن أهل الله في بلده و قطان بيته»<sup>(۲)</sup>.

«ما خاصان خدا در شهر او هستیم و ساکنان بیت هستیم».

### ۳- اعلام عزت و سربلندی انسان

ارمغان یا منت سوّم بعثت محمدی - ﷺ - اعلام عزت و سربلندی انسان و شرف و بلندی مرتبه انسانیّت است.

انسان قبل از بعثت رسول اکرم - ﷺ - در پرتگاه ذلت و زبونی سقوط کرده، و هیچ موجودی در روی زمین از او خوارتر و حقیرتر نبود. بعضی از حیوانات و بعضی از درختان چنان مقدّس پنداشته می شدند که نسبت به آنها اعتقادات و پندارهایی مخصوص وابسته کرده و درباره آنها افسانه‌هایی ساخته بودند، پرستش کنندگان‌شان، آنها را به مراتب از انسان گرامی‌تر و با عزت‌تر، و به صیانت و نگهداری، شایسته‌تر می دانستند. حتی به خاطر آنها از قتل بی‌گناهان و ریختن خون‌ها باکی نداشتند، و باکمال بی‌رحمی و سنگدلی، خون و گوشت انسان را برای آنها قربان می کردند. متأسفانه ما خودمان هم نمونه‌ها و شکل‌هایی از این قساوت‌ها را در بعضی کشورهای پیشرفته مانند «هند» در قرن بیستم مشاهده نموده‌ایم.

اما رسول الله - ﷺ - عزت و شرافت انسان را دوباره به او بازگردانید، و مجدداً به او ارزش و اعتبار داد و با صراحت تمام اعلام کرد که انسان عزیزترین و ارزنده‌ترین جوهر کائنات و موجودات است؛ و هیچ چیزی گرامی‌تر و به محبت

(۱) به کتب حدیث و سیره نگاه کنید.

(۲) رواه البخاری عن عائشة (رضی الله عنها).

شایسته‌تر از انسان نیست؛ و هیچ موجودی لایق‌تر به حفظ و صیانت از او وجود ندارد.

آن حضرت - ﷺ - مرتبه انسان را تا جایی بالا برد که او را «خلیفه الله» و «نایب خدا» معرفی کرد که تمام جهان برای وی آفریده شده و او فقط برای خدا خلق گردیده است:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾. [بقره: آیه ۲۹].

«الله آن ذاتی است که آفرید برای شما تمام آنچه در زمین است».

انسان سرور موجودات و اشرف مخلوقات است و بر همه برتری دارد:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَجْدِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ

عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾. [اسراء: آیه ۷۰].

«ما آدمیزادگان را (با اعطا عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم».

در زمینه عزت و شرافت انسان و بزرگداشت وی هیچ مطلبی صریح‌تر و رساتر از این گفتار رسول الله - ﷺ - وجود ندارد که فرمودند:

«الخلق عيال الله، فأحب الخلق إلى الله من أحسن إلى عياله»<sup>(۱)</sup>.

«خلق به منزله عیال الله هستند، پس محبوب‌ترین خلق نزد الله، کسی است که به عیال وی نیکی کند».

۴- مبارزه با ناامیدی و تشاوم و ایجاد امید، آرزو، اعتماد و عزت نفس در وجود انسان قبل از بعثت حضرت رسول اکرم - ﷺ - اکثر افراد بشر دچار

(۱) رواه البيهقي.

یأس و ناامیدی از رحمت الله، و مبتلای سوءظن به فطرت سلیم انسان بودند. در ایجاد چنین جوّ و طرز تفکر، بعضی از ادیان قدیمی شرقی و مسیحیت تحریف شده در اروپا و خاورمیانه نقش عمده‌ای را بازی می‌کردند. ادیان قدیمی «هند» به عقیده «تناسخ ارواح» ایمان داشتند. طبق این عقیده اراده و اختیار انسان هیچ دخالتی در زندگی وی ندارد.

هر انسان قهراً باید کیفر آنچه را که قبلاً در حیات نخستین انجام داده است، بیابد؛ طبق این جهان‌بینی، کیفر یافتن بدین صورت است که انسان عاصی و گناهکار پس از مرگش، مجدداً در شکل جانوری درنده، یا حیوانی چرنده، یا موجودی خسیس و ذلیل، یا انسانی بدبخت و مُعذّب ظهور می‌کند.

اما مسیحیت اعلام کرده بود که انسان فطرتاً و از بدو پیدایش عاصی و گناهکار است، و «مسیح» ﷺ کفاره و فدیهِ گناهان وی شده است. طبیعی است که این عقیده در دل میلیون‌ها انسان از پیروان مسیح ایجاد سوءظن نمود. آنها از آینده خود و رحمت الهی قطع امید کرده و مأیوس شده بودند.

در همچین وضعیتی حضرت محمد رسول الله - ﷺ - با کمال جرأت و صراحت، اعلام فرمود، که فطرت انسانی مانند لوحی صاف می‌باشد، که هیچ چیزی در آن نوشته نشده است، و این لوح صلاحیت دارد که در آن بهترین و جالب‌ترین نقش و نوشته درج شود. حضرت - ﷺ - توضیح داد که هر انسان از سر نو زندگی‌اش را آغاز می‌کند و بر مبنای عمل و کردارش، شایسته‌ی پاداش و کیفر، بهشت و دوزخ می‌گردد. او مسئول عمل دیگران نیست و قرآن نیز در چندین جا تصریح کرده است که انسان فقط مسئول عمل خودش می‌باشد و بر اساس کوشش و تلاش خود، شایسته اجر و ثواب و قابل تقدیر و تشکر قرار می‌گیرد.

﴿الَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿۳۸﴾ وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿۳۹﴾ وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿۴۰﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿۴۱﴾﴾. [نجم: آیه ۳۸ - ۴۱].

«هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد. و این‌که برای انسان پاداش و

بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است. و این که قطعاً سعی و کوشش او دیده خواهد شد. سپس (در برابر کارش) سزا و جزای کافی داده می‌شود».

این اعلام، اعتماد گمشده‌ی انسان را نسبت به فطرت و موهبت‌های طبیعی‌اش باز گردانیده و سبب گشت که او با عزم استوار و همّت بلند و عاطفه نیرومند به طرف جلو حرکت کند و سرنوشت خود و بشریت را رقم زند و با استفاده از امکانات فراوان و فرصت‌های گران‌بها بخت و نصیب خود را بیازماید.

حضرت محمد - ﷺ - فرمود: ارتکاب گناهان و معاصی، اشتباهات و لغزش‌ها، مرحله‌ای زودگذر و زوال‌پذیر در زندگی انسان است که انسان گاهی بنا بر جهل و نادانی و کوتاه‌اندیشی، و گاهی به اغوای شیطان و گاهی به تحریک نفس، مبتلای آن می‌گردد. اما صلاح و نیکی و اعتراف به گناه و ندامت و پشیمانی اصل فطرت او و جوهر انسانیت است. ابتهال و تضرع در بارگاه حق و عزم راسخ بر عدم بازگشت به گناه، دلیل شرف و منزلت انسان و اصالت جوهر اوست که آن را از پدر خود حضرت آدم - عَلَيْهِ السَّلَام - به ارث برده است.

حضرت محمد - ﷺ - جلوی گناهکاران غرق در گرداب گناه و معصیت، دروازه‌ی گسترده‌ای از «توبه» گشود و همگی را به سوی آن آشکارا فرا خواند و فضیلت توبه را مشروحاً بیان داشت و چنان این موضوع را روشن ساخت که می‌توان گفت که او این رکن مهم را از سر نو احیا نمود و از این جهت یکی از نام‌های گرامی وی «نبی التوبه» معروف است، زیرا او توبه را تنها یک وسیله‌ی اضطراری قرار نداد که انسان فقط برای جبران مافات به آن توسل جوید، بلکه آن را از افضل عبادات و قربات عندالله، خواند و آسان‌ترین راه برای وصول به درجه‌ی اعلای ولایت و تقرب، قلمداد نمود. طوری که بندگان عبادت‌گذار و زاهدان پاک‌شعار، بر توبه‌کنندگان رشک می‌برند.

قرآن مجید فضیلت توبه و گنجایش آن را مفصلاً شرح داده است و این مطلب را با زیباترین و جذاب‌ترین شیوه بیان فرموده که توبه از هر گناهی هر چند بزرگ

باشد، انسان را کاملاً پاک و صاف می‌گرداند و ضمناً کلیه معصیت‌کاران و خطاپیشگان، و گرفتاران نفس و شیطان را به رجوع و فرار به سوی الله، فرا می‌خواند، تا هر چه زودتر خود را در سایه مهربانی‌های حق و آغوش رأفت و عطوفتش بیندازند و تصویر دریا‌های مواج و بی‌کران رحمت‌های الهی را که محیط بر انفس و آفاق است، چنان زیبا و شگفت‌انگیز و جذاب ترسیم نمود که از آن چنین معلوم می‌شود که خداوند متعال تنها بردبار و مهربان و بخشنده و کریم نیست، بلکه او (اگر این تعبیر درست باشد) توبه‌کنندگان را دوست دارد و به آنها اشتیاق می‌ورزد و تلاش و سعی بلیغ آنها را سپاسگذاری و قدردانی می‌نماید.

آری، خاتم پیامبران - ﷺ - با دعوت عام خود به سوی توبه و بیان فضایل و گنجایش آن، بشریت مرعوب و خوف‌زده و پریشان‌خاطر را که مدت‌ها زیر چکمه‌های یأس و ناامیدی ناله می‌زد و از افراط هشدارها و اخطارات کیفر و عذاب و مظاهر غضب و جلال (که در این زمینه علمای یهود و شارحین کتب مقدسه و راهبان تندرو و افراطی مسیحیت نقش مهمی داشتند) لرزه بر اندام بود، کمک و دستگیری نمود و برای او فرصتی جدید و طلایی در زندگی مهیا فرمود و در قلب ناتوان و خسته، و جسم سرد و پژمرده‌اش حرارت جدید و روح تازه‌ای دمید و برای جراحات او، مرهمی تدارک دید و او را کلاً از پرتگاه مذلت و خواری به اوج عزت و شرافت و اعتماد به نفس و توکل و اتکاء به ذات الله، مشرف ساخت.

## ۵ - جمع نمودن میان دین و دنیا و ایجاد وحدت

### در میان صفوف متحارب

ادیان قدیم، به ویژه مسیحیت، زندگی انسانی را بر دو نوع تقسیم کرده بودند: دینی و دنیوی؛ و به طور کلی کره‌ی خاکی به دو جبهه، یکی جبهه‌ی «رجال دین» و دیگری جبهه‌ی «رجال دنیا» مجزا شده بود. این دو جبهه نه تنها از یکدیگر جدا

بودند، بلکه میان آنها شکافی عمیق و پرده‌ای ضخیم قرار داشت. به همین دلیل پیوسته با هم در حال اختلاف و جنگ به سر می‌بردند؛ هر فردی معتقد بود که میان دین و دنیا، خصومت و عداوت همیشگی است و امکان آشتی و صلح وجود ندارد. بنابراین اگر کسی با یکی تماس برقرار کند، قهراً باید از دیگری قطع تعلق نموده، حتی اعلام جنگ کند، می‌گفتند: امکان ندارد که انسان در آن واحد سوار دو کشتی بشود، پس هرگاه کسی بخواهد به رشد اقتصادی و آسایش زندگی برسد، چاره‌ای بجز این نیست که از دار آخرت غافل شده و از آفریدگار آسمان‌ها و زمین اعراض نماید.

معتقد بودند که بقای حکومت، سلطه و قدرت تنها در صورتی امکان‌پذیر است که انسان نسبت به تعالیم دینی و ارزش‌های اخلاقی و ترس از خدا، بی‌تفاوت و بی‌پروا باشد، زیرا تقوا و دینداری بدون رهبانیت و قطع ارتباط از دنیا و مافیها امکان‌پذیر نیست.

اینجا ذکر این نکته ضروری است، که انسان فطرتاً دوستدار لذت‌ها و رفاه است. روی این اصل هر مکتب فکری و دینی که به رفاه و آسایش مباح، قیام برای احقاق حق، عزت و تحصیل نیرو و حکومت اجازه ندهد، اغلب برای نوع بشری سازگار نخواهد بود؛ زیرا این طرز تفکر در واقع مرادف جنگ با فطرت سلیم و سرکوب کردن غرایز فطری و طبیعی در وجود انسان است.

در نتیجه‌ی همین درگیری بود که تعداد زیادی از انسان‌های خردمند و زیرک و صاحبان صلاحیت و علم و دانش، دنیا را بر دین ارجح شمردند و به عنوان یک نیاز اجتماعی و واقعیت زنده، آن را اختیار نموده، به آن مطمئن شدند و کلیه‌ی تلاش‌های خود را در جهت بالا بردن سطح زندگی و تحصیل لذت‌ها مبذول نموده، از هر نوع ترقی دین و پیشرفت معنوی سلب امید کردند.

عموماً اکثر کسانی که دین را ترک گفتند، بنابر همین فکری بود که آن را یک واقعیت مسلم گمان کردند، و در نتیجه‌ی همین تناقض‌اندیشی بود که زمامداران

حکومت دنیوی علیه «کلیسا» که خود را نماینده‌ی دین تصور می‌کرد، شورش نمودند و از تمام قیود و پایبندی‌های آن آزاد شدند و پس از آن، حکومت‌ها (به حکم منطق) همچون فیل مست و هیجان‌زده‌ای که از زنجیر و بندها آزاد شده باشد، یا مانند شتری که مست و مهارش گسسته شده است، و به طرف دین و دینداران حمله‌ور شدند.

همین تفرقه و جدایی میان دین و دنیا و عداوت منحوس میان «رجال دین» و «رجال دنیا» بود که دروازه را کاملاً با هر دو لنگه‌اش بر روی الحاد و بی‌دینی باز کرد، که نخست خود غرب شکار آن گردید و بعد ملت‌هایی که در فکر و علم و فرهنگ مقلد غرب بودند، یا زیر پرچم آن می‌زیستند، دستخوش آن شدند.

سپس داعیان تندرو و افراطی مسیحیت، مشکل را دو چندان کردند، خصوصاً آنهایی که فطرت بشری را بزرگ‌ترین عایق و مانع تزکیه روح و تماس با عالم بالا، تصور نمودند و در جهت تذلیل و شکنجه دادن نفس به وسیله‌ی احکام سخت و تعالیم جائزانه از هیچ کوششی دریغ نورزیدند و بالاخره چنان شکل وحشیانه و تاریک و خوفناکی از دین، ترسیم و تقدیم کردند که از شنیدن و دیدن آن بدن انسان به لرزه می‌آمد.

سرانجام کار به جایی کشید که مردم از سایه دین گریختند و بندگی نفس و هوی و هوس (در وسیع‌ترین معنای آن) به اوج خود رسید و جهان در میان دو نقیض به حالت نوسان درآمد و بالاخره بنا بر ضعف یا فقدان حس دینی، در پرتگاه ژرف بی‌دینی و هرج و مرج اخلاقی سقوط نمود<sup>(۱)</sup>.

بزرگ‌ترین هدیه بعثت محمدی و منت جاویدان و عظیم آن بر بشریت، این ندای عمومی بود که اساس اعمال و اخلاق همان هدفی است که انسان آن را دنبال می‌نماید، که در شریعت اسلام به «نیت» تعبیر شده است. این لفظ اگر چه

---

(۱) جهت تفصیل مراجعه شود به کتاب «نبرد میان دین و دانش» از «دراپر» *Draper* و

باب چهارم «حدود خسارات جهان و انحطاط مسلمین»، «عصر اروپا».

مختصر است، ولی از نظر معنی بسیار وسیع و عمیق می‌باشد.

پیامبر اسلام - ﷺ - فرمود:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»<sup>(۱)</sup>.

«اساس و مدار اعمال به نیت بستگی دارد. هر کسی هر چیزی را نیت کند همان چیز

به وی می‌رسد».

از این ندای عام ثابت می‌شود که هر انسان هر عملی را به قصد خشنودی الله و به انگیزه اخلاص و امتثال امر الهی انجام بدهد، آن عمل، وسیله‌ی تقرب الی الله و موجب وصول به درجه‌ی اعلا‌ی یقین و ایمان می‌شود و بدون هیچ شائبه‌ای دین خالص، قرار می‌گیرد. حال فرقی نمی‌کند که چنین عملی جهاد و قتال باشد یا حکومت و سلطنت، یا بهره‌گیری از نعمت‌های روی زمین و برآوردن خواسته‌های نفس و تلاش رزق و شغل، یا اشتغال به سرگرمی‌های جایز و مباح و زندگی خانوادگی و غیره.

و برعکس آن، هر عملی که از انگیزه اخلاص و خشنودی الله و اطاعت او خالی باشد و یا غفلت و فراموشی از آخرت انجام بگیرد، جزء دنیا به حساب می‌آید گرچه آن عمل، نماز یا هجرت و جهاد، یا ذکر، تسبیح یا قتال فی سبیل الله؛ و انجام دهنده‌ی آن اگر چه عالم و مجاهد و داعی باشد، پاداش و ثواب نمی‌یابد، بلکه این نوع اعمال و خدمات بی‌اخلاص، سبب وبال و مصیبت شده و میان بنده و پروردگارش حجاب و پرده خواهد شد<sup>(۲)</sup>.

پنجمین ارمغان ارزنده‌ی حضرت محمد - ﷺ - این بود که شکاف گسترده میان «دین و دنیا» را پُر کرد و جدایی و منافرت آن دو را خاتمه داد، در صورتی که

---

(۱) متفق علیه (بخاری و مسلم).

(۲) کتب حدیث در این خصوص آکنده از آثار و روایات هستند، بنگرید به ابواب اخلاص



قبلاً در خصومت دائمی و عداوت آشکارا و کینه‌توزی همیشگی به سر می‌بردند، اما در نتیجه‌ی تعالیم ارزنده پیامبر وحدت ﷺ، همدیگر را در کمال مودت و الفت در آغوش گرفته، صلح و آشتی نمودند.

به راستی که حضرتش رسول وحدت و در آن واحد هم «بشیر» بود و هم «نذیر» و نوع بشری را از دو جبهه مخالف «دین و دنیا» به جبهه واحد ایمان و اخلاص و ترحم بر بشریت و تحصیل رضای پروردگار، دعوت نمود و این دعای جامع و پرمحتوا را به ما تعلیم داد:

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [بقره: آیه ۲۰۱].  
«پروردگارا! بده ما را در دنیا نعمت نیکو و در آخرت نعمت نیکو و محفوظ دار ما را از عذاب دوزخ».

آن حضرت - ﷺ - با آیه:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [انعام: آیه ۱۶۳].  
«همانا نماز من و حج و قربانی من و زندگانی من و موت من برای الله. پروردگار عالمیان است».

اعلام نمود که زندگانی مؤمن مجموعه چیزهای ضد و نقیض نیست، بلکه زندگانی مؤمن دارای وحدتی است که بر آن روح عبادت و اخلاص حاکم است، و ایمان و اسلام، این زندگی را به اطاعت و فرمانبرداری از اوامر الله سوق می‌دهد. بر اساس این جهان‌بینی معنی عبادت و اطاعت در تمام شعبه‌های زندگی و تمامی اعمال بشری تحقق می‌یابد مشروط بر اینکه کارها با اخلاص نیت و طبق روش انبیاء - علیهم السلام - انجام بگیرد.

بنابراین، رسول اکرم - ﷺ - به تمام معنی رسول وحدت و آشتی و پیامبر اتحاد و انسجام در آن واحد «بشیر و نذیر» است. آن حضرت - ﷺ - نظریه‌ی جدایی میان دین و دنیا را از بین برد. سراسر زندگی را بندگی و روی زمین را محراب عبادت اعلام نمود، و دست انسان را گرفته او را از جبهه‌های ضد و نقیض و در حال نبرد،

به جبهه واحد و گسترده‌ی عمل صالح، خدمت به بشریت و رضایت‌جویی خداوند راهنمایی کرد. از این روست که پادشاهان را در لباس فقرا و زاهدان را در کسوت پادشاهان و امرا می‌بینید و مردانی را مشاهده می‌کنید که از طرفی کوه حلم و منابع علم‌اند و از طرفی دیگر عبادت‌گزاران شب و شهبسواران روز‌اند، بدون اینکه در طرز عمل خود تناقض و صعوبت یا خلل و تکلف حس نمایند.

### ع- تعیین اهداف و مقاصد و زمینه‌های عمل و تلاش

ششمین ارمغان، یا ششمین انقلابی که حضرت محمد - ﷺ - در زندگی بشریت به وجود آورد این بود که انسان را به مناسب‌ترین جایگاه راهنمایی کرد تا نیروهای خود را در آن صرف نماید و او را در فضایی وسیع و بلند صعود داد تا در آن بال و پر گشوده، به پرواز در آید.

توضیح این‌که انسان قبل از بعثت محمدی از هدف حقیقی خود جاهل بود و نمی‌دانست به کجا می‌رود و بازگشت او به کجاست؟ و زمینه‌ی شایسته‌تر و مناسب‌تر برای صرف نیروها و موهبت‌های او کدام است؟

او برای خود اهداف خیالی و مصنوعی در نظر گرفته بود و تمام نیرو و هوشیاری خود را در دایره‌های تنگ و محدودی صرف می‌کرد.

نزد انسان آن روز، فرد موفق و نمونه کسی بود که بیش از دیگران دارای مال و ثروت، نفوذ و قدرت باشد و بر بزرگ‌ترین مجموعه بشری، و گسترده‌ترین مساحت ارضی، حکومت و فرمانروایی کند. در دنیای آن روز میلیون‌ها نفر وجود داشتند که هدف نهایی‌شان، فقط در بهره‌گیری و لذت از رنگ‌های گوناگون و صداهای طرب‌انگیز و غذاهای لذیذ و تقلید از صدای بلبل و رنگارنگی طاووس و رفتار حیوانات خلاصه می‌گردید.

هزاران نفر بودند که فقط به دربار و درباریان و ملوک وابسته بودند و تمام صلاحیت و نبوغ خود را برای تقرّب به امرا و تعلق پیش اغنیا و کُرنش در برابر

زورآوران صرف می‌کردند و با مشغله‌های بیهوده که نه در بردارنده ارزش دنیوی و نه ارزش اخروی بود، خود را سرگرم می‌نمودند.

حضرت رسول اکرم - ﷺ - با تعالیم گهربار خود انسان را از وضعیت فوق‌رہایی بخشید و هدف حقیقی و مطلوب‌نهایی را پیش روی او قرار داد و در دل انسان این مطلب را راسخ نمود که زمینه‌ی حقیقی کوشش و جدیت او، و مصرف درست موهبت‌ها و نیروها و نگرش‌های او این است که معرفت آفریدگار آسمان‌ها و زمین را حاصل نماید و از صفات و قدرت و حکمت او، و وسعت بی‌کران ملکوت آسمان‌ها و زمین و عظمت آن، آگاه شود و بدین ترتیب با تحصیل ایمان و یقین، به رضا و خشنودی خداوند متعال نایل گردد.

انسان باید در صدد جستجوی وحدتی باشد که اجزاء پراکنده و احیاناً متناقض را با هم ربط و پیوند دهد و سرانجام با شکوفا ساختن درونی و قوای باطنی‌اش به درجات قرب و یقین مشرف گردد و با خدمت به انسانیت و ایثار و فداکاری و اخلاق عالی‌ه به جایی برسد که فرشتگان مقرب به آنجا نمی‌رسند. آری! همین است سعادت حقیقی و همین است منت‌های کمال و معراج قلب و روح انسانی<sup>(۱)</sup>.

### سخنی با نبی رحمت ﷺ

ای نبی رحمت! و ای سروری که حضرت احدیت وجودت را مایه‌ی رحمت برای تمام جهانیان قرار داد! ای رسول «رؤوف» و «رحیم»ی که پروردگار مهربان به وسیله‌ی شما، ما بیچارگان را

از «ظلمات» به سوی «نور» / از «ضلالت» به سوی «هدایت» /

از «جهل» به سوی «علم» / از «ضعف» به سوی «قوت» /

از «پستی» به سوی «بلندی» / از «تفرقه» به سوی «وحدت» /

---

(۱) نبی رحمت، ص ۴۷۵ ۴۹۲.

از «نزاع» و «خصومت» به سوی «محبت» و «الفت» هدایت نمود تا جایی که به مقام «بهترین امت» برای «هدایت بشریت» نائل آمدیم.

صد هزاران آفرین بر جان تو بر قدوم و دور فرزندان تو  
آن خلیفه زادگان مُقبَلت زاده‌اند از عنصر جان و دلت

این تُحفه‌ی ناچیز را از این مسکین درمانده قبول فرما، که بقدر وسع و علم خویش آن را نگاهشته‌ام، نه در حد وصف شما، من کجا و تعریف و تمجید شما کجا که پروردگار عالم وصفت به «طه» و «یس» نمود و جبریل ثناخوانت گشت! ای فرشته‌ی نجات بشریت! براستی تمامی روزهای زندگی نورانی‌ات برای جامعه‌ی بشریت درس و پند است؛ از همان دوران کودکی و یتیمی، تا دوران جوانی و دلیری و دوران نبوت و رسالت. اما افسوس و صد افسوس! که ما مسلمانان قرن تکنولوژی و پیشرفت صنعتی، سیره و روش زیبای تو را فراموش کرده و به غرب و فرهنگ فرنگ روی برده‌ایم.

در عجم گر دیدم و هم در عرب مصطفی نایاب و ارزان بولهب  
این مسلمان زاده‌ی روشن دماغ ظلمت آباد و ضمیرش بی چراغ  
این زخود بیگانه، این مست فرنگ‌نان جو می‌خواهد از دست فرنگ  
آتش افرنگیان بگداختش یعنی این دوزخ، دگرگون ساختش  
در جوانی نرم و نازک چون حریر آرزو در سینه‌ی او زود میر  
تا دل او در میان سینه مُردمی نیندیشد مگر از خواب و خورد  
قَم باذنی گو و او را زنده کن در دلش الله هو را زنده کن

آری! باید اعتراف کنیم که ما نیز سنت‌های زیبایت را فراموش نموده و به دنیا و راحتی آن روی آورده‌ایم

ننالِم از کسی می‌نالِم از خویش که ما شایان شأن تو نبودیم  
ای نبی رحمت! ای نبی رُئوف و رحیم! سنتت درمان تمامی دردهای ماست و ما را به خویشتن باز می‌گردانت، چراکه از هر مادری مهربان‌تری و از هر پدری مشفق‌تری!

وآخر دعوانا إن الحمد لله رب العالمین

مسکین بی مایه، محمد ایوب گنجی

ربیع الاول ۱۴۲۷ قمری

اردیبهشت ماه ۱۳۸۵ شمسی،

مسجد قبا سنندج

«فهرست مطالب»

- پیش سخن ۵...  
مقدمه، انتخاب برای رسالتی بزرگ ۹...  
از مکه تا طائف اولین سفر تبلیغی ۱۹...  
طائف و اولین سفر تبلیغی ۱۹...  
چرا طائف؟ ۱۹...  
اطلاعاتی در مورد طائف ۲۰...  
در طائف چه می‌گذرد؟ ۲۱...  
پیامبر ﷺ بعد از واقعه‌ی طائف ۲۹...  
از مکه تا مدینه (سفر هجرت) ۳۳...  
مدینه پناهگاه مطمئن برای مسلمانان ۳۳...  
اما چرا مدینه؟ ۳۴...  
آغاز اسلام در میان انصار ۳۴...  
بیعت عقبه اولی ۳۵...  
عوامل آمادگی انصار برای اسلام ۳۶...  
ویژگی‌های یثرب ۴۰...  
گسترش اسلام در مدینه ۴۲...  
بیعت عقبه دوم ۴۳...  
اجازه هجرت به مدینه ۴۴...  
توطئه‌ای شوم در دارالندوة ۴۵...  
گذشتن از حلقه‌ی محاصره به اذن پروردگار ۵۱...  
خداحافظ ای مکه‌ی محبوب! ۵۴...  
به سوی غار ثور ۵۵...  
دو یار غار و صحنه‌ی بی‌نظیر تاریخ از شگفتی مهر و محبت ۵۶...  
سران قریش و افشای خروج پیامبر - ﷺ - ۵۸...  
امدادهای غیبی پروردگار ۵۹...

- ۵۹... حساس‌ترین لحظه‌ی تاریخ بشریت
- ۶۰... غصه نخور؛ خدا با ماست
- ۶۱... اقامت در غار
- ۶۲... حرکت به سوی شهر نور
- ۶۳... سراقه در تعقیب رسول اکرم - ﷺ -
- ۶۴... پیشگویی مهمی که در عقل مادی گری نمی‌گنجد  
مردی مبارک ۶۶...
- ۶۷... مدینه چشم انتظار رسول الله - ﷺ -
- ۶۸... مسجد قبا و نخستین مسجد در مدینه...
- ۷۱... اولین نماز جمعه و نخستین خطبه، خطبه‌ی التقوی
- ۷۵... مدینه چگونه از آن حضرت - ص - استقبال نمود؟  
تأسیس مسجد نبوی و احداث منازل ۷۹...
- ۸۰... واقعه‌ی هجرت، ابتدای تاریخ اسلامی
- ۸۳... اقدامات رسول الله ﷺ در مدینه‌ی منوره  
(۱) تأسیس حکومت اسلامی ۸۳...  
(۲) پیمان اخوت و برادری ۸۶...  
(۳) بنای مرکز حکومت اسلامی ۹۱...  
(۴) اولین دانشگاه اسلامی در مدینه ۹۴...  
(۵) ایجاد مدرسه‌ی اخلاقی ۹۶...  
(۶) ایجاد وحدت اسلامی ۹۹...  
(۷) معاهده با یهود مدینه ۱۰۲...
- ۱۰۴... چکیده‌ای از مهمترین بندهای این پیمان نامه:  
از مدینه تا مکه (حجّه‌ی الوداع) ۱۰۹...  
انگیزه‌ی این سفر ۱۰۹...
- ۱۱۲... اهمیت تبلیغی و تربیتی حجّه‌ی الوداع
- ۱۱۳... آغاز این سفر شگفت‌انگیز (مدرسه‌ی سیار)  
کارنامه‌ی پُر ارج پیامبر ﷺ ۱۳۱...  
جهان نوین در شمار جلوه‌های بعثت محمدی و از عطایای آن

۱۳۶...

ارمغان‌های شش‌گانه بعثت محمدی و اثرات آن در تاریخ انسانی

۱۳۷...

- ۱- عقیده‌ی خالص و روشن توحید ۱۳۷...
- ۲- مبدأ و اساس وحدت انسانی و مساوات بشری ۱۴۰...
- ۳- اعلام عزّت و سربلندی انسان ۱۴۴...
- ۴- مبارزه با ناامیدی و تشاوم و ایجاد امید، آرزو، ۱۴۶...  
اعتماد و عزّت نفس در وجود انسان ۱۴۶...
- ۵- جمع نمودن میان دین و دنیا و ایجاد وحدت ۱۵۰...  
در میان صفوف متحارب ۱۵۰...
- ۶- تعیین اهداف و مقاصد و زمینه‌های عمل و تلاش ۱۵۵...  
سخنی با نبی رحمت ۱۵۷...